



درس خارج فقه
سال ۹۲-۹۳

حضرت آیت الله جوادى آملی

((به همراه صوت دروسی))

WWW.GHBOOK.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی جوادى آملى ۹۲-۹۳

نویسنده:

آیت الله العظمی جوادى آملى

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاہت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۹۲-۹۳	۱۰
مشخصات کتاب	۱۰
تفسیر آیه ۱۸ تا ۲۱ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۰۳	۱۰
تفسیر آیه ۱۸ تا ۲۳ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۰۶	۲۲
تفسیر آیه ۲۰ تا ۲۴ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۰۷	۳۴
تفسیر آیات ۲۲ تا ۲۷ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۰۸	۴۹
تفسیر آیه ۲۳ تا ۲۷ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۰۹	۶۰
تفسیر آیات ۲۳ تا ۳۰ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۱۰	۷۲
تفسیر آیات ۲۷ تا ۳۳ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۱۳	۸۵
تفسیر آیات ۳۱ تا ۳۷ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۱۵	۹۹
تفسیر آیات ۳۴ تا ۳۹ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۱۶	۱۱۲
تفسیر آیات ۴۰ تا ۴۴ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۱۷	۱۲۶
تفسیر آیات ۴۳ تا ۴۶ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۲۰	۱۴۰
تفسیر آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۲۲	۱۵۳
تفسیر آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۲۷	۱۶۹
تفسیر آیات ۴۷ تا ۵۱ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۲۸	۱۸۲
تفسیر آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۲۹	۱۹۷
تفسیر آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۳۰	۲۱۱
تفسیر آیات ۴۹ تا ۵۴ سوره سبأ ۹۲/۰۸/۰۱	۲۲۳
تفسیر آیات ۱ تا ۳ سوره فاطر ۹۲/۰۸/۰۴	۲۳۴
تفسیر آیات ۱ تا ۳ سوره فاطر ۹۲/۰۸/۰۵	۲۴۷
تفسیر آیات ۲ تا ۶ سوره فاطر ۹۲/۰۸/۰۶	۲۶۰
تفسیر آیات ۲ تا ۷ سوره فاطر ۹۲/۰۸/۰۷	۲۶۹

تفسیر آیات ۵ تا ۸ سوره فاطر ۹۲/۰۸/۰۸	۲۸۴
تفسیر آیات ۹ و ۱۰ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۰۲	۲۹۵
تفسیر آیات ۹ تا ۱۱ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۰۳	۳۰۶
تفسیر آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۰۴	۳۱۷
تفسیر آیات ۱۲ تا ۱۴ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۰۵	۳۳۰
تفسیر آیات ۱۲ تا ۱۷ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۰۶	۳۳۹
تفسیر آیات ۱۵ تا ۲۴ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۰۹	۳۵۷
تفسیر آیات ۱۵ تا ۲۴ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۱۰	۳۷۰
تفسیر آیات ۱۹ تا ۲۸ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۱۱	۳۸۳
تفسیر آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۱۲	۳۹۷
تفسیر آیات ۲۹ تا ۳۴ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۱۳	۴۱۱
تفسیر آیات ۳۲ تا ۳۸ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۱۶	۴۲۴
تفسیر آیات ۳۹ تا ۴۱ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۱۷	۴۳۹
تفسیر آیات ۳۹ تا ۴۲ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۱۸	۴۵۳
تفسیر آیات ۴۱ تا ۴۴ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۲۰	۴۶۶
تفسیر آیات ۴۳ تا ۴۵ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۲۳	۴۷۸
تفسیر آیات ۴۴ و ۴۵ سوره فاطر ۹۲/۰۹/۲۴	۴۸۷
تفسیر آیات ۱ تا ۸ سوره یس ۹۲/۰۹/۲۵	۵۰۰
تفسیر آیات ۱ تا ۱۲ سوره یس ۹۲/۰۹/۲۶	۵۱۲
تفسیر آیات ۱ تا ۱۲ سوره یس ۹۲/۰۹/۲۷	۵۲۷
تفسیر آیات ۱۲ تا ۱۹ سوره یس ۹۲/۱۰/۱۶	۵۴۰
تفسیر آیات ۱۳ تا ۲۲ سوره یس ۹۲/۱۰/۱۷	۵۵۶
تفسیر آیات ۲۰ تا ۲۷ سوره یس ۹۲/۱۰/۱۸	۵۷۰
تفسیر آیات ۲۰ تا ۲۹ سوره یس ۹۲/۱۰/۲۱	۵۸۶
تفسیر آیات ۲۰ تا ۳۰ سوره یس ۹۲/۱۰/۲۲	۶۰۰
تفسیر آیات ۲۶ تا ۳۶ سوره یس ۹۲/۱۰/۲۳	۶۱۵

تفسیر آیات ۳۰ تا ۳۶ سوره یس ۹۲/۱۰/۲۴	۶۳۱
تفسیر آیات ۳۳ تا ۳۷ سوره یس ۹۲/۱۰/۲۵	۶۴۰
تفسیر آیات ۳۷ تا ۴۰ سوره یس ۹۲/۱۰/۲۸	۶۵۴
تفسیر آیات ۳۴ تا ۴۴ سوره یس ۹۲/۱۰/۳۰	۶۶۸
تفسیر آیات ۳۷ تا ۴۹ سوره یس ۹۲/۱۱/۰۱	۶۸۲
تفسیر آیات ۴۵ تا ۵۴ سوره یس ۹۲/۱۱/۰۲	۶۹۶
تفسیر آیات ۴۸ تا ۵۹ سوره یس ۹۲/۱۱/۰۵	۷۱۱
تفسیر آیات ۴۷ تا ۵۸ سوره یس ۹۲/۱۱/۰۶	۷۲۵
تفسیر آیات ۵۵ تا ۶۵ سوره یس ۹۲/۱۱/۰۷	۷۴۲
تفسیر آیات ۵۵ تا ۶۶ سوره یس ۹۲/۱۱/۰۸	۷۶۱
تفسیر آیات ۶۳ تا ۶۹ سوره یس ۹۲/۱۱/۰۹	۷۷۸
تفسیر آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره یس ۹۲/۱۱/۱۲	۷۹۱
تفسیر آیات ۶۵ تا ۷۴ سوره یس ۹۲/۱۱/۱۴	۸۰۵
تفسیر آیات ۶۵ تا ۷۶ سوره یس ۹۲/۱۱/۱۹	۸۲۱
تفسیر آیات ۶۹ تا ۷۶ سوره یس ۹۲/۱۱/۲۰	۸۳۶
تفسیر آیات ۶۳ تا ۶۹ سوره فجر ۹۲/۱۱/۲۳	۸۴۹
تفسیر آیات ۷۷ تا ۸۳ سوره فجر ۹۲/۱۱/۲۶	۸۶۲
تفسیر آیات ۷۷ تا ۸۳ سوره یس ۹۲/۱۱/۲۷	۸۷۹
تفسیر آیات ۷۷ تا ۸۳ سوره یس ۹۲/۱۱/۲۸	۸۹۴
تفسیر آیات ۷۷ تا ۸۳ سوره یس ۹۲/۱۱/۲۹	۹۰۸
تفسیر آیات ۷۷ تا ۸۳ سوره یس ۹۲/۱۱/۳۰	۹۲۵
تفسیر آیات ۱ تا ۱۰ سوره صافات ۹۲/۱۲/۰۳	۹۴۰
تفسیر آیات ۱ تا ۷ سوره صافات ۹۲/۱۲/۰۴	۹۵۵
تفسیر آیات ۱ تا ۱۰ سوره صافات ۹۲/۱۲/۰۵	۹۷۱
تفسیر آیات ۱ تا ۱۰ سوره صافات ۹۲/۱۲/۰۶	۹۸۶
تفسیر آیات ۱ تا ۱۳ سوره صافات ۹۲/۱۲/۰۷	۱۰۰۰

تفسیر آیات ۶ تا ۱۸ سوره صافات ۹۲/۱۲/۱۰	۱۰۱۶
تفسیر آیات ۱۱ تا ۲۱ سوره صافات ۹۲/۱۲/۱۱	۱۰۳۰
تفسیر آیات ۱۱ تا ۲۵ سوره صافات ۹۲/۱۲/۱۲	۱۰۴۲
تفسیر آیات ۲۱ تا ۳۴ سوره صافات ۹۲/۱۲/۱۳	۱۰۵۷
تفسیر آیات ۲۲ تا ۴۰ سوره صافات ۹۲/۱۲/۱۴	۱۰۷۱
تفسیر آیات ۳۷ تا ۶۰ سوره صافات ۹۲/۱۲/۱۸	۱۰۸۸
تفسیر آیات ۳۹ تا ۶۱ سوره صافات ۹۲/۱۲/۱۹	۱۱۰۳
تفسیر آیات ۵۰ تا ۶۹ سوره صافات ۹۲/۱۲/۲۰	۱۱۱۵
تفسیر آیات ۵۰ تا ۷۴ سوره صافات ۹۲/۱۲/۲۱	۱۱۲۷
تفسیر آیات ۷۱ تا ۸۲ سوره صافات ۹۲/۱۲/۲۷	۱۱۳۹
تفسیر آیات ۷۵ تا ۸۲ سوره صافات ۹۲/۱۲/۲۸	۱۱۴۷
تفسیر آیات ۸۳ تا ۹۴ سوره صافات ۹۳/۰۱/۱۶	۱۱۵۸
تفسیر آیات ۸۳ تا ۹۶ سوره صافات ۹۳/۰۱/۱۷	۱۱۷۴
تفسیر آیات ۸۸ تا ۱۰۱ سوره صافات ۹۳/۰۱/۱۸	۱۱۸۷
تفسیر آیات ۹۹ تا ۱۱۱ سوره صافات ۹۳/۰۱/۱۹	۱۲۰۳
تفسیر آیات ۹۹ تا ۱۱۲ سوره صافات ۹۳/۰۱/۲۰	۱۲۱۵
تفسیر آیات ۱۰۱ تا ۱۱۳ سوره صافات ۹۳/۰۱/۲۳	۱۲۲۹
تفسیر آیات ۹۹ تا ۱۱۳ سوره صافات ۹۳/۰۱/۲۴	۱۲۴۴
تفسیر آیات ۱۱۲ تا ۱۲۲ سوره صافات ۹۳/۰۱/۲۵	۱۲۵۹
تفسیر آیات ۱۱۲ تا ۱۲۲ سوره صافات ۹۳/۰۱/۲۶	۱۲۷۲
تفسیر آیات ۱۲۳ تا ۱۳۲ سوره صافات ۹۳/۰۱/۲۷	۱۲۸۵
تفسیر آیات ۱۲۳ تا ۱۴۶ سوره صافات ۹۳/۰۱/۳۰	۱۲۹۵
تفسیر آیات ۱۳۷ تا ۱۴۸ سوره صافات ۹۳/۰۲/۰۱	۱۳۰۸
تفسیر آیات ۱۳۹ تا ۱۶۰ سوره صافات ۹۳/۰۲/۰۲	۱۳۲۰
تفسیر آیات ۱۴۳ تا ۱۶۰ سوره ضافات ۹۳/۰۲/۰۳	۱۳۳۲
تفسیر آیات ۱۴۹ تا ۱۵۸ سوره صافات ۹۳/۰۲/۰۷	۱۳۴۴

تفسیر آیات ۱۴۹ تا ۱۶۶ سوره صافات ۹۳/۰۲/۰۸	۱۳۵۷
تفسیر آیات ۱۵۹ تا ۱۷۳ سوره صافات ۹۳/۰۲/۰۹	۱۳۶۸
تفسیر آیات ۱۷۱ تا ۱۸۲ سوره صافات ۹۳/۰۲/۱۰	۱۳۸۱
تفسیر آیات ۱ تا ۸ سوره ص ۹۳/۰۲/۱۴	۱۳۹۲
تفسیر آیات ۱ تا ۱۱ سوره ص ۹۳/۰۲/۱۵	۱۴۰۵
تفسیر آیات ۱۱ تا ۱۷ سوره ص ۹۳/۰۲/۱۶	۱۴۱۷
تفسیر آیات ۱۷ تا ۲۴ سوره ص ۹۳/۰۲/۱۷	۱۴۳۰
تفسیر آیات ۲۱ تا ۲۶ سوره ص ۹۳/۰۲/۲۰	۱۴۴۵
تفسیر آیات ۲۶ تا ۲۹ سوره ص ۹۳/۰۲/۲۱	۱۴۵۸
تفسیر آیات ۲۷ تا ۳۴ سوره ص ۹۳/۰۲/۲۲	۱۴۷۲
تفسیر آیات ۲۷ تا ۳۴ سوره ص ۹۳/۰۲/۲۷	۱۴۸۸
تفسیر آیات ۲۹ تا ۳۳ سوره ص ۹۳/۰۲/۲۸	۱۵۰۰
تفسیر آیات ۳۰ تا ۳۵ سوره ص ۹۳/۰۲/۲۹	۱۵۱۵
تفسیر آیات ۳۰ تا ۳۹ سوره ص ۹۳/۰۲/۳۰	۱۵۳۲
تفسیر آیات ۴۱ تا ۴۴ سوره ص ۹۳/۰۲/۳۱	۱۵۴۸
تفسیر آیات ۴۱ تا ۵۴ سوره ص ۹۳/۰۳/۰۳	۱۵۶۲
تفسیر آیات ۵۵ تا ۶۸ سوره ص ۹۳/۰۳/۰۵	۱۵۸۰
تفسیر آیات ۶۷ تا ۸۸ سوره ص ۹۳/۰۳/۰۷	۱۵۹۳
تفسیر آیات ۷۱ تا ۸۸ سوره ص ۹۳/۰۳/۱۰	۱۶۱۰
تفسیر آیات ۸۴ تا ۸۸ سوره ص ۹۳/۰۳/۱۲	۱۶۲۱
درباره مرکز	۱۶۳۶

سرشناسه: جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۱۲

عنوان و نام پدیدآور: آرشیو دروس خارج تفسیر آیت الله العظمی عبدالله جوادی آملی ۹۲-۹۳ عبدالله جوادی آملی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی: سایت مدرسه فقاقت

مشخصات نشر دیجیتالی: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج تفسیر

تفسیر آیه ۱۸ تا ۲۱ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۰۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیه ۱۸ تا ۲۱ سوره سبأ

(وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَيَرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱))

مکی بودن سوره سبأ و عناصر محوری آن

در سال گذشته سوره مبارکه «سبأ» که مطرح شد تا آیه هفده بحث شد امسال به لطف الهی از آیه هجده شروع می شود سوره مبارکه «سبأ» که ۵۴ آیه دارد در مکه نازل شد مستحضرید سوری که در مکه نازل شده عناصر محوری آن، اصول دین است و خطوط کلی اخلاق و فقه است مسائل جزئی فقه، مسئله حج، مسئله جهاد، مسئله صوم و سایر مسائل مربوط به فروع جزئی فقه در مدینه نازل شد لذا در سور مکی از اصول دین و از قصص انبیا و از خطوط کلی فقه و حقوق سخن به میان می آید در این سوره مبارکه هم که اولش با حمد الهی شروع شد تا آیه هفده بحث شد بخشی از اصول دین مطرح بود و جریان حضرت داوود و سلیمان (سلام الله علیهما) مطرح بود و جریان سبأ که برای یمن است.

سنت الهی در عطابخشی نعمت ها

در جریان سبأ یمن فرمود منطقه ای بود ما از هر نظر اینها را مرفه کردیم نعمت های فراوان دادیم سنت الهی هم بر این است که نعمتی را که به یک قوم داد هرگز از آنها نمی گیرد مگر اینکه آنها مسیر دریافت نعمت را تغییر بدهند (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (۱) هست، (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (۲) هست این دو آیه آن سنت عمومی خدا را نشان می دهد که لطف خدا ابتدایی است ولی قهر خدا ابتدایی نیست از این جهت مهر او بیش از قهر اوست و پیش از قهر اوست روشن می شود هرگز خدا ابتدائاً کسی را گرفتار نمی کند تمام نعمت ها را طبق بیان نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) در صحیفه که فرمود منت های تو ابتدایی است (۳) بدون استحقاق اشخاص عطا می کند و هرگز نعمتی را که به ملتی داد از آنها نمی گیرد مگر اینکه آنها کفران نعمت کنند و نعمت را پس بزنند.

انواع نعمت های عطا شده به قوم سبأ

فرمود ما به منطقه سبأ یمن نعمت های فراوانی دادیم این نعمت های آن منطقه دو بخش شد یک منطقه درون مرزی، یک منطقه برون مرزی؛ منطقه درون مرزی را شرح داد فرمود: (فِي مَشَاكِبِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنِ يَمِينٍ وَشِمَالٍ) (۴) وارد منطقه سبأ می شدید دست راست تان، دست چپ تان، طرف شمال و طرف یمن سرسبز بود باغ های خرم داشت باغ های پر میوه داشت هم کشاورزی شان هم باغداری شان تأمین بود این برای برکت های درون مرزی بعد فرمود: (فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ) (۵) که بحثش در سال گذشته باز گو شد اما در آیه هجده درباره نعمت های برون مرزی است فرمود این منطقه سبأ که در یمن واقع شد یمن چه یمن شمالی و یمن جنوبی این قسمت در جنوب منطقه شامات است از یمن که به طرف شمال حرکت می کنید به منطقه شامات می رسید فرمود فاصله سبأ که در یمن بود تا منطقه شامات این دو طرفش یا یک طرفش منطقه های سرسبز و آباد، متصل و نزدیک هم فراوان بود اینها می خواستند به طرف شامات حرکت کنند هیچ مشکلی نداشتند بین سبأ یمن تا محدوده شامات (قَرَى ظَاهِرَةً) قریه هایی بود ظاهر هم برای عابر، ظاهر بود؛ یعنی کسی که از مسیر رسمی عبور می کرد این قریه ها در دسترس بود نزدیک بود و می دیدند و ممکن بود به آسانی وارد آن قریه بشوند هم خود این قراء برای یکدیگر ظاهر بودند فاصله شان زیاد نبود کسی می خواست از قریه ای به قریه دیگر سفر کند نیازی به زاد و راحله نداشت به آسانی حرکت می کرد. دو نعمت مهم را که ذات اقدس الهی به مردم مکه داده بود به اینها هم عطا کرد درباره مردم مکه فرمود ما به برکت کعبه، این دو نعمت را به مردم مکه دادیم که (أَطَعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ) (۶) با اینکه خودش نه جای کشاورزی است نه جای دامداری است اما تمام نعمت در طول سال در سرزمین مکه فراوان و فراهم است هم امنیت هست هم رزق فراوان. بعضی از شهرها و منطقه ها هستند که در اثر داشتن هوای مناسب، آب فراوان، سرزمین حاصلخیز نعمت های خود کفا دارند اما آنجا یک سرزمین (غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) است با اینکه (غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) است که بدتر از «لم یزرع» و بدتر از موات است چون زمین اگر دایر نبود بایر است بدتر از بایر، موات است بدتر از موات، «لم یزرع» است بدتر از «لم یزرع»، «غیر ذی ذرع» است که هیچ وقت قابل کشت نیست مکه سنگلاخی بیش نبود بیان نورانی حضرت ابراهیم خلیل این بود که (رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ)، (۷) (غَيْرِ ذِي زَرْعٍ) غیر از «لم یزرع» است و غیر از موات است و غیر

از بایر است یعنی اصلاً قابل کشت و زرع نیست. مردم چنین سرزمینی را ذات اقدس الهی (أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ) هم امنیتشان را تأمین کرد که خیلی ها در اثر بیکاری ممکن بود دست به غارتگری بزنند ولی مکه امن بود خیلی ها ممکن بود در اثر بیکاری و نداری دست به سرقت بزنند ولی مکه امن بود هم نعمت های الهی در آن سرزمین فراوان بود هم امنیت که (أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ) در اینجا هم فرمود ما هم همین کار را کردیم سرزمینی به شما دادیم که نعمت های فراوانی دارد (كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَهُ وَرَبُّ غَفُورٌ) [\(۸\)](#). بخواهید مسافرت کنید فاصله یمن تا شام که فاصله کمی هم نیست تمام این منطقه، قریه هایی است آباد (یک) نزدیک هم (دو) نزدیک به جاده (سه) شما هم می توانید این فاصله ها را به آسانی با امنیت طی کنید (چهار) احتیاجی به زاد و راحله هم ندارید (پنج) اینها را ما به شما دادیم.

ص: ۲

۱- (۱) رعد/سوره ۱۳، آیه ۱۱

۲- (۲) انفال/سوره ۸، آیه ۵۳

۳- (۳) الصحیفه السجادیه، دعای ۴۵.

۴- (۴) سوره سبأ، آیه ۱۵.

۵- (۵) سوره سبأ، آیه ۱۶.

۶- (۶) قریش/سوره ۱۰۶، آیه ۴

۷- (۷) ابراهیم/سوره ۱۴، آیه ۳۷

۸- (۸) سوره سبأ، آیه ۱۵.

(وَجَعَلْنَا) بین همین اهل سبأ، سبأ که نام شخصی بود و مردم منطقه به نام نیایشان مردم سبأ نامیده می شدند فرمود بین مردم منطقه سبأ که نامگذاری این سبأ به مناسبت نیای این جمعیت بود (وَيَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا) که منظور سرزمین شامات است بین یمن و شام (قُرَى ظَاهِرَةً) این شام را ذات اقدس الهی در جریان اسراء و معراج هم فرمود: (سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ) (۱) آن (بَارَكْنَا حَوْلَهُ) مربوط به سرزمین شامات و فلسطین است. فرمود: (وَيَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً) هم برای عابر و مسافر ظاهر است خیلی دور نیست هم خود این قریه ها برای یکدیگر ظاهرند و نیازی به زاد و راحله نیست (وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ) فاصله بین این قریه ها را هم منظم کردیم نظیر آنچه به وجود مبارک داوود دستور داد فرمود: (قَدَّرَ فِي السَّرْدِ) (۲) این زرهی که می بافی این روزنه هایش این سوراخ هایش منظم باشد یکی بزرگ یکی کوچک نباشد تقدیر سیرد عبارت از همین است اینجا هم تقدیر قرا عبارت از همین هاست این چنین نیست که فاصله یکی کم باشد یکی زیاد باشد، فاصله ها کم بود همه اش یکسان بود یک مسافر به آسانی از قریه ای به قریه دیگر حرکت می کرد بدون اینکه به زاد و راحله احتیاج داشته باشد (وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ). در ذیل این آیه، روایتی هست که بر رسل (علیهم السلام) تطبیق شده است که رابط بین ذات اقدس الهی و جامعه بشری اند و بر علما که رابط بین اهل بیت (علیهم السلام) و توده مردم، علما هستند (۳) که اینها قریه هایی هستند که بین آن منبع اصلی و توده مردم اند البته این تطبیق آیه است و نه تفسیر مفهومی. (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا) یعنی سرزمین شامات (قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ) یعنی حرکت و سیر بین این قراء تقدیر شده است هر کدام به قدر معین هندسی شده است نظیر آن تقدیر روزنه ها و سوراخ های زره که هر کدامشان منظم است (وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ) بعد به اینها گفتیم (سَيِّرُوا فِيهَا لَيْلًا) (یک) (وَأَيَّامًا) (دو) بخواهید شب مسافرت کنید در امنیت هستید بخواهید روز مسافرت کنید در امنیت هستید بخواهید سفر درازمدت داشته باشید که بعضی از شب ها و بعضی از روزها را در راه باشید در امنیت هستید بخواهید از یمن تا قریه های مجاور بروید که سیر یک روزه است در امنیت هستید، بخواهید این فاصله را شبانه طی کنید در امنیت هستید بخواهید از یمن تا شام که فاصله زیاد است چند شبانه روز در راه باشید در امنیت هستید (سَيِّرُوا فِيهَا لَيْلًا) (یک) (وَأَيَّامًا) (دو) (لَيْلًا وَأَيَّامًا) (سه) در هر سه مقطع (آمِنِينَ) هستید شما در کمال امنیت هستید بنابراین هم نعمت اقتصادی تان تأمین است برای اینکه (كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا) که مربوط به درون مرزی است هم اینجا قریه هایی است که ظاهر است و امنیت است این هم برون مرزی است هم امنیت هم اقتصاد.

۱- (۹) اسراء/سوره ۱۷، آیه ۱

۲- (۱۰) سوره سبأ، آیه ۱۱.

۳- (۱۱) الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۷.

آن گاه اینها عملاً این نعمت را کفران کردند همان طوری که درباره قوم بنی اسرائیل فرمود ما به اینها مَنّ و سلوا دادیم اینها از ما پیاز و سیر خواستند که خدای سبحان فرمود: (أَتَشْتَبِدُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبَطُوا) (۱) موسای کلیم به اینها فرمود شما آن مَنّ و سلوا را به سیر و پیاز تبدیل کردید خیلی ها هم هستند که همین طور است آن نعمت های معنوی و نعمت های الهی را به نعمت های مادی تبدیل می کنند که در حقیقت کفران نعمت است. فرمود ما نعمت ها را به این منطقه سبأ و اهل سبأ دادیم اینها گفتند که بین ما با آن منطقه ای که می خواهیم برویم فاصله زیاد باشد که سوار راحله بشویم حالا این را قولاً گفتند یا کاری کردند که استحقاق این را داشته باشند خب اگر این قریه های مجاور ویران بشود به فاصله های طولانی قریه ای پیدا بشود اینها ناچارند با زاد و راحله بروند اینکه گفتند: (رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا) یعنی عملاً حرفی زدند که این قریه ها ویران شده وقتی ویران شده فاصله بین اینها تا شامات طولانی می شود اینها با زاد و راحله باید حرکت کنند این منطقه ها ویران شده الآن هم شما می بینید به صورت یک کویر خشک در آمده یعنی از یمن چه شمالی چه یمن جنوبی که اینها همه شان در جنوب شامات هستند در یک خط نیستند مقداری یمن در جنوب شرقی فاصله زیاد دارد در جنوب شرقی شامات قرار دارد در یک خط نیست بخشی وسیعی از آن در یک خط است اینها باید بیایند مکه بعد بیایند مدینه بعد بیایند شامات برسند.

ص: ۴

فرمود اینها عملاً از ما خواستند این فاصله ها زیاد باشد (وَزَلَلُوا أَنْفُسَهُمْ) درست است که معصیت کردند نعمت های الهی را کفران کردند آن نعمت توحید و وحی و نبوت را کنار گذاشتند اما اینها در حقیقت به خودشان ستم کردند مستحضرید که اگر کسی به مقصد نرسد به خودش ستم کرده است نه به ذات اقدس الهی خدای سبحان که غنی محض است و قدیر صرف هرگز به چیزی نیازمند نیست (یک) و کسی توان آن را ندارد که به ذات اقدس الهی آسیب برساند (دو) اگر به دین الهی آسیب رساند در حقیقت به خودش آسیب رساند چون «أَعْدَىٰ عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَيْكَ» (۱) به خودش آسیب رسانده فرمود: (وَزَلَلُوا أَنْفُسَهُمْ) به خودشان ستم کردند چون این چنین شد (فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) ما کلّ اینها را برداشتیم از بین بردیم اینها را گذاشتیم در تاریخ، الآن فقط اسم شان را شما در کتاب های تاریخ می بینید می گوید روزی در این مملکت ساسانیان بودند، سامانیان بودند، سلجوقیان بودند، همین! تا کسی به کتاب تاریخ مراجعه نکند لابه لای کتاب تاریخ را نبیند دیگر نمی فهمد سبأی بود و مردمی در آن منطقه بودند و امکاناتی داشتند و بعد ویران شدند فرمود ما اینها را حدیث قرار دادیم روزی این مملکت، روزی فاصله بین یمن و شامات آباد بوده است این یک حدیث است یک تاریخ است هیچ خبری در خارج از اینها نیست (فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) اُحدوثة قرار دادیم همین، هیچ اثری از اینها در خارج نیست. در بخش های دیگر فرمود اینها با اینکه ریشه دار بودند ما طرزی ریشه اینها را کندیم که (كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ) (۲) این (لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ) که بحثش قبلاً گذشت این است که یک وقت است که یک چنار کهنی را انسان ریشه کن می کند خب مدت ها جایش خالی است شاید چند سال طول بکشد تا این جا پر بشود همین یک چنار کهنسالی را از جایی بکنند معلوم می شود اینجا درختی بود کنده شد اما اگر شما یک علف یک سانتی را که در کنار یک جوی روئیده می شود این را بکنید این اصلاً معلوم نیست فرمود ما طوری ریشه ساسانی و سامانی و سلجوقی و اینها را کندیم که گویا اصلاً دیروز اینجا کسی نبود (كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ) یعنی بالمكان، یعنی بالمكان یعنی اینجا غنوده بود خب حالا شما یک علف یک سانتی را بکنید فردا عابری بخواهد رد بشود خب جایش معلوم نیست چون ریشه ای نداشت اینها که ریشه دار کهنسال بودند طرزی ما اینها را ریشه کن کردیم که گویا اصلاً دیروز اینجا نبودند (كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ) خب این (كَأَنَّ لَمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ) یعنی اینها اثر خارجی ندارند فقط اسمشان در کتاب های تاریخ مانده (فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) پس اثر خارجی ندارند چون ما اینها را ریشه کن کردیم آن طوری که یک علف یک سانتی را ریشه کن می کنند نه آن طوری که یک چنار را ریشه کن می کنند چون در خارج اثری نیست اگر کسی بخواهد از اینها باخبر بشود باید به کتاب تاریخ مراجعه کند (فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) خب اینها کجا رفتند؟ این مثلی است معروف در کتاب های ادبی ما که می گوئیم «تَفَرَّقُوا أَيَادِي سَبَأَ» (۳) همین است فرمود مردم یمن این منطقه سبأ که ویران شدند بخشی به تهامه آمدند که تهامه همان اطراف مکه است بعضی ها به یثرب آمدند یعنی مدینه، بعضی به شام رفتند بعضی به عَمَّان رفتند این جمعیت پرنشاط متمکن آن چنان متفرق شدند که اثری از اینها نیست «تَفَرَّقُوا أَيَادِي سَبَأَ» که مثل شده است یک مثل تاریخی است فرمود ما به همه اینها نعمت دادیم نعمت های درون مرزی دادیم نعمت های برون مرزی دادیم همان طوری که بنی اسرائیل مَن و سلوا را به پیاز و سیر تبدیل کردند اینها هم نزدیک ها را به دور تبدیل کردند، نعمت های الهی را کفران کردند (ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ) تمزق یعنی تفریق، اینها را جدا کردیم طوری که اثری از اینها دیگر در منطقه سبا نیست.

١- (١٣) عده الداعى، ص ٣١٤.

٢- (١٤) يونس/سوره ١٠، آيه ٢٤

٣- (١٥) معجم الادباء(ياقوت حموى)، ج ٢، ص ٧٩٧؛ «و مبنى خيام من فريق تفرّقا □□□ أياذى سبأ و البين للشمل مغتال».

فرمود این کار را ما کردیم (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ) هر کسی در برابر امتحان های الهی صابر باشد (یک) در پیشگاه نعمت های خدا شاکر باشد (دو) گرفتار مسئله منطقه سبأ نخواهد شد (سه) هم نعمت های درون مرزی اش محفوظ است هم نعمت های برون مرزی اش محفوظ است. فرمود: (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ).

قانون کلی در کفران نعمت ها و نقش شیطان در آن

حالا این قضیه فی واقعه داستانی است مربوط به یمن یا نه، یک اصل کلی است فرمود یک اصل کلی است اختصاصی به یمن و غیر یمن ندارد آن اصل کلی این است که شیطان در این جهان نقشی دارد و آن دعوت کردن و وسوسه کردن است کار حرامی است که او دارد می کند ولی اختیار را از هیچ کسی سلب نمی کند اینکه شیطان وسوسه می کند معصیت است خلاف شرع است مثل اینکه کسی مرکز فساد دایر می کند خب کسی که مرکز فساد دایر می کند هیچ جوانی را مجبور نمی کند ولی زمینه گناه را فراهم می کند این وسوسه کردن، تبلیغ گناه کردن، ترویج گناه کردن این معصیت است شیطان هم همین کار را می کند اما کسی را مجبور نمی کند کارش در همین حد است فرمود آنچه دامنگیر مردم سبأ شد همان است که دامنگیر مردم منطقه دیگر هم می شود اصل کلی این است که شیطان عده ای را تبلیغ می کند به طرف گناه، برخی ها می پذیرند برخی ها نمی پذیرند. شیطان گفت من اینها را اغوا می کنم اینکه می گویند دشمن قسم خورده منظورش شیطان است شیطان سوگند یاد کرد گفت: (فِعِزَّتْكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) (۱) این دشمنی است که سوگند یاد کرده است عرض کرد خدایا! به عزت تو قسم من اینها را گمراه می کنم گمراهی اش هم در حد وسوسه است وسوسه کردن، او را به جهنم می برد چون معصیت کرده تشویق کرد و وسیله گناه را فراهم کرد اما بار تبهکاران را کم نمی کند لذا در سوره مبارکه «ابراهیم» (سلام الله علیه) که قبلاً گذشت فرمود وقتی در صحنه قیامت که یوم الاحتجاج است طرفین، حجت اقامه می کنند شیطان می گوید من دعوت نامه نوشتم خب می خواستید نیاید عقل و فطرت از درون، شما را به حق دعوت کرده است انبیا و اولیا (علیهم السلام) از بیرون شما را به حق دعوت کردند، آنها که بزرگ و مقدس تر و محترم تر بودند آنها که معصوم بودند آنها که بیشتر بودند خب می خواستی حرف آنها را گوش بدهی چرا حرف مرا گوش دادی می خواستی نیایی همین حرفی که در سوره مبارکه «ابراهیم» آیه ۲۲ مطرح است همان حرف در سوره مبارکه «سبأ» هم طرح می شود در آیه ۲۲ سوره مبارکه «ابراهیم» این است که (وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ) به تبهکاران می گوید (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ) (یک) (وَوَعَدْتُكُمْ) (دو) من وعده دادم خدا هم وعده داد من خُلف وعده کردم من به شما وعده دادم که اگر اینجا بیایید تمدن هست، مدنیّت هست، آزادی هست، دروغ گفتم، ذات اقدس الهی به شما وعده داد و درست گفت، خدا وعده داد (إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ) (دو) و وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ) من وعده دروغی دادم خدا وعده راست داد خب می خواستید آنجا بروید (وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ) من که مسلط نبودم من یک مرکز فساد باز کردم همین! خودم گناه کردم گناه هست باید جهنم بروم خب درست است اما من شما را مجبور نکردم، همین! (وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ) من هیچ سلطنتی نداشتم این به استثنای منقطع شبیه تر است همین استثنای منقطع یا شبیه استثنای منقطع در محلّ بحث سوره مبارکه «سبأ» هم هست سلطنت من فقط به این بود که برای شما دعوت نامه نوشتم همین! خب من یک دعوت نامه نوشتم شما سه، چهارتا دعوت نامه دریافت کردید از عقل دریافت کردید، از فطرت دریافت کردید، از پیغمبر دریافت کردید، از اهل بیت دریافت کردید، (وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ

دَعَاؤُكُمْ) همین! (فَاسْتَجِبْتُ لِي) شما دعوت مرا اجابت کردید خب می خواستید نکنید (فَلَا تَلُومُونِي) مرا ملامت نکنید (وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ) خودتان را ملامت کنید - (لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) (۲) همین است - (مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ) من امروز مشکل شما را حل نمی کنم مُصْرِخ یعنی کسی که ناله دیگری را شنید به صَریخ و ناله دیگری پاسخ مثبت بدهد می گویم از من بر نمی آید که مشکل شما را حل کنم (وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي) من هم صریخ و ناله و فریاد دارم شما هم مشکل مرا حل نمی کنید (مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي) إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ) این آیه مبسوطاً در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت. همان مضمون اینجا مطرح است.

ص: ۶

۱- (۱۶) ص/سوره ۳۸، آیه ۸۲

۲- (۱۷) قیامه/سوره ۷۵، آیه ۲

عدم اختصاص وسوسه شیطان به قوم سبأ و ابتلای اکثر مردم به آن

فرمود در آیه بیست همین سوره «سبأ» (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) ابلیس گمانش را نسبت به اینها صادق قرار داد «جعله صادقاً» گفت: (فِعِزَّتِكَ لَمَا غَوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ) گمانش این بود که اکثری مردم به بیراهه بروند هم مبتلا به خطای فکری بشوند هم دچار خطیئه عملی؛ این گمانش را عملی کرد (صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) گمانش این بود که مردم یا گرفتار خطای فکری اند یا خطیئه عملی؛ این گمان را با وسوسه به مرحله صدق رسانده (صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) گمان کرد که اینها بیراهه می روند (یک) این گمان را به مرحله صدق رسانده با وسوسه (دو) این کار را کرد (فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ) در هر عصر و مصری این طور است این اختصاصی به سبأ و یمن و مردم سبأ ندارد در هر عصری همین طور است که آنها که پیروان اهل بیت اند کم هستند پیروان شیطان اند زیاد هستند.

عدم ارتباط بین تابعیت شیطان با جهنمی شدن انسان

البته این معنایش این نیست که اکثری مردم اهل جهنم اند چون یک وقت انسان دنیا را حساب می کند دنیا یک مقطع خاص و کوچک و کوتاهی است نسبت به کلّ عالم، کلّ عالم را که حساب می کنیم اکثری اهل رحمت اند بالأخره اکثری اینها که گرفتار هستند اکثری اینها که مشرک و ملحد نیستند اکثری گنهکارند اینها یا عندالاحتضار یا در برزخ و قبر یا عند ساهره القیامه یا در طلعه جهنم بالأخره با یک مقدار سوخت و سوز پاک می شوند منتها حالا سوخت و سوز طوری نیست که ما بگوییم با یک مقدار سوخت و سوز پاک می شوند تحمل پذیر باشند یک لحظه اش قابل تحمل نیست آن بیان نورانی امیر مؤمنان (سلام الله علیه) این است که شما یک مقدار آتش را در کف دست بگذار هر اندازه که توانستی نگه بداری معصیت بکن (۱) خب ما آتش را در کف دست یک لحظه هم نمی توانیم تحمل کنیم فرمود به همان اندازه که می توانی آتش را در کف دست بگیری به همان اندازه گناه کن یعنی هیچ دیگری خب اینها که معصیتکارند به دنبال کار حرام می روند اینها - معاذ الله - ملحد که نیستند مشرک و بت پرست که نیستند مسلمان معصیتکارند این مسلمان معصیت کار یا عندالاحتضار گرفتاری می بیند یا در قبر و برزخ گرفتاری می بیند یا در ساهره قیامت گرفتاری می بیند یا - معاذ الله - وارد جهنم می شود و گرفتاری می بیند؛ ولی وقتی شما نسبت به ابد که فکر می کنید خب اکثری اهل نجات اند این طور نیست که یک مسلمان معصیت کار، خالد در جهنم باشد نسبت به کلّ عالم که حساب بکنید «من رحمه بدا و إلی رحمه یؤل» (۲)

ص: ۷

۱- (۱۸) ر.ک: مجموعه ورام، ج ۲، ص ۳۷.

۲- (۱۹) مجموعه آثار حکیم صهبا، ص ۲۶۰.

گر وعده دوزخ است و یا خلد غم مخور □□ بیرون نمی برند تو را از دیار دوست (۱)

بالآخره سرانجام بهشت است اما آن یک لحظه اش هم قابل تحمل نیست.

پرسش: در آیه قرآن هست که برخی ها (خَالِدِينَ فِيهَا). (۲)

پاسخ: خب بله (خَالِدِينَ فِيهَا) نسبت به ملحدین نسبت به مشرکین این درست است اما نسبت به مسلمان فاسق که خالدین نداریم.

پرسش: (وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ). (۳)

پاسخ: آنجا دیگر آدم خلود ندارد خیلی ها در جهنم می روند و برمی گردند اینکه در روایات دارد در شب های ماه مبارک رمضان هنگام افطار فلان تعداد از آتش دوزخ آزاد می شوند (۴) همین است منتها تحملش یک لحظه اش سخت است نسبت به کل جهان، نسبت به ابد که انسان حساب می کند می بیند مخلصین خیلی کم هستند مشرکین چرا، ملحدین چرا، آنها حسابشان چیز دیگر است اما مسلمانی که معصیت کرده بالآخره آن اعتقادی که دارد به قرآن معتقد است به وحی معتقد است به نبوت معتقد است به معاد معتقد است این نمی گذارد او مخلد باشد.

فرمود: (وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) ابلیس گمان کرد که اکثری شاکر نیستند (وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) (۵) این گمان ابلیس بود (یک) با وسوسه و تبلیغ سوء این گمان را به مرحله صدق رسانده که این گمان واقع شد صادق بود (دو) (وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) که گروهی از او اطاعت نکردند.

ص: ۸

۱- (۲۰) میرزا محمود قمی.

۲- (۲۱) بقره/سوره ۲، آیه ۱۶۲

۳- (۲۲) اعراف/سوره ۷، آیه ۱۷۹

۴- (۲۳) الامالی (شیخ مفید)، ص ۲۳۱.

۵- (۲۴) اعراف/سوره ۷، آیه ۱۷

بعد می فرماید: (وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ) این چنین نیست که کسی بگوید شیطان مقصر بود ما مجبور بودیم، جبری در کار نیست چون اگر یک وقت کسی در اثر اضطرار، الجاء، اجبار، خطا، سهو، نسیان دست به خلافی زد که اینها مطابق حدیث رفع (۱) اصلاً معصیت نیست اگر کسی سهواً کاری کرد، نسیاناً کاری کرد، غفلتاً کاری کرد، الجائاً کاری کرد، اجباراً کاری کرد، اضطراراً کاری کرد اینها که معصیت نیست حالا حکم وضعی اش سر جایش محفوظ است اگر کسی عالماً عامداً خلاف کرد بله این معصیت است خب این عالماً عامداً معنایش این است که اختیار محفوظ است فرمود: (وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ) هیچ سلطنتی، سیطره ای شیطان نسبت به تبهکاران نداشت و ندارد.

امتحان بودن و سوسه های شیطان و نفی آن با اعتقاد به معاد

همین حد بود که فقط دعوت کرد ما هم می خواستیم افراد را امتحان بکنیم، اگر امتحان نباشد که مشخص نمی شود درون افراد هم ظاهر نخواهد شد استعدادها هم شکوفا نمی شود امتحان از بهترین برکات الهی است (إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ) شک در آخرت مثل یقین به عدم آخرت - معاذ الله - منشأ فساد است درست است که اعتقاد به توحید برکات فراوانی دارد اما سهم محوری اخلاق و حقوق را اعتقاد به قیامت تأمین می کند اثر علمی اعتقاد به مبدأ فراوان است اما اثر عملی اعتقاد به معاد فراوان است به حیثی که «لا یقاس به شیء» انسان اگر معتقد به قیامت باشد اعمالش صالح است اگر - معاذ الله - معتقد نباشد یا شک داشته باشد خب هر کاری را انجام می دهد تنها چیزی که جلوی انسان را می گیرد مسئله مسئولیت است اگر خدای ناکرده این مسئله مسئولیت و یوم المعاد به صورت مقطوع العدم یا مشکوک الوجود باشد انسان دست به هر کاری می زند. فرمود لازم نیست که اینها یقین داشته باشند که قیامت نیست اگر - معاذ الله - شک در قیامت داشته باشند دست به هر کاری می زنند (لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِیْظٌ) در سوره مبارکه «ص» ملا-حظه بفرماید آیه ۲۶ محور اصلی را فراموشی قیامت می داند برای تبهکاران فرمود: (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) اینها قضایایی است که به خود حضرت داوود فرمود.

ص: ۹

آن وقت یک اصل کلی به عنوان کبرای کلی به این صورت می فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يَصِفُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ) چرا؟ (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) نه «بما كفروا بالله» مشرکین همه شان معتقد بودند که خدا هست، مشکل مشرکین حجاز این نبود که اینها خدا را قبول نداشتند می گفتند غیر از خدا، بت ها هم هست و اساس خطرشان بعد از آن شرک، انکار معاد بود می گفتند: (ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ) (۱) تمام مشکل مردم حجاز این بود الآن هم مشکل غرب با اینکه مسیح (سلام الله علیه) را قبول دارند خدا را قبول دارند مشکل جدیشان مسئله معاد است فرمود چون قیامت فراموششان شده خب اگر کسی قیامت - معاذ الله - یادش برود خودش را رها می بیند استدلال این آیه این است که (إِنَّ الَّذِينَ يَصِفُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ) چرا؟ (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ). «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا»

تفسیر آیه ۱۸ تا ۲۳ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۰۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیه ۱۸ تا ۲۳ سوره سبأ

(وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَبِيلًا لِيَأْتُوا فِيهَا لَيْالِي وَأَيَّامًا آمِنِينَ (۱۸) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (۱۹) وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمْ مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳))

ص: ۱۰

۱- (۲۶) ق/سوره ۵۰، آیه ۳

سرّ طرح قصص انبیا در سوره های مکی

سوره مبارکه «سبأ» که در مکه نازل شد همان طوری که ملاحظه فرمودید عناصر محوری این سور مکی، اصول اعتقادی است از یک طرف و خطوط کلی فقه و حقوق است از طرف دیگر. برای اینکه مطلب، برهانی محض نشود از علوم تجربی به تجربی هم تنزل بکند قصص انبیا و اُمم را در خلال آیات این سوره و مانند آن مطرح می کنند.

قصه قوم سبأ و نعمت های درون مرزی و برون مرزی آن

در این سوره «سبأ» قصه قوم سبأ را ذکر کرده است. سبأ نام یکی از نیاکان و اجداد این قوم بود که در یمن به سر می بردند

خدای سبحان به اینها نعمت های ظاهری فراوان داد هم درون مرزی هم برون مرزی؛ هم مربوط به شهر و دیاری که در آن به سر می بردند، هم مربوط به منطقه هایی که حوزه سفر و قلمرو مسافرت اینها بود هم داخله شهر را از هر نظر تأمین کرد هم خارج شهر را برای مسافرت های بیلاقی و قشلاقی؛ اینها اگر می خواستند مسافرت کنند برای اینها سخت نبود شهرها و قریه هایی که در آن منطقه بود یعنی از یمن تا شام این همه فاصله همه سرسبز بود فاصله شهرها بسیار کم بود فاصله روستاها بسیار کم بود اینها نیازمند نبودند که زاد و راحله زیادی تهیه کنند در زمان کمی از شهرشان به شهر دیگر یا از روستایشان به روستای دیگر می رسیدند هم شب می توانستند در آبادی به سر ببرند هم روز گرفتار کمبود آذوقه و زاد و راحله نبودند این نعمت ها را خداوند چه درون مرزی چه برون مرزی به اینها عطا کرد درباره نعمت درون مرزی آیه پانزده همین سوره بود که فرمود: (لَقَدْ كَانَ لِسَيِّبَا فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ) شما وقتی وارد شهرشان می شوید دو طرفش باغ ها و بوستان های سرسبز و خرم و پرمیوه بود این برای خصوص درون مرزی، درباره برون مرزی هم در آیه هجده فرمود: (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُورَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُورَى ظَاهِرَةً) بین یمن تا شام، کلّ این منطقه سبز بود قریه ها ظاهر بودند؛ یعنی وقتی وارد یک محله می شدی محله دیگر را می دیدی این چنین نبود که شما باید از یک بیابان کویری عبور کنید مثل وضع فعلی تمام این منطقه ها سبز بود یکدیگر را می دیدند و باخبر بودند.

مطلب دیگر سنت الهی را بیان می کند در دو آیه که خدا نعمتی را که به قومی مرحمت کرد هرگز از آنها نمی گیرد (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (۱) (ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ) (۲) این دو آیه است در دو بخش قرآن که خدا نعمتی را که به یک خانواده یا به یک روستا یا به شهری داد هرگز از آنها نمی گیرد مگر اینکه اینها خودشان نعمت را بگیرند.

نقش انسان در تغییر یا سلب نعمت های الهی

این نعمت ها گاهی به این است که بیراهه بروند با دست خودشان این بساطشان را به هم بزنند گاهی کاری می کنند که به دست خودشان و با دست دیگران کار را انجام می دهند انسان می تواند دو کار بکند یکی اینکه با دست خودش و با دست مؤمنان بساط زندگی اش را گرم و بافروغ بکند گاهی هم به عکس می تواند بیراهه برود که زندگی خود را به دست خود و به دست دیگران ویران کند اینکه در سوره «حشر» فرمود: (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ) (۳) همین طور بود؛ یهودی های مدینه کاری کردند که مجبور شدند هنگام کوچک کردن و حرکت از مدینه به بیرون مدینه، بخشی از خانه ها را خودشان خراب بکنند بخشی از آن خانه ها را هم مؤمنین خراب می کردند خب گاهی انسان کاری می کند که با دست خودش بساط خودش را به هم می زند دیگران هم در به هم زدن خانه او، او را کمک می کنند گاهی هم کاری می کند که با دست خودش بنای خوبی، اثاث خوبی، زندگی خوبی تهیه می کند دیگران هم او را کمک می کنند این برای هر دو گروه ممکن است مردان الهی هستند که کمک کار مؤمنان باشند همان مردان الهی هستند که علیه تبهکاران قیام بکنند پس هم (يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ) درست است هم «يَبْنُونَ وَيُؤَسِّسُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ» درست است حالا گاهی مؤمنین اند گاهی فرشتگان اند و مانند آن، بالأخره مأموران الهی اند خواه در تخریب خواه در تأسیس.

ص: ۱۲

۱- (۱). سوره رعد، آیه ۱۱.

۲- (۲). سوره انفال، آیه ۵۳.

۳- (۳) حشر/سوره ۵۹، آیه ۲

فرمود ما همه نعمت ها را به اینها دادیم اینها دشمنی داشتند خون آشام و قسم خورده این دشمن قسم خورده همان شیطان است که سوگند یاد کرد به خدای سبحان عرض کرد: (فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ) (۱) اینکه می گویند دشمن قسم خورده یعنی همین ابلیس، این به عزت خدا قسم یاد کرد که انسان ها را گمراه بکند ولی خدای سبحان فرمود تو هیچ سلطه ای بر آنها نداری به اینها عقل و فطرت دادم که چراغ های الهی اند در درون، وحی و نبوت فرستادم چراغ های الهی آند در بیرون، تو هیچ سلطه ای بر آنها نداری مگر اینکه آنها خودشان تو را بر خود مسلط کنند و گرنه تو وسوسه داری در قبال وسوسه تو، الهام فرشته های ما هم هست (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۲) هست، دعوت انبیا و مرسلین و ائمه (علیهم السلام) هم هست این طور نیست که تو بتوانی بر آنها مسلط بشوی مگر اینکه اینها خودشان بیاوند تحت سلطه تو، تو را بر خود مسلط کنند در سوره مبارکه «ابراهیم» همین طور است در سوره مبارکه «حجر» همین طور است در سوره مبارکه «سبا» که محل بحث است همین طور است. در بحث سوره مبارکه «ابراهیم» که در بحث دیروز اشاره شد آن را خب قبلاً خواندیم در سوره «حجر» فرمود: (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ۚ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ) (۳) خب اگر گمراهی عمداً بیاید زیر پرچم تو، تو را به متبوع بودن و مطاع بودن بپذیرد این تقصیر کسی نیست تو بر اینها مسلط نبودی اینها آمدند تحت سلطه تو، بنابراین نه جبری در کار است نه اضطراری در کار است نه الجایی در کار است نه اجباری در کار است هیچ چیزی در کار نیست. همین مطلب را خود ابلیس در قیامت اعتراف می کند که در سوره مبارکه «ابراهیم» بود که در بحث دیروز اشاره شد آیه سوره مبارکه «حجر» که فرمود: (لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ) همین مضمون که در سوره مبارکه «حجر» بود در همین سوره مبارکه «سبا» محل بحث است فرمود تو هیچ سلطه ای بر آنها نداری مگر اینکه آنها تحت سلطه تو بیاوند و تو را بر خود مسلط کنند آیه ۲۱ سوره «سبا» این است (وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ).

ص: ۱۳

۱- (۴). سوره ص، آیه ۸۲.

۲- (۵). سوره شمس، آیه ۸.

۳- (۶). سوره حجر، آیات ۴۱ و ۴۲.

برای اینکه مسئله از قصه به در بیاید و از جزئی به کلی منتقل بشود قرآن همین کار را می کند می فرماید اینکه درباره قوم سبأ گفتیم این مطابق با سنت ما بود سنت ما هم ترک شدنی و تغییرپذیر نیست نه تبدیل می شود نه تحویل، نه می شود این سنت را رأساً گرفت نه می شود چیز دیگر را جای سنت ما گذاشت برای اینکه کسی قدرت ندارد در نظام کلی اثر بگذارد سنت الهی را بگیرد جایش خالی باشد و همچنین قدرت ندارد سنت الهی را بگیرد چیز دیگر جای سنت الهی بگذارد نه تحویل پذیر است نه تبدیل پذیر، نه می شود آن را گرفت و جایش خالی باشد نه می شود آن را گرفت بدل برای آن گذاشت (فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا) (۱). برای اینکه مسئله از قصه به در بیاید از جزئی به کلی منتقل بشود روشن بشود که اختصاصی به یمن و سبأ و شام و فاصله بین یمن و شام و قوم سبأ ندارد اصل کلی را ذکر می کند که در هر عصر و مصری شیطان اگر بخواهد بر کسی مسلط بشود تنها راهش وسوسه است و وسوسه درست است معصیت است و او تشریعاً حق این کار را ندارد لکن هیچ اجبار و اضطرار و الجایی را هم به همراه ندارد [خداوند می فرماید] او وسوسه می کند ما هم افراد را امتحان می کنیم چراغ های درون و بیرون هم روشن است و وسوسه ظلمانی ابلیس هم از یک طرف به گناه دعوت می کند.

ص: ۱۴

بعد از اینکه جریان قوم سبأ را ذکر کرد بعد از جزئی به کلی منتقل می شوند می فرمایند: (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) ابلیس گمانش این بود گفت: (وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) (۱) من آنها را گمراه می کنم اکثری راه شکر و سپاسگزاری را طی نمی کنند. این را با گمان خود حرف زد برهانی نداشت برای اینکه این گمان خودش را صادق کند ثابت کند شروع به وسوسه کرد و فعالیت کرد و او و قوم او، مردم را به پیروی از خودشان دعوت کردند با وسوسه، با اضلال، با تمییه، با (وَلَأُصَلِّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَأَمْرُهُمْ) (۲) با (لَأَزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ) (۳) با این مجاری ادراکی و تحریکی آن گمان خود را که ظاهراً کاذب بود صادق قرار داد.

کلام فخررازی در چگونگی تصدیق گمان ابلیس و ناتمامی آن

برخی ها مثل فخررازی و دیگران یک احتمال جدیدی هم مطرح کردند گفتند این (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ) ناظر به آن مطلب دیگری است که ابلیس گفته، ابلیس گفته: (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) (۴) گمانش این بود که او از انسان بهتر است این گمان را با وسوسه تبلیغ کرد و تصدیق کرد و آنها را به پیروی خودش کشاند خب هر متبوعی بهتر از تابع است (۵) این سخن که جناب فخررازی نقل کردند نمی تواند تام باشد برای اینکه آن (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) با این (صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) فرق دارد در غالب مواردی که سخن از پیروی ابلیس است استثنایی دارد (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) و مانند آن در جریان (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) هیچ استثنایی نیست او با اینکه با مخلصین روبه رو بود و آن وجود مبارک آدم (سلام الله علیه) بود که از علوم اسمای الهی برخوردار بود (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) (۶) بود این درباره آدم گفت (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) او که کسی را استثنا نکرده برهان مسئله هم این است که (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) (۷) این دیگر مخلص و غیر مخلص را استثنا نمی کند، پس اینکه ابلیس گفت: (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) این استنایذیر نیست و این (صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) نمی تواند ناظر به این مطلب باشد چون آن بدون استثناست این تصدیق مظنه با استثناست (صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) الا مخلصین، الا عباد الصالحین، الا مردان الهی و مانند آن، اگر آن (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) معیار بود (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) هیچ استثنا نداشت این (لَأُغْوِيَنَّهُمْ) است که استثنا دارد (وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ (۸) در این گونه از موارد هم خدای سبحان می فرماید ابلیس بر کسی مسلط نیست مگر اینکه عده ای او را بر خودشان سلطان قرار بدهند یا استثنای از مثبت به منفی یا استثنای از منفی به مثبت بالأخره استنایذیر است اما جریان (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) اصلاً این با خود حضرت آدم درگیر بود دیگر این چنین نیست که نسبت به بعضی ها بهترند نسبت به بعضی ها بهتر نیستم این خود را نسبت به انسان برتر می داند دلیلش هم این است که (خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) پس این احتمال دوم جناب فخررازی نمی تواند تام باشد.

ص: ۱۵

۱- (۸). سوره اعراف، آیه ۱۷.

۲- (۹). سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۳- (۱۰). سوره حجر، آیه ۳۹.

٤- (١١) . سورة اعراف, آيه ١٢; سورة ص, آيه ٧٦.

٥- (١٢) . التفسير الكبير, ج ٢٥, ص ٢٠٢.

٦- (١٣) . سورة بقره, آيه ٣١.

٧- (١٤) . سورة اعراف, آيه ١٢; سورة ص, آيه ٧٦.

٨- (١٥) . سورة حجر, آيات ٣٩ و ٤٠.

این (وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) این راه انتقال از قصّه سبأ که به عنوان یک مثل ذکر شده است به یک ممثّل کلی است و آن جریان هدایت و ضلالت جامعه بشری است که فرمود این اختصاصی به یمن و قوم سبأ و امثال ذلک ندارد شیطان همه را وسوسه می کند نسبت به عده ای اصلاً دسترسی ندارد سرّ اینکه نسبت به مخلصین دسترسی ندارد نه این است که نسبت به آنها احترام می کند برای اینکه حوزه کاربردی آنها را نمی داند آنها به چیزی دل بستند که ابلیس نه خود آنها را دارد نه بدلی آنها را، ابزار حيله ابلیس هم چیزهایی است که اینها رویش پا گذاشتند خب اگر کلّ خاورمیانه در زمان حکومت حضرت امیر در اختیار حکومت مرکزی حضرت امیر (سلام الله علیه) بود وقتی حضرت این حکومت وسیع را می گوید عطفه عنز است (۱) آن وقت شیطان با چه وسیله ای می خواهد او را فریب بدهد آنکه وجود مبارک حضرت امیر و سایر بندگان مخلص می طلبند آن را شیطان اصلاً درک نمی کند تا بدلی آن را بسازد آنکه بدلی اش در اختیار شیطان است اینها به اصلش اعتنا ندارند چه رسد به بدلی، اینکه گفت: (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) معنایش این نیست که من نسبت به آنها احترام می کنم من مقدورم نیست که به حریم آنها راه پیدا بکنم آنها را فریب بدهم آنها همیشه روشنانی هستند که اگر ببینند حرامی ای، احرام بسته بخواند وارد حوزه قلبشان بشود فوراً از همان بیرون اینها رمی می کنند این (إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ) (۲) آنها در رأس این هستند اگر طائفی، حرامی ای احرام ببندد بخواند دور کعبه □ دل اینها طواف بکند ببیند چه وقت در کعبه باز می شود که وارد آن کعبه بشود اینها همیشه از دور مواظب اند بنابراین ابلیس نسبت به آنها راه ندارد.

ص: ۱۶

۱- (۱۶). ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۳.

۲- (۱۷). سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

فتحصّل اینکه گفت: (إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ) استشنا دارد این حتماً ناظر به اضلال است نه ناظر به (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) در (أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ) این بدون استشنا گفته این اصلاً درگیری روبه رویش با حضرت آدم بود که از انبیای الهی است این چنین نیست که او عده ای را استشنا کرده باشد دلیل او هم این است که من از آتشم او از خاک است خب این دلیل عام است مدلولش هم عام است و مانند آن، آنجا هم خود ابلیس هم یک عده را استشنا کرده گفته یک عده مقدور من نیست که به سراغ آنها بروم (وَلَا غَوِيَّتُهُمْ أَجْمَعِينَ □ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ) اینجا هم ذات اقدس الهی می فرماید هیچ سلطه ای بر هیچ کسی نداری مگر اینکه کسی عمداً تو را بر خودش مسلط کند.

عدم اختصاص وسوسه های شیطان بر قوم سبأ

بنابراین نه جبری در کار است نه الجایی در کار است و انسان کاملاً مختارانه به طرف عصیان حرکت می کند و انتقال این قصه از جزئی به کلی، از قوم سبأ به جامعه بشری به وسیله همین آیه بیست است که فرمود این جریان که برای قوم سبأ اتفاق افتاده است جریانی است کلی که همواره ابلیس در کمین است تا با کمندش اینها را گرفتار کند و خیلی ها به کمند او می افتند مگر بندگان مخلص، آنها که عمداً به کمند او افتادند تحت سلطه او هستند (وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) که اینها در کمند او نیفتادند.

نقش مراقبت و ذکر الهی در رهایی از وسوسه های شیطان

ص: ۱۷

اینکه می گویند مراقبت بکنید برای همین جهت است اینکه می گویند هر کاری می کنید «بسم الله الرحمن الرحيم» بگویید این ادب بسیار خوبی است راهنمایی بسیار خوبی است این «بسم الله» گفتن البته یک ثواب لفظی هم دارد ثواب عبادی هم دارد ذکر است و ثواب دارد اما جنبه تربیتی اش این است که این «بسم الله» یک قرنطینه است اینکه به ما می گویند هر حرفی می زنید، هر کاری می کنید، هر نوشته ای دارید، هر سخنی می گویند، هر جایی می خواهید بروید، هر جایی می خواهید بنشینید اول بگویید «بسم الله الرحمن الرحيم» خب گفتن این ثواب دارد انسان همیشه به یاد ذات اقدس الهی باشد اما این یک قرنطینه است به ما می گویند هر کاری می خواهید بکنید اول بگویید «بسم الله» خب یعنی آدم باید این کار را رویش بشود بگوید خدایا به نام تو، این کار بالأخره یا واجب است یا مستحب، کارهای مشکوک، تهمت، خیانت، دروغ، اینها را که نمی شود گفت خدایا به نام تو، جای مشکوک، خوردن غذای مشکوک آنجا که نمی شود گفت خدایا به نام تو، این «بسم الله» که به ما گفتند این یک قرنطینه است این راه ورودی به بهشت است هر کاری که ما می کنیم باید بتوانیم بگوییم خدایا به نام تو، این یک مراقبت بسیار خوبی است. فرمود آنها که مؤمن هستند این کار را می کنند این (اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا) (۱) برای همین است آن عبادات و امثال ذلک مرز خاصی دارد ولی نام خدا و یاد خدا که مرز خاص ندارد خب گاهی انسان غافل است اگر سهو و غفلت و نسیان گاهی تاری شد خدای سبحان می بخشد (إِنْ تَجْتَنَّبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ) (۲) آن لغزش های ریز را ذات اقدس الهی می بخشد اما به ما گفتند شما مراقب باشید هر حرفی می زنید هر کاری که می کنید بگویید خدایا به نام تو، این زمینه اخلاص را فراهم می کند.

ص: ۱۸

۱- (۱۸). سوره احزاب، آیه ۴۱.

۲- (۱۹). سوره نساء، آیه ۳۱.

بعد فرمود: (وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ) باید بیازماییم معلوم می شود چه کسی به قیامت معتقد است چه کسی درباره قیامت شک دارد.

دیدگاه فخررازی در علم حاصل از امتحان و رد آن

مسئله علم را هم جناب فخررازی به زحمت افتاده. اینها خیال می کنند که خدای سبحان یک علم دارد و این هم علم ازلی است آن وقت مشکلشان در این است که خب اگر خدای سبحان در ازل می داند که فلان شخص چه کاره است دیگر امتحان یعنی چه. برای اینکه این مشکل را حل کنند آمدند گفتند علم خدا در ازل هست، تعلّقش به معلوم، حادث است چون معلوم، وجود نداشت تعلّق علم هم به آن معلوم وجود نداشت پس علم، ازلی است تعلّق علم به معلوم حادث است (۱) اینها خیال کردند با این راه غیر عقلی مشکل حل می شود اینها خیال کردند که علم مثل قدرت است. قدرت، یک حقیقت ذات اضافه به این معنا نیست ولی علم یک حقیقت ذات اضافه است قدرت بدون متعلّق وجود دارد علم بدون متعلّق و معلوم وجود ندارد الآن کسی قادر است اگر چیزی پیدا شد سنگی پیدا شد آن را بلند کند این قدرت هست اما نمی شود گفت الآن عالم هست خب به چه چیزی عالم است علم، کشف است اظهار است ظهور است نور است، علم چه چیزی را روشن کرد می شود گفت خدا در ازل علم داشت و معلومی در کار نبود و بعد وقتی معلوم پیدا شد علم به آن تعلّق گرفت بله، قدرت این طور است اما علم، حقیقتش ذات اضافه است معلوم می خواهد علم ذاتی ذات اقدس الهی در ازل محفوظ است بله، اما علم فعلی در مقام فعل است (یک) فعل خدا زاید بر ذات اوست (دو) حادث است ممکن است، نبود، پیدا شد، فعل خدا مثل خلقت، خدا قبلاً خالق نبود بعد است، قبلاً رازق نبود بعد است، قبلاً باسط نبود بعد است، قبلاً شافی نبود بعد است، اینها افعال خداست افعال خدا روزانه در تغییر است اما قدرت بر شفا ازلی است، قدرت بر خلق و رزق ازلی است، علم ازلی هم سر جایش محفوظ است این یک مشکل جبر دارد که بارها آن مشککش گفته شد و حل شد که جناب فخررازی نمی تواند حل کند یک مشکل هم در موارد امتحان دارد در موارد امتحانی فرمود ما این را می آزماییم تا خدا بداند این در مقام فعل است علم فعلی خدا زاید بر ذات اقدس الهی است مثل خلقت او، مثل رزق او، مثل شفای او، مثل ابراز او، مثل اغنای او، مثل اقنای او (أَغْنَى وَأَقْنَى) (۲) اینها همه فعل خداست فعل خدا بیرون از ذات خداست بیرون از ذات خدا بود می شود ممکن، گاهی هست گاهی نیست. آیه سه سوره مبارکه «عنکبوت» را ملاحظه بفرمایید فرمود: (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) ما امتحان کردیم تا معلوم بشود. در ازل خدا می داند که در لایزال فلان شخص امتحان می شود و امتحان خوب هم خواهد داد و فلان شخص دیگر امتحان می شود و امتحان بد می دهد این علم ازلی سر جایش محفوظ است او «عالمٌ إذ لا معلوم» (۳) این علم ازلی است اما این علم فعلی که امتحان بکند بگوید این کار را بکنیم تا اینکه معلوم بشود در مقام فعل، در مقام عمل، در مقام کار چه کسی مؤمن است چه کسی غیر مؤمن (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) خدا غریق رحمت کند مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) را! مرحوم کلینی مستحضرید در کتاب شریف کافی کمتر حرف می زند فقط حدیث نقل می کند ولی در همان جلد اول کافی در بحث صفات ذات و صفات فعل ضابطه خوبی ذکر می کند می فرماید اگر صفتی دو طرفش به خدا اسناد داده می شود و خدا هم به هر دو طرف متّصف می شود این صفت، صفت فعل است مثل «يَخْلُقُ، لَا يَخْلُقُ، يَرْزُقُ، لَا يَرْزُقُ، يَشْفِي، لَا يَشْفِي، يَبْسُطُ، لَا يَبْسُطُ» اما اگر صفتی دو طرف نداشت یک طرف بود آن

طرف دیگر نقص بود و خدا اصلاً به آن متّصف نبود این می شود صفت ذات مثل حیات، مثل علم، مثل قدرت، نمی شود گفت خدا گاهی قادر است گاهی - معاذ الله - قادر نیست، گاهی عالم است گاهی جاهل، گاهی حیّ است گاهی میت، آن صفاتی که یک طرفه است و خدای سبحان به آن طرف دیگر اصلاً متّصف نیست این صفات ذات است اما صفاتی که دو طرف دارد و خدای سبحان به هر دو طرف متّصف می شود این صفات فعل است (۴) صفات فعل خارج از ذات است مثل اینکه صفت ذات، قدرت است صفت فعل، رزق است قدرت غیر از رزق است رزق «قد یرزق قد لا یرزق» احیا و اماته این طور است «قد یحیی قد لا یحیی، قد یشفی قد لا یشفی، قد یبسط قد لا یبسط» اما قدرت، دیگر مقابل ندارد که بگویید «قد یقدر قد لا یقدر» اینجا هم فرمود که ما این کار را کردیم (فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ) بنابراین این اوامر امتحانیه است با علم فعلی خدا هم کار دارد و علم فعلی خدا دو طرفه است.

ص: ۱۹

۱- (۲۰). التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲- (۲۱). سوره نجم، آیه ۴۸.

۳- (۲۲). الکافی، ج ۱، ص ۱۴۱، نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲.

۴- (۲۳). ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

آن گاه فرمود کسی که درباره قیامت شک دارد مشکل جدی دارد قسمت مهم مشکلات ما مربوط به مسئله قیامت است که همان آیه سوره مبارکه «ص» نشان داد که (بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ) (۱) ممکن است کسی خیلی توحیدش تام باشد ادب مع الله داشته باشد با یاد خدا به سر برد و خلاف نکند اما اکثری مردم که خلاف نمی کنند برای پرهیز از مسئولیت یوم القیامه است اگر مسئله یوم القیامه مشکوک بشود یا مسهو بشود یا منسی بشود خطر، دامگیر است در جاهلیت مهم ترین مشکلشان همان انکار قیامت بود اگر کسی روز حساب و کتاب را فراموش کند خود را رها می بیند وقتی خود را رها دید به هر کاری تن در می دهد لذا فرمود: (مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ).

تفسیر آیه ۲۰ تا ۲۴ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۰۷

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیه ۲۰ تا ۲۴ سوره سبأ

(وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِلَهِسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمِمَّا لَهُمْ فِيهِنَّ مِنْ شَرِّكَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يُزِفُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴))

ص: ۲۰

۱- (۲۴). سوره ص, آیه ۲۶.

تبیین دو راه مهم نفوذ شیطان در انسان

بعد از اینکه فرمود مشکل اساسی مشرکین مکه و مانند آن, آن است که تحت اغوای شیطان هستند دو مطلب اساسی را مثل آیات دیگر اینجا ذکر می کند: یکی اینکه مهم ترین راه نفوذ شیطان, مجاری ادراکی انسان است یعنی شیطان در مجرای اندیشه اثر می گذارد وقتی در مجرای اندیشه اثر گذاشت او باور می کند وقتی باور کرد مطابق باورش کار می کند این برای یک گروه. گروه دیگر کسانی اند که شیطان در مجاری انگیزه آنها و نه اندیشه, اثر می کند وقتی اینها به چیزی انگیزه مند شدند همان راه را ادامه می دهند این دو گروه. گروه سوم کسانی اند که شیطان هم در بخش اندیشه آنها اثر می گذارد هم در بخش انگیزه آنها. برای کسانی که مشکل علمی ندارند شیطان در انگیزه آنها وسوسه می کند شهوت آنها را تحریک می کند, غضب آنها را تحریک می کند که اینها می شوند عالم بی عمل. آنها که مشکل علمی دارند این معارف را فرا نگرفتند با خرافات و امثال خرافات در بخش اندیشه آنها اثر می گذارد آنها را به امور باطلی باورمند می کند گروهی که از هر دو

فضیلت محروم اند شیطان هم در بخش اندیشه آنها، آنها را خرافات زده می کند هم در بخش انگیزه آنها، آنها را با شهوت و غضب انگیزه مند می کند. اینکه خدای سبحان می فرماید: (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۖ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ) (۱) انسان اول خیال می کند که ما استخوان های او را نمی توانیم جمع بکنیم می گوید: (مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) (۲) غافل از اینکه ما نه تنها استخوان های او را که اعضای درشت بدن او هستند خطوط ریز سرانگشتان او را به حالت اولی برمی گردانیم بعد می فرماید آنها مشکل علمی ندارند شبهه علمی ندارند شهوت عملی دارند (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) این مشکل علمی ندارد این می خواهد جلویش باز باشد این گروه، شبهه علمی برای آنها مطرح نیست مشکل علمی ندارند اما شهوت عملی دارند می خواهند جلویشان باز باشد. عده ای گرفتار جهل علمی اند شیطان از راه شبهات علمیه که (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) (۳) این مغالطات را در قلب اینها القا می کند اینها به جای اینکه برهانی فکر کنند مغالطی فکر می کنند این مغالطاتی که به وسیله (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ) در قلب اینها القا شد اینها باور می کنند به خرافاتی دل می سپارند. آنها که مشکل علمی ندارند شهوت و غضب اینها را بر عقل عملی اینها پیروز می کند، چیره می کند اینها یا به سمت شهوت حرکت می کنند یا به سمت غضب.

ص: ۲۱

۱- (۱). سوره قیامت، آیات ۴ و ۵.

۲- (۲). سوره یس، آیه ۷۸.

۳- (۳). سوره انعام، آیه ۱۲۱.

گروهی که گرفتار هر دو نقص اند شیطان گاهی در بخش اندیشه و علم، گاهی در بخش انگیزه و عمل، اینها را به دام می اندازد. اینجا از مواردی است که شیطان به نحو جامع، ظنّ خود را بر اینها پیروز کرد در این آیه خدا نفرمود شیطان در ظنون آنها تصرف می کند تا بشود بخش انگیزه، شیطان ظنّ خودش را، گمان خودش را بر اینها مسلط کرد گمانش این بود (لَأُغْوِيَنَّهُمْ) (۱) گمانش این بود که (وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) (۲) گمانش این بود که من اکثری اینها را گرفتار می کنم حالا گرفتاری به سه نحو است بعضی ها را از راه جهل علمی، بعضی ها را از راه جهالت عملی، بعضی ها را از هر دو راه. این مظنه خود را بر آنها چیره کردن معنایش این نیست که در ظنون و گمان و علم و اندیشه آنها اثر گذاشت معنایش آن است که گمان خود را بر آنها مسلط کرد گمان او این بود که (وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ) راه اغوا هم سه نحو است که بیان شده.

عدم تسلط شیطان جن و انس بر انسان

ولی انسان به وسیله شیطان وسوسه بشود چه به وسیله شیطان جن، چه به وسیله شیطان انس، هرگز مجبور به گناه نیست اگر کسی مرکز فساد درست کرد، راه های فراوانی برای اغوای جوان ها درست کرد هرگز هیچ کسی مجبور نمی شود اگر در شرایطی کسی در اثر سهو، نسیان، خطا، الجا، اجبار، اضطراب و مانند آن تن به گناه داد مطابق حدیث رفع (۳) اصلاً این معصیت نیست و اگر کسی به حدّ الجا و اضطراب و سهو و نسیان و امثال ذلک نرسید عالماً عامداً معصیت کرده است این معذور نیست معاقب است هر چه بگوید فلان گروه، فلان ماهواره، فلان نقش، فلان عکس، فلان وسوسه ما را فریب داد این چه در «شیاطین الجن» چه در «شیاطین الانس» صریح قرآن کریم این است که هیچ کسی بر انسان مسلط نیست انسان تا آخر عمر آزاد است اگر یک وقت حادثه ای پیش آمد انسان تحت قهر قرار گرفت مطابق حدیث رفع اصلاً معصیت نیست. این جریان اینکه شیطان مسلط نیست در چند آیه بود در سوره «حجر» بود (۴) در سوره «ابراهیم» بود (۵) که هر دو را خواندیم.

ص: ۲۲

۱- (۴). سوره حجر، آیه ۳۹؛ سوره ص، آیه ۸۲.

۲- (۵). سوره اعراف، آیه ۱۷.

۳- (۶). التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۵۳.

۴- (۷) حجر/سوره ۱۵، آیه ۴۲

۵- (۸). سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

اما آنچه مربوط به انسان های عادی است یعنی مستکبرانی که مستضعفان را به دام کشیدند آن را در سوره مبارکه «صافات» می فرماید اینها هم در قیامت می گویند ما بر شما مسلط نبودیم ما مرکز فساد دایر کردیم بله، ما ماهواره داشتیم بله، اما شما می خواستید نیاید این همه صدای قرآن و عترت و دعای کمیل و دعای توسل و امثال ذلک هست شما چرا اینجا آمدید؟! در سوره «صافات» آیه سی این است وقتی مستکبران و مستضعفان اینها در قیامت با یکدیگر گفتگو می کنند حرف مستکبران این است که (وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ) ما مسلط نبودیم ما مرکز فساد دایر کردیم بله، خودمان هم داریم می سوزیم اما نمی شود گفت چون شما مرکز فساد درست کردید تبلیغ سوء درست کردید ما مجبور شدیم، هیچ کسی بر انسان مسلط نیست نه شیطان بر انسان مسلط است نه انسانی که جزء شیاطین الانس است (وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ).

اصل کلی بودن عدم تسلط شیطان انس و جن بر انسان

پس این بیان نورانی آیه سوره «سبأ» که فرمود هیچ سلطنتی ندارند یک اصل کلی است آیه ۲۱ سوره «سبأ» فرمود: (وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ) نه شیطان جَنّی نه شیطان انسی نه هر دو با هماهنگی یکدیگر هرگز بر انسان مسلط نیستند البته راه فساد را درست کردند مرکز فساد درست کردند خودشان هم به عذاب الیم گرفتار می شوند اینها هست اما این طور نیست که حالا کسی ماهواره درست کرده مرکز فساد درست کرده انسان به جهنم برود برای اینکه آنها آدم را در وسوسه انداختند.

فرمود: (وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ) که این علم، علم فعلی است. اینکه در بحث دیروز گفته شد که علم فعلی خارج از ذات است نه یعنی خارج از احاطه ذات است یعنی عین ذات واجب نیست صفات را مستحضرید در علوم عقلی در کلام در حدیث به دو قسم تقسیم کردند صفتی است که عین ذات است که زوال پذیر نیست مثل حیات خدا، علم خدا، قدرت خدا اینها صفاتی است عین ذات، صفاتی است که خارج از ذات است و نفی و اثبات پذیر است مثل شفا، مثل رزق، مثل قبض، مثل بسط و مانند آن که گاهی این هست گاهی این نیست؛ خارج از ذات است نه یعنی خارج از احاطه ذات است یعنی صفت ذات نیست قائم به ذات است قیام صدوری دارد.

اقامه برهان عقلی در نقد اعتقاد به خدا و شفاعت مشرکان

بعد در اینجا با برهان عقلی، مشرکان حجاز را متوجه می کند می فرماید شما که به قیامت معتقد نیستید تا مسئله شفاعت قیامت مطرح بشود شما اصلاً برای چه به خدا معتقد هستید انسان های عادی که به خدا معتقدند این یا برای جذب منفعت است یا دفع مفسده؛ یک وقت است در بحث های عقلی سخن از اثبات واجب است آن راه دیگری دارد که اگر چیزی هستی آن عین ذات آن نبود این محتاج به مبدء است این بیان نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه هست این بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیهما) در توحید صدوق هست که فرمودند: «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهِ مَعْلُومٍ» (۱) یعنی هر چیزی که هستی آن عین ذات آن نیست چون تصادف و بخت و شانس در عالم باطل است اگر چیزی هستی آن عین ذات آن نبود بعد موجود شد معلوم می شود آفریدگاری دارد و جهان این طور است هیچ موجودی از موجودات جهان، هستی آنها عین ذات آنها نیست لذا محتاج به ذات اقدس الهی هستند این از قواعد مسلم عقلی است که وجود مبارک حضرت امیر فرمود در نهج البلاغه هست وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیهما) فرمود که در توحید صدوق هست «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهِ مَعْلُومٍ» هر چیزی که هستی آن عین ذات آن نیست این معلول است و علت دارد خب این یک برهان عقلی است اما توده مردم که بر اساس آن برهان عقلی خدا را عبادت نمی کنند همان بیان نورانی که از ائمه (علیهم السلام) نقل شد که مردم گاهی «خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ» گاهی «شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ» عبادت می کنند گروهی هستند که جزء احرارند و ما جزء آن گروهیم که «حُبًّا» عبادت می کنند «فَتَلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ» (۲) توده مردم خدا را برای این می خواهند که مشکیشان را حل کنند اگر نیازمند به چیزی هستند آن چیز را خدا به آنها بدهد اگر از چیزی هراس دارند خدا آنها را از آن امر مخوف حفظ بکند یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» این «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» به عنوان مصداق تمثیلی است نه تعیینی؛ مشرکین که خدا را عبادت می کردند منتها از راه بت ها این یا «خَوْفًا مِنَ الْفَقْرِ وَالْهَلَاكِه» بود یا «شَوْقًا إِلَى الْغِنَى وَالثَّرْوَةِ» بود برای اینها سخن از بهشت و جهنم نبود مشرکان وقتی بت ها را عبادت می کردند برای یکی از این دو عامل بود.

ذات اقدس الهی با اینها در میان می گذارد می فرماید شما چرا این بت ها را عبادت می کنید برای اینکه اینها یا مشکل جذب را حل کنند یا مشکل دفع را یعنی چیزی که شما احتیاج دارید به شما بدهند یا چیزی که از آن هراس دارید شما را از آن نجات بدهند یا برای این است یا برای آن.

از این بت ها بر اساس صور چهارگانه ای که ترسیم می شود هیچ کاری ساخته نیست اینها یا باید بالذات ذره ای از ذرات عالم را مستقلاً مالک باشند یا بالشرکه ذره ای از ذرات عالم را مالک باشند نه بالاستقلال، یا بالمظاهره و دستیاری و معین بودن و معاون بودن پروردگار، ذره ای را مالک باشند یا اگر مستقلاً مالک نیستند بالشرکه مالک نیستند بالمظاهره مالک نیستند حق شفاعت داشته باشند؛ در دستگاه الهی مقرب باشند خدا به اینها حق شفاعت بدهد بیش از این چهار قسم که نیست اگر اینها سمتی داشته باشند یا برای آن است که اینها بالذات و بالاستقلال ذره ای را مالک اند یا بالذات ذره ای را شریک اند یا بالذات در ذره ای معین و معاون اند یا حق شفاعت دارند «والتالی بأسره مستحیل فالمقدم مثله» اینها نه بالذات در عالم چیزی را مالک اند نه بالشرکه مالک اند نه بالمظاهره مالک اند نه حق شفاعت دارند خب چرا اینها را عبادت می کنید؟! (قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ) حالا شما بخوانید این یک تحدی علمی است شما این بت ها و اصنام و اوثنائی که می پرستید می گوید: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۱) و می پندارید که (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۲) از اینها بخواهید، مشکلی دارید از اینها بخواهید ثابت کنید که اینها می توانند کاری برای شما انجام بدهند (قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ) اینها هیچ کدام از این صور چهارگانه را ندارند اگر هیچ کاره اند چرا اینها را می پرستید؟! یک: (لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) ذره ای را اینها بالاستقلال مالک باشند نیست؛ چون (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۳) قبل از اینکه شما این سنگ ها و چوب ها را بتراشید خدا اینها را آفرید، پس اینها ذره ای را بالاستقلال مالک نیستند این یک تالی فاسد، دوم: (وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍ) نه تنها ذره ای را بالاستقلال مالک نیستند در ذره ای هم شریک الباری نیستند که قدری برای اینها قدری برای خدا، قدری خدا خلق کرده باشد قدری اینها خلق کرده باشند خدا و اینها خالق باشند، خدا و اینها پروردگار باشند اینها نه آفریدگارند نه پروردگار در هیچ ذره ای در آسمان و زمین (وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍ) این دو، سوم: (وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ) ذات اقدس الهی از اینها ظهیر نگرفته ظهیر یعنی پشتیبان، ظهیر یعنی پشت، اینکه می گویند تظاهرات یعنی ظهیر هم می دهند مظاهر هم هستند ظهیر هم هستند (وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) یعنی این، پشت به پشت هم دادن را می گویند ظهیر بودن، مظاهر بودن، تظاهرات کردن، نه ظاهر شدن، ظهیر شدن. فرمود: (لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) (۴) ظهیر یعنی پشتیبان و پشتیبان خدا باشند نیست، پشتیبان الهی باشند نیست، کمک و دستیار و معین و معاون الهی باشند نیست، در ذره ای ذات اقدس الهی از اینها کمک گرفته باشد اینها بشوند ظهیر الهی این هم نیست پس این سه قسم تالی، مستحیل است یعنی آنها بالذات مالک ذره ای نیستند، بالذات شریک نیستند، بالذات ظهیر نیستند اینها اصلاً محال است نه تنها اینها نیستند غیر اینها هم کسی نیست.

۲- (۱۲). سورة يونس, آيه ۱۸.

۳- (۱۳). سورة رعد, آيه ۱۶; سورة زمر, آيه ۶۲.

۴- (۱۴). سورة اسراء, آيه ۸۸.

می ماند یک مسئله آن تالی فاسد چهارم آن مسئله شفاعت است، شفاعت حق است اما دو عنصر محوری دارد: شافع باید مأذون باشد؛ مشفوع له باید مأذون له باشد چه کسی شفاعت بکند از چه کسی شفاعت بکند هر دو عنصر اذن می خواهد و ذات اقدس الهی به اینها اذن نداد که از شماها شفاعت کنند نه اینها مأذون اند نه شما مأذون له، پس چرا اینها را عبادت می کنید؟! شفاعت حق است لذا در آیه ای جدا مطرح کرد این سه قسمش مستحیل است یعنی هیچ کس در عالم این طور نیست حالا- نه تنها اصنام و اوثنان، انبیا و اولیا هم این طور نیستند (مَا أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (۱) که در سوره مبارکه «کهف» گذشت هیچ کسی را خدای سبحان شاهد آفرینش قرار نداد خدا بود و بود و بود و هست و هست و هست نه کسی با او بود نه کسی با او هست نه کسی با او خواهد بود کسی با او نیست او با همه اشیا هست با همه اشخاص هست اما کسی با او نبود کسی با او نیست کسی با او نخواهد بود این اصل کلی است در این جهت فرقی بین انبیا و اولیا و ملائکه و دیگران نیست.

تبیین دو عنصر محوری در شفاعت

اما می ماند مسئله شفاعت، شفاعت حق است لا ریب فیها و دو شرط دارد که آن شفیع باید مأذون باشد (لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) آن مشفوع له هم باید مرتضی المذهب باشد (لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) (۲) اگر کسی مرتضی المذهب نباشد که کسی حق ندارد درباره او شفاعت کند مرتضی المذهب کسی است که دین خداپسند داشته باشد دین خداپسند در سوره «مبارکه» مائده مشخص است که دین ولایت است بعد از اینکه فرمود: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) فرمود: (وَرَضِيَتْ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا) (۳) من این اسلام را پسندیدم اسلام خداپسند همین است، پس اسلام خداپسند، اسلام (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ) است اگر کسی این اسلام را داشت می شود مرتضی المذهب اگر مرتضی المذهب شد می تواند مشفوع له باشد که (لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) پس کسی بخواهد شفیع باشد باید مأذون باشد بخواهد مشفوع له باشد باید مرتضی المذهب باشد نه این بت های شما مأذون اند نه شما مرتضی المذهب هستید پس اگر دعوای شما حق باشد که این بت ها را می پرستید اگر اینها ستمی داشته باشند معبود باشند این مقدم، حتماً یا برای آن است که مالک ذره ای هستند بالاستقلال یا بالشرکه یا بالمظاهره یا حق شفاعت دارند «والتالی بأسره مستحیل فالمقدم مثله» پس چرا اینها را می پرستید.

ص: ۲۶

۱- (۱۵). سوره کهف، آیه ۵۱.

۲- (۱۶). سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۳- (۱۷). سوره مائده، آیه ۳.

مطلب مهم این است که مسئله شفاعتی که ذات اقدس الهی درباره اینها مطرح می کند و اینها هم به استناد شفاعت، این بت ها را می پرستند که (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) این شفاعت مصطلح ما نیست شفاعت مصطلح ما اعم از دنیا و آخرت است و قسمت مهم، آخرت است اما شفاعت اینها همین شفاعت دنیاست برای اینکه به آخرت معتقد نیستند اینهایی که می گویند: (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) نه معنایش این است که در قیامت اینها از ما شفاعت می کنند، اینها می گویند: (إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا)، (۱) (ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ)، (۲) (وَمَا نَحْنُ بِمُشْتَقِّقِينَ) (۳) از این آیات فراوان است که از الحاد آنها درباره معاد سخن گفتند اینها می گویند انسان می میرد می پوسد تمام می شود می رود! این دین است که می گوید مرگ از پوست به در آمدن است نه پوسیدن؛ این دین است که می گوید انسان مرگ را می میراند نه به عکس؛ این دین است که در زیر این آسمان حرف تازه آورده شما مشرق بروید مغرب بروید شمال بروید جنوب بروید این حرف، حرف تازه ای است که انبیا آوردند که انسان، مرگ را می میراند این حرف همیشه تازه بود همیشه تازه خواهد بود هیچ وقت مرگ، انسان را از پا در نمی آورد ما یک دشمن داریم به نام مرگ در آن مصاف و درگیری، ما او را می میرانیم و از پا در می آوریم و وارد صحنه برزخ می شویم دیگر مرگ همراه ما نیست ما هستیم و مرگ نیست در برزخ، ما هستیم و مرگ نیست در ساهره قیامت، ما هستیم و مرگ نیست در بهشت، این حرف تازه انبیاست حرفی است که برای همیشه تازه است خب خیلی ها که بیراهه می روند خیال می کنند انسان با مردن می پوسد می گوید حالا که آخر کار همین است پوچی است ما چرا از این قدرت سوء استفاده نکنیم.

ص: ۲۷

۱- (۱۸) . سوره مؤمنون، آیه ۳۷.

۲- (۱۹) . سوره ق، آیه ۳.

۳- (۲۰) . سوره جاثیه، آیه ۳۲.

غرض این است که آنها معتقد بودند انسان با مردن می پوسد، انبیا آمدند گفتند با مردن از پوست به در می آید؛ اینها خیال می کردند مرگ، انسان را از پا در می آورد انبیا آمدند گفتند شما مرگ را می میرانید (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (۱) نه «کل نفس یدوقها الموت» مرگ، ذائق نیست مرگ، مذوق است. اینها که به شفاعت قیامت معتقد نبودند اینها به شفاعت دنیایی معتقد بودند می گفتند: (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) یعنی اگر ما مشکلی داشته باشیم درباره باران، درباره تأمین رزق، درباره مسائل مالی و درمان و مانند آن، این بت ها را اگر بپرستیم اینها شفیع ما هستند عند الله و با شفاعت اینها مشکل ما حل می شود.

اذن و قابلیت «مشفوع له» دو شرط شفاعت در دنیا و آخرت

شفاعت چه در دنیا باشد چه در آخرت این دو عنصر محوری را دارد آن شفیع باید مأذون باشد (یک) مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد (دو) گاهی شفاعت اینها به اذن خدای سبحان است همان طوری که خود خدای سبحان کافر را، مشرک را تأمین می کند مشکل آنها را حل می کند روزی آنها را تأمین می کند آن دیگر شفاعت مصطلح نیست آن را ذات اقدس الهی در سوره «هود» فرمود هر موجودی که در جهان هست عائله من است تمام مار و عقرب عائله من هستند و من مُعِلِم اینها نزد من پرونده دارند و من مسئول (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) این خب خداست دیگر، چه در دل کوه، چه در دل غار، چه در زیر دریا، چه در آسمان ها هیچ مار و عقربی نیست، هیچ پرنده و جنبنده ای نیست مگر اینکه پرونده غذایی مشخص دارد (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرُّهَا وَمُسْتَوْدَعُهَا) (۲) اگر یک وقت ذات اقدس الهی صلاح دید به برکت الهی ولی ای از اولیای خود را از بالا او را واسطه قرار بدهد که برای ملحدی، برای کافری، برای مشرکی، برای ماری، برای عقربی وساطت کند آن راه باز است اما این راهی که از پایین بخواهد شروع بشود که انسان استحقاق داشته باشد و شایسته دریافت شفاعت باشد این با دو عنصر محوری است: یکی اینکه شفیع باید مأذون باشد، یکی اینکه مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد و کلاهما از ملحدان، منتفیان است، بنابراین این به صورت یک قیاس استثنایی تنظیم شده و بطلان شرک و بطلان وثیت و صنمیت را با این بیان کرده (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) بالاستقلال (یک) (وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكَ) (دو) (وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ) (سه) اینها چون ذاتاً محال بود و برای همه یکسان است در آیه جداگانه ذکر کرد می ماند مسئله شفاعت.

ص: ۲۸

۱- (۲۱) انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۳۵

۲- (۲۲). سوره هود، آیه ۶.

فرمود شفاعت حق است شافعین فراوانی ما داریم حق است اما (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ) یعنی نزد خدا (إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ) جناب زمخشری و دیگران هم (أَذِنَ لَهُ) را احتمال دادند که ملکی باشد هم (أَذِنَ لَهُ) را احتمال دادند که برای تعلیل باشد اگر نسبت به شفیع است مأذون له شفیع است یعنی شفاعت را خدا ملوک او قرار می دهد یعنی به او تملیک می کند یعنی به او اجازه می دهد و اگر منظور از آن «مَنْ» مشفوع له باشد «لام» (لَمَنْ أَذِنَ لَهُ) یعنی برای او شما بخواهید شفاعت کنید که اینها تعلیل باشد و غایت باشد به هر تقدیر هم شفیع هم مشفوع له هر دو باید مأذون باشند و اذن مشفوع له به این است که مرتضی المذهب باشد.

تبیین قرآنی صاحبان حق شفاعت در قیامت

پس چه کسی شفاعت می کند؟ آنها که مأذون اند برای مرتضی المذهب شفاعت می کنند در سوره مبارکه «نبأ» آیه ۳۸ به بعد مشخص کرد فرمود: (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ۚ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ) در صحنه قیامت که شفاعت حق است و اینها به قیامت معتقد نیستند همه اینها وارد صحنه قیامت می شوند تنها یک گروه حق شفاعت دارند آن انبیا و اولیا و ملائکه هستند که خدای سبحان به اینها اذن می دهد اینها هم در آن روز بدون اذن حرف نمی زنند در سوره مبارکه «اعراف» بود که هیچ کس آن روز حق حرف ندارد مگر اهل بیت، چه مقامی است، خیلی است آخر آن روز هیچ کس حق حرف ندارد (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ) (۱) همین ها هستند بر اهل بیت تطبیق شده است (۲) آن روز احدی حق حرف ندارد نه اینکه تشریعاً، زبان بند آمده فقط اینها مجازند حرف بزنند ملائکه هم حق حرف ندارند (رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا) (۳) آن گاه هیچ کس حرف نمی زند (يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ) و آن روز هم جز حق چیز دیگری نمی شود گفت (وَقَالَ صَوَابًا) آنها حالا- می خواهند شفاعت کنند بله آنها مأذون اند می خواهند شفاعت کنند آنها وقتی که این حریم گرفته شد تازه به حال می آیند می گویند چه حادثه ای بود چطور شد که زبان ها بند آمد قدرت ها از ما گرفته شد این آیه محل بحث که دارد اگر فرع برطرف بشود بعضی ها از بعضی سؤال می کنند که جریان چه بود ناظر به همین مطلب است آیه ۲۳ سوره «سبا» که محل بحث است فرمود: (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) این فرع، این جزع، این هراس، این دلهره از دل های اینها که کُنده شد اینها آرام شدند می گویند چه خبر بود چه شد چطور زبان ها بند آمد چه حادثه ای پیش آمد چه کسی حرف زد البته اینها درجاتشان یکی نیست بعضی ها مطیع اند بعضی ها مطاع اند از آنها که در درجه برترند سؤال می کنند که چه بود چه شد چه حادثه ای اتفاق افتاد آنها پاسخ می دهند و آن که علی کبیر است که ذات اقدس الهی است فوق اینهاست (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ) یعنی عند الله (إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ) اگر شفیع مشخص شد چه کسانی هستند، مشفوع له که مرتضی المذهب هستند مشخص شد چه کسانی هستند در آن روز که مسئله شفاعت حق است قبل از اینکه شفاعت بکنند (حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) این فرع گرفته شد آن اضطراب و دلهره که (لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا) گرفته شد آن گاه به حرف می آیند (قَالُوا يَا أَذًا قَالِ رَبُّكُمْ) خدا چه فرمود. آنها که برترند و در همان صعقه اول که نفخه اول بود (فَصَيَقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) (۴) که یک عده را خدا استثنا می کند حتی در نفخه صور یک عده را استثنا می کند که همه در صحنه هستند مگر یک عده، آنها شاید مجاز باشند بگویند: (قَالُوا الْحَقُّ) یعنی خدا حق گفت، پروردگار حق

گفت، مطلب حق بود (قَالُوا مَآذَا قَالَرَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) علو او آن روز ظهور می کند، کبریایی او آن روز ظهور می کند. غرض آن است که این بخش پایانی، ارتباط مستقیمی با ابطال سخنان مشرکان ندارد می فرماید شما بالآخره خدا را می پرستید برای چه خدا را می پرستید و برای چه بت ها را شریک قرار می دهید می گوید: (هُؤْلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) یا می گوید: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا) برای اینکه مشکل شما را حل بکند مشکل شما یا جذب منفعت است یا دفع مضره، شما که جزء اوحدی اهل ایمان نیستید که بگویید «حُبًّا» عبادت می کنم، عبادت احرار را داشته باشید اینها را می خواهید از غیر خدا اینها ساخته نیست.

ص: ۲۹

۱- (۲۳). سوره اعراف، آیه ۴۶.

۲- (۲۴). الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ بصائر الدرجات، ص ۴۹۵ - ۵۰۰.

۳- (۲۵). سوره نبأ، آیه ۳۷.

۴- (۲۶). سوره زمر، آیه ۶۸.

پرسش: اگر قرار باشد که شریک با خدا حق باشد ... پس چگونه با این همه روایاتی که از ائمه اطهار (علیهم السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده که ما شفاعت نمی کنیم سازگار است؟

پاسخ: بله دیگر خدا به اینها اذن می دهد اینها به قُرب نوافل رسیدند که این روایت را شیعه ها نقل کردند هم سَنَیْ ها نقل کردند که بنده صالح و سالک الهی وقتی مقرب شد محبوب الهی شد خدای سبحان «کنت سمعه... بصره... لسانه» (۱) مجاری ادراکی و تحریکی او می شود خب اگر ذات اقدس الهی لسان کسی شد آن گوینده با لسان الله دارد شفاعت می کند خب یقیناً مأذون است اگر در دنیا آن رami به دست بی دستی خدا رمی کرده در جریان جنگ بدر، خدا می فرماید: (وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) (۲) اینها هم با لسان بی لسانی الهی دارند حرف می زنند خب یقیناً مأذون اند «کنت... لسانه الذی ينطق به» (۳) خب اگر این است یقیناً مأذون اند لذا فرمودند ما مأذونیم و درست هم فرمودند اما فرمودند شما کاری بکنید که به صورت انسانی در بیایید که یعنی مرتضی المذهب باشید که ما بتوانیم از شما شفاعت کنیم.

بنابراین خود قیاس استثنایی به این صورت تام است برهان تام است یعنی اگر شما این اصنام و اوثنان را می پرستید برای فایده ای باید باشد یا جلب فایده یا دفع مضره / جلب فایده یا دفع مضره به احد انحای اربعه است و تمام این اقسام چهارگانه مستحیل است پس از اینها کاری ساخته نیست این برهان مسئله است (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنٌ لَهُ) آن وقت کسانی که مأذون اند در قیامت همین فرشتگان و اولیای الهی هستند (حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ).

ص: ۳۰

۱- (۲۷). الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ر.ک: صحیح البخاری، ج ۷، ص ۱۹۰.

۲- (۲۸). سوره انفال، آیه ۱۷.

۳- (۲۹). الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

می بینید قیامت که پنجاه موقف دارد همه اینها یکسان نیست در بعضی از موقف ها از بس جای خطر است آنجا جای سؤال و جواب نیست (فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) (۱) این یک موقف است از بس آن موقف، موقف خطیری است یک موقف هم مثل ایست بازرسی است که فرمود: (وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) (۲) اینها را نگه بدارید ما از اینها سؤال بکنیم خب این (وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) برای یک موقف است (لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) برای موقف دیگر است آنجا چرا سؤال و جواب نمی شود برای اینکه آن موقف به قدری خطیر است که اسرار باطنی ظهور کرده چرا (لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَرَانٌّ) برای اینکه (يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ) (۳) خب کسی به صورت حیوان در آمده آن وقت شما می خواهی سؤال بکنی؟! برای چه سؤال بکنی؟ سؤال برای اینکه روشن بشود در درون او چیست، حالا- که در درونش مشخص شد (يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ) این برهان مسئله است که «فإن قيل» چرا (لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) برای اینکه سؤال برای این است که باطن معلوم بشود حالا معلوم شد دیگر، اگر بر پیشانی کسی نوشته شده که فلان کاره است شما برای چه می خواهید سؤال بکنید، با دستی که خلاف کرده روی آن دست نوشته است، روی پایي که جای بد رفته نوشته است خب شما از چه چیزی می خواهید سؤال بکنید (لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ) چرا؟ چون (يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسَيِّمَاهُمْ) اینجا جای سؤال نیست حالا جایی که سیما نیست، وسمه نیست، موسوم نیست، علامت نیست، سِمه نیست بله جا، جای سؤال است که «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا».

ص: ۳۱

۱- (۳۰). سورة الرحمن، آیه ۳۹.

۲- (۳۱). سورة صافات، آیه ۲۴.

۳- (۳۲). سورة الرحمن، آیه ۴۱.

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیات ۲۲ تا ۲۷ سوره سبأ

(قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ إِذْنٌ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۲۴) قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبَّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ الْحَقُّمُ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷))

نقل داستان سبأ جهت هماهنگی حکمت با موعظه

چون سوره مبارکه «سبأ» در مکه نازل شد و مهم ترین مطالب محوری سور مکی اصول دین و خطوط کلی اخلاق و حقوق است و در بین همه اینها توحید از همه مهم تر است لذا قرآن کریم در این سوره مبارکه «سبأ» اول آن خطوط کلی را بیان فرمود بعد برای اینکه حکمت را با موعظه هماهنگ کند قصه سبأ را ذکر کرد که اینها متنبه بشوند بعد دوباره به برهان پرداخت. نقل داستان سبأ در اثنای براهین برای تلفیق بین حکمت و موعظه است. توده انسان ها آنها که در مدرسه ها به سر می برند در حوزه ها و دانشگاه ها مثلاً، اینها تفکر برهانی دارند در اثنای برهان لازم نیست قصه و موعظه مطرح بشود ولی در سطح جامعه، برهان باید با موعظه همراه باشد برای اینکه توده مردم اهل برهان محض نیستند چه اینکه سرگرم کردن همه آنها به اخلاق و موعظه هم مصلحت نیست باید یک پایگاه برهانی باشد (اولاً) بعد موعظه و اخلاق باشد (ثانیاً) این کار را ذات اقدس الهی تاکنون در سوره مبارکه «سبأ» انجام داد که بخشی برهان، بخشی موعظه، بخشی اخلاق، دوباره بخشی برهان، بعد از جریان داستان سبأ باز برهان اقامه فرمود، بعد از این براهینی که حالا ذکر می کنند در بخش پایانی همین سوره مبارکه «سبأ» داستان افرادی را ذکر می کند بعد به رسول خود (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: (وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ □ قُلْ إِنَّمَا أُعْطِكُمْ بِوَاحِدِهِ) (۱) فرمود به این صنادید و سرمایه داران قریش بگو کسانی قبل از شما بودند که شما یک دهم ثروت آنها را نداشتید ما همه آنها را خاک کردیم شما آخر به چه چیزی می خواهید بنازید (وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) معشار یعنی یک دهم، شما تمام تلاش و کوشش تان را هم بکنید به اندازه یک دهم ثروت گذشتگان ندارید ما آنها را از بین بردیم اینکه قدری برهان قدری قصه، قدری برهان قدری اخلاق، قدری برهان قدری موعظه برای تلفیق اندیشه و انگیزه است که هم در بخش اندیشه، اینها را روشن کند برهانی کند، در بخش انگیزه هم اینها را به باور نزدیک کند.

ص: ۳۲

بعد از جریان داستان سبأ این برهان را ذکر فرمود، فرمود شما که به اینها معتقدید کاری باید از اینها بخواهید برای شما انجام بدهند اوحدی از انسان ها خدا را برای «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» برای جذب منفعت یا دفع مضرت عبادت نمی کنند خدا را چون محبوب است عبادت می کنند (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) که در بخش پایانی همین احتجاج آمده است. اوحدی از انسان ها خدا را چون ذاتاً علی است ذاتاً کبیر است می پرستند نه برای اینکه رازق است نه برای اینکه شافی است و مانند آن اما اوساط از اهل ایمان که دسترسی به آن مسئله علو و کبریایی الهی ندارند اینها یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» است یا حل مشکلات دنیا و آخرت است یا تأمین رفاه دنیا و آخرت است و مانند آن. با اوساط از اینها فرمود شما که خدا را می پرستید بالأخره کاری دارید می خواهید مشکل شما را حل کند کسی مشکل را حل می کند که توانمند باشد کسی توانمند است که مالک و خالق و قادر و منشأ فیض باشد از اینها که هیچ کدام از این کارهای چهارگانه ساخته نیست و تقریرش در بحث دیروز گذشت به صورت قیاس استثنایی که اگر اینها سِمتی داشته باشند و کاری از اینها ساخته باشد یا برای آن است که بالاستقلال ذره ای را مالک اند یا شرکت در ذره ای دارند یا ظهیر و پشتیبان خدا هستند در یک ذره یا حق شفاعت دارند اگر کسی یکی از این کارها از او بریاید جای این است که شما به او پناهنده بشوید اگر این اصنام و اوثن سِمتی داشته باشند این مقدم، سِمت آنها به یکی از امور اربعه است این تالی، «والتالی بأسره باطل فالمقدم مثله» (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ) (یک) (وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ) (دو) (وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ) (سه) اینها نه بالذات ذره ای را مالک اند نه بالشرکه ذره ای را مالک اند نه ظهیر و پشتیبان و پشتوانه خدای سبحان هستند در یک ذره این سه قسم روشن است و شما هم چنین ادعایی ندارید یعنی مشرکان چنین ادعایی نداشتند

ادّعیای مشرکان فقط در حوزه شفاعت بود که می گفتند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۱) یا (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۲) این قسم چهارم را در آیه بعد فرمود، فرمود شفاعت حق است اما شفیع باید مأذون باشد اینها نیستند، مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد شما نیستید (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ) آن شفیع باید مأذون باشد (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا)، (۳) (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) (۴) این دو آیه، محدوده شفیع و مشفوع له را مشخص می کند انبیا و اولیا و اهل بیت (علیهم السلام) شفیع هستند چون خدا به آنها اذن داد و مؤمنین، مشفوع له هستند برای اینکه مرتضی المذهب هستند، مرتضی المذهب کسی است که دینی و مذهبی را قبول بکند که خدا راضی است یعنی دینِ خداپسند، دینِ خداپسند هم در اوایل سوره «مائده» مشخص شد که فرمود: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (۵) پس اسلام، می شود دینِ خداپسند، یک مسلمان موحد، مرتضی المذهب است این می تواند مشفوع له باشد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هم که مأذون اند در شفاعت و نیز اولیای الهی و انبیای الهی (علیهم السلام) این سمت را دارند، اما اصنام و اوئان، هیچ کدام از این سمت ها را ندارند (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ).

ص: ۳۴

۱- (۲) سوره زمر، آیه ۳.

۲- (۳) سوره یونس، آیه ۱۸.

۳- (۴) سوره مریم، آیه ۸۷.

۴- (۵) سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۵- (۶) سوره مائده، آیه ۳.

منظور آنها از شفاعت همین تقرّب دنیا و حلّ مشکلات دنیاست و گر نه اینها به آخرت معتقد نیستند شفاعت به این معنا که خود را گناهکار بدانند در يوم القيامة عند الله مورد شفاعت قرار بگیرند که مورد باور مشرکان نبود اینها به قیامت معتقد نبودند اینها مسئله شفاعت را درباره مسائل دنیایی مطرح می کردند

همراه بودن وقت شفاعت با ظهور تجلّی تام کلام الهی

حالا وقتی فرمود شفاعتی هست که شفیع باید مأذون باشد مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد آن لحظه و آن روزی که شفاعت می آید با وحی الهی می آید با کلام الهی می آید. کلام الهی هم وقتی تجلّی کرد گاهی با یک تجلّی تام ظهور می کند گاهی با یک تجلّی غیر تام، آن وقتی که کلام الهی با تجلّی تام ظهور کرد جریان عالم لرزه مطرح است نه زمین لرزه یا آسمان لرزه (إِنَّ زَلْزَلَهُ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) (۱) سخن این نیست که حالا- زمین می لرزد یا فلان کوكب می لرزد، كلّ جهان می لرزد و عوض می شود (إِنَّ زَلْزَلَهُ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ) این برای آن زلزله و تجلّی تام.

قابل تحمّل نبودن تجلّی کلام الهی برای همه

در موارد دیگر که وحی الهی نازل می شود این وحی درست است که امر مجرّد است ولی مسیر را که طی می کند آن مسیر، جلوه گاه این وحی الهی است از فرشته هایی که در آسمان ها مستقر هستند این وحی تنزل پیدا می کند (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ) (۲) این وحی وقتی می خواهد از مسیر فرشته ها عبور کند همه اینها می لرزند و خود آسمان ها نزدیک است منفجر بشود شما سوره مبارکه «شوری» آیه سه به بعد را ملاحظه بفرمایید (كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾ این حوامیم هفت گانه درباره وحی است این هفت سوره ای که مصدر به «حم» است آیه سوم هم با وحی شروع می شود (كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ) آن گاه این وحی الهی که دارد تنزل می کند نزدیک است این آسمان ها را تکه تکه کند این یک تشبیه معقول به محسوس است.

ص: ۳۵

۱- (۷) سوره حج، آیه ۱.

۲- (۸) سوره شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

تبیین تأثیر تجلی کلام الهی بر موسای کلیم (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

گوشه ای از تجلی الهی برای موسی (سلام الله علیه) در طور ظهور کرد (فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا) (۱) فرمود تحمل وحی برای همه مقدور نیست گویا آسمان ها می خواهد تکه تکه بشود اگر آن قدرت بخواهد ظهور بکند کسی نمی تواند تحمل کند این (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) (۲) از همان قبیل است، اینکه آن حالت خاص برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیش می آمد از همین قبیل است.

هم زمانی اذن به شفاعت و برپای قیامت و ظهور حق اعظم

وقتی این وحی در صحنه قیامت درباره اذن به شفاعت صادر شد خیلی ها هراسناک بودند فرشته ها با قلب متفزع روبه رو بودند وقتی وحی برداشته شد و دوره اش تمام شد اینها به حالت عادی می آیند وقتی به حالت عادی آمدند از آن گمگین و اوحدی از فرشته ها سؤال می کنند این وحی که آمد چه چیزی آورد چه دستور تازه ای آورد؟ (حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ) وقتی این حادثه سخت پیش آمد که بسیاری مدهوش شدند و نه بیهوش، وقتی این فزع از دل ها برطرف شد دل ها آرام شد از بزرگ ترها سؤال می کنند که چه دستوری رسید (حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا) این اوساط از فرشته ها یا اولیا به آن برترها و اوحدی و بزرگ ترها می گویند: (مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ) خدا چه گفت (قَالُوا الْحَقُّ) می گویند حق ظهور کرده است آن روزی که حق ظهور بکند به هیچ وجه جا برای باطل نیست

ص: ۳۶

۱- (۹) سوره اعراف، آیه ۱۴۳.

۲- (۱۰) سوره مزمل، آیه ۵.

لذا فرمود: (لِیَوْمٍ لَا رَیْبَ فِیْهِ) (۱) این (لِیَوْمٍ لَا رَیْبَ فِیْهِ) هم به این معناست که شکی در این نیست که قیامت واقع می شود هم به این معناست که آن روز، ظرف شک نیست در دنیا ممکن است انسان درباره بعضی از امور شک کند نسبت به بعضی از امور یقین داشته باشد ولی در معاد چون روز ظهور حق است هیچ کسی درباره هیچ مطلبی شک ندارد هر چه حق است روشن است شک در آن روز نیست روزی است که (لَا رَیْبَ فِیْهِ) در آن روز شک نیست هم به این معنا که «لا- ریب فی وقوعه و تحقّقه بالضروره» یعنی هیچ شکی نیست که آن روز واقع است این معنای روشن آیه؛ اما معنای دیگرش این است که قیامت روزی است که شک بردار نیست مثل اینکه انسان بگوید در فضای روشن که آفتاب هست شک نیست بالأخره انسان می بیند در کجاست، دیوار کجاست، درخت کجاست، انسان کجاست، در فضای شفاف و روشن، تیرگی نیست تا انسان شک داشته باشد قیامت شک بردار نیست اگر آن حادثه رخت بربست آن تجلی تام، اوساط از اولیا یا اوساط از فرشته ها از برترها و اوحادی سؤال می کنند (مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ) خدا چه فرمود، (قَالُوا الْحَقَّ) حق فرمود یعنی دستور حق رسید (وَهُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیْرُ). پرسش: حضرت استاد چرا (رَبُّكُمْ) گفته، چرا نگفته «رَبِّ» ما؟

پاسخ: برای اینکه با آنها سخن گفته نه به اینهایی که قلوبشان در فرع بود اینها مستمع نبودند از آنهایی که مستمع بودند سؤال می کند.

ص: ۳۷

در قرآن کریم کلمه «غفور» بر «رحیم» مقدم است برای اینکه اول لگه گیری است بعد رحمت و برکت (هُيَوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (۱) اگر کسی را خدا بخواند مورد عنایت قرار بدهد اول مغفرت است لگه گیری است می آمرزد بعد او را وارد بهشت می کند و مانند آن؛ اما در آیه دوم همین سوره مبارکه «سبأ» که «رحیم» بر «غفور» مقدم شد ظاهراً نکته اش آن است که اسمای حسنایی که در ذیل هر آیه ذکر می شوند اینها ضامن مضمون خود آن آیه هستند، دلیل مدّعی همان آیه هستند، اگر در یک آیه مدّعی باشد، دلیلش همان اسمای حسنایی است که در ذیل آیه است اگر در یک آیه، مطلبی باشد ضامن آن مطلب، آن اسمای حسنایی است که در آخر آیه است اگر سخن از انتقام و اجرای حدود الهی است در ذیل آیه دارد (إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ) (۲) اگر سخن از بخشش و لطف و عنایت الهی است در ذیل آیه دارد (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۳) و مانند آن. اسمای حسنا چه یک اسم چه بیش از یک اسم که در پایان هر آیه ذکر می شود حدّ وسط است که اگر این را باز کنند دلیل محتوای آن آیه روشن می شود.

سِرِّ تقدیم مغفرت بر رحمت هم روشن است برای اینکه اول باید لگه گیری بشود گناه ها زدوده بشود بعد جامه رحمت را بر تن او بکنند اگر لباسی را بخواهند رنگ کنند، اتاقی را بخواهند رنگ کنند اول لگه گیری می کنند بعد آن را رنگ آمیزی می کنند اما در این آیه دو مطلب ذکر شده که اقتضای نظم طبیعی آن دو مطلب آن است که «رحیم» بر «غفور» مقدم باشد دو مطلبی که ذکر شده این است که فرمود: (يَعْلَمُ مَا يَلْجِ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا) (۴) آنچه از طرف خدا می آید خدا می داند، آنچه به طرف خدا می رود خدا می داند، خب آنچه از طرف خدا می آید رحمت الهی است آنچه به طرف خدا می رود که ارواح انسان هاست آنها نیازمند به مغفرت اند آن دو مطلبی که ذکر شد اولی با رحمت الهی همراه بود دومی منتظر مغفرت الهی است آن فیوضاتی که از طرف خدا می آید رحمت الهی است ارواحی که (إِلَيْهِ يَصِيْعُدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ) (۵) یا (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (۶) ما به طرف خدا می رویم نیازمند به مغفرتیم، غفران را ذات اقدس الهی برای ارواح صاعده به سوی خود ذکر کرده است این می تواند تناسبی باشد که «رحیم» را بر «غفور» مقدم بدارد

۱- (۱۲) سوره یونس، آیه ۱۰۷.

۲- (۱۳) سوره بقره، آیه ۲۲۰.

۳- (۱۴) سوره بقره، آیه ۱۷۳.

۴- (۱۵) سوره سبأ، آیه ۲.

۵- (۱۶) سوره فاطر، آیه ۱۰.

۶- (۱۷) سوره بقره، آیه ۱۵۶.

گاهی می فرماید این حرفی که ما می گوئیم و شما جوابی نگفتید نمی توانید جواب بدهید نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی، همین مضمونی که در سوره مبارکه «سبأ» هست در اوایل سوره مبارکه «احقاف» هم هست در سوره «احقاف» آیه سه به بعد این است (مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ) بعد می فرماید با این مشرکان و کفار احتجاج کن (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) این (أَرَأَيْتُمْ) یعنی «أخبرونی» به من گزارش بدهید (أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) به من گزارش بدهید این بت ها چه کار کردند چیزی آفریدند، شرکتی در آفرینش دارند شرکتی در پرورش دارند اینها چه کاره اند (أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ) بالاستقلال چیزی را خلق کردند که نیست (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ) یا نه، بالاستقلال خلق نکردند شریک الخالق اند فی الخلقه، شریک الرب اند فی الربوبیه، یکی از اینها باید باشد خب اگر شما ادعای خالقیت آنها را دارید یا ادعای شرکت آنها را در خالقیت و ربوبیت دارید این حرف را یا باید با دلیل عقلی یا با دلیل نقلی ثابت کنید شما نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ) اگر شما در دعوا صادق هستید یا برهان عقلی بیاورید که این (أَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ) است یا برهان نقلی بیاورید و بگوئید خدا در فلان کتاب آسمانی این مطلب را نوشته اگر در هیچ کتاب آسمانی این مطلب نیست اگر هیچ دلیل عقلی ندارید خب دست تان از برهان خالی است (ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا) می شود دلیل نقلی، (أَوْ أَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ) می شود دلیل عقلی، اگر نه دلیل عقلی دارید که اینها سمتی در عالم دارند نه دلیل نقلی دارید خب چرا اینها را عبادت می کنید.

در سوره مبارکه «کَهِف» هم مشابه این مطلب با معیار دیگر گذشت خدای سبحان فرمود این بت ها هیچ سَمَتی نداشته و ندارند ما اینها را در کارگاه خلقت اصلاً دخالت ندادیم آیه ۵۱ سوره مبارکه «کَهِف» این بود (مَا أَشْهَدُتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) اینها نه تنها هیچ کاره اند آن وقتی هم که ما آسمان و زمین را خلق می کردیم اینها را شاهد قرار ندادیم اینها حضور نداشتند شما اینها که معبودتان قرار دادید آخر اینها باید سَمَتی داشته باشند یا در هنگام خلقت و ربوبیت ما حضوری داشته باشند (مَا أَشْهَدُتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ) ما اینها را هم می خواستیم خلق بکنیم اینها از خودشان بی خبر بودند فیض الهی اینها را آفرید، فیض الهی آسمان و زمین را آفرید، اینها از آفرینش خودشان خبری نداشتند چه رسد به اینکه از آفرینش دیگران خبر داشته باشند (وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصُدًا) این اصنام و اوئان و امثال اینها هرگز ما اینها را به عنوان کمک نگرفتیم. مستحضرید که غالب این اسامی که مربوط به مسائل اجتماعی و اخلاقی و اینهاست از همین مسائل طبیعی گرفته شده فاصله بین آرنج و دوش را این قسمت را می گویند عضد، فاصله بین آرنج و میچ را می گویند ساعد، کارهایی که افراد با یکدیگر انجام می دهند اگر با قسمت های ساعد باشد یعنی فاصله آرنج و میچ باشد می گویند مساعدت کردند، اگر از فاصله آرنج تا دوش باشد می گویند معاضدت کردند حالا کم کم کلمه مساعدت و کلمه معاضدت و اینها برای مطلق کمک رسانی به کار می رود. فرمود ما اینها را عَصُد و کمک قرار ندادیم که اینها کمک کار ما باشند یعنی ظهیر ما باشند پس نه بالاستقلال اینها سهمی دارند نه بالاشتراك سهمی دارند نه بالمظاهره و معاضده سهمی دارند خب چرا اینها را می پرستید این برهان مسئله است اگر شما قبول ندارید، دلیلی بیاورید از کتاب آسمانی یا (أَثَرُهُ مِنْ عِلْمٍ) این می شود انصاف، بعد از این مراحل فراوان انصاف گویی و انصاف رویی فرمود اینها چون هیچ سَمَتی ندارند بین ما و شما، خدا در قیامت داوری می کند این هم نرمش در دعوت است

(قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) شما خدا را برای رزق می پرستید اکثری مردم این طور هستند در بحث های عقلی فلسفه و کلام صحبت از این نیست که بیماری ما را، مشکل ما را، نیازهای ما را چه کسی رفع می کند صحبت این است که موجودی که هستی او عین ذات او نیست مبدأ می خواهد اما قرآن که فقط کتاب علمی نیست این نور است یعنی علم را با عمل و موعظه هماهنگ می کند اگر یک کتاب علمی بود نظیر کتاب های عقلی فقط برهان محض اقامه می کرد اما این می خواهد مردم را هدایت کند پیروانند لذا هم حکمت در آن هست، هم موعظه در آن هست، هم اخلاقیات در آن هست، هم قصه در آن هست. فرمود شما برای چه خدا را می پرستید برای اینکه رازق باشد، خب از غیر خدا که اینها ساخته نیست چرا اینها را می پرستید (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ) اینها را به فطرتشان ارجاع می دهد (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) خود سماوات و ارض، روزی ما هستند از آسمان و زمین هر برکتی در بیاید رازق، خدای سبحان است آنها چون جوابی برای گفتن ندارند خود پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مأمور شد جواب بدهد (قُلِ اللَّهُ) رازق اوست.

نقد انحصار رازقیت خدا با «خیر الرازقین» بودن او و جواب آن

اگر یک وقت در قرآن یا در دعاها گفته می شود او (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) (۱) است که نشان می دهد ما رازقی داریم ولی خدا بهترین رازق است در موارد دیگر هم مشابه این آمده او (خَيْرُ الْخَائِمِينَ) (۲) است، (خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) (۳) است، (خَيْرُ الْفَاتِحِينَ) (۴) است و امثال ذلك، اینها اعم از حقیقت و مجاز است اعم از بالذات و بالعرض است، اعم از بالاصل و بالتبع است، اعم از این سه بخش است بعد قرآن جمع بندی می کند در هر جایی که فعل کمالی را ذات اقدس الهی به غیر خودش اسناد بدهد مثل اینکه فرمود: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) (۵) یا (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) (۶) یا او (خَيْرُ الْفَاتِحِينَ) یا او (خَيْرُ الْخَائِمِينَ) یا او (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است فوراً در آیه دیگر کلاً این مطلب را حصر می کند می گوید تنها کسی که این ستم را دارد خداست، فرمود: (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ) (۷) این (هُوَ) که ضمیر فصل است با معرفه بودن خبر، اینها مفید حصرند یعنی اگر ما گفتیم دیگران رازق اند، رزق ما را به شما می رسانند اسناد رزق به دیگران چون مظهر رازقیت ما هستند صحیح است و گرنه غلط است در جریان عزت درست است ما گفتیم (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) اما حواستان جمع باشد (الْعِزَّةُ لِلَّهِ جَمِيعاً) یعنی آنها یا بالعرض اند یا بالتبع اند یا بالمجاز تا چه اندازه دید توحیدی ما تام باشد در هیچ موردی نیست که خدای سبحان یک وصف کمالی را به غیر خود اسناد بدهد مگر اینکه فوراً در جای دیگر کل آن اصل و وصف را منحصر در خود بداند تا دیگران مظهر کار او باشند فرمود: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) معلوم می شود ما خالقینی داریم منتها خدا احسن است بعد در آیه دیگر فرمود: (اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (۸) هر چه مصداق شیء است مخلوق اوست حتی خود آنها که خالق اند، اگر مسیح (سلام الله علیه) به اذن خدا می گوید: (أَنِّي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ) (۹) خود طیر، خود نفخ، خود مسیح نافخ همه شیء هستند و مخلوق الله، اگر گفته شد (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) بعد می فرماید: (فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً) (۱۰) اگر فرمود: (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ) (۱۱) یا به یحیی فرمود: (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ) (۱۲) یا به بنی اسرائیل فرمود: (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ) (۱۳) در سوره «بقره» فرمود: (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً) (۱۴) تا مبدا کسی خیال کند وصفی از اوصاف کمالی را غیر خدا بالاصاله یا بالذات یا بالحقیقه دارد اینجا هم همین

-
- ۱- (۱۸) سوره مائده، آیه ۱۱۴؛ مصباح المتهجد، ص ۱۹۱.
 - ۲- (۱۹) سوره اعراف، آیه ۸۷.
 - ۳- (۲۰) سوره انعام، آیه ۵۷.
 - ۴- (۲۱) سوره اعراف، آیه ۸۹.
 - ۵- (۲۲) سوره منافقون، آیه ۸.
 - ۶- (۲۳) سوره مؤمنون، آیه ۱۴.
 - ۷- (۲۴) سوره ذاریات، آیه ۵۸.
 - ۸- (۲۵) سوره رعد، آیه ۱۶؛ سوره زمر، آیه ۶۲.
 - ۹- (۲۶) سوره آل عمران، آیه ۴۹.
 - ۱۰- (۲۷) سوره نساء، آیه ۱۳۹.
 - ۱۱- (۲۸) سوره انفال، آیه ۶۰.
 - ۱۲- (۲۹) سوره مریم، آیه ۱۲.
 - ۱۳- (۳۰) سوره بقره، آیات ۶۳ و ۹۳؛ سوره اعراف، آیه ۱۷۱.
 - ۱۴- (۳۱) سوره بقره، آیه ۱۶۵.

کریمه (إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى ...) دال بر انصاف در محاوره و نکات ادبی آن

بعد برای انصاف در محاوره نه تحمیل, فرمود: (إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) بالأخره یا حق با ماست یا حق با شما؛ منتها آن ادب فنی را رعایت کرده، می بیند این لف و نشرش مرتب است ضمن اینکه آن ادب فنی و انصاف را رعایت کرده آن حق بودنِ خودشان را هم گوش زد کردند فرمودند: (وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ) این (إِنَّا) مقدم است (إِيَّاكُمْ) مؤخر (لَعَلَىٰ هُدًى) که به (إِنَّا) می خورد (أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) است که به (إِيَّاكُمْ) می خورد این، طوری حرف زد که هم لف و نشر باشد، هم لف و نشر، مرتب باشد، هم انصاف باشد ظاهراً و هم حساسیت برانگیز نباشد (وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ).

تفسیر آیه ۲۳ تا ۲۷ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۰۹

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیه ۲۳ تا ۲۷ سوره سبأ

(وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَا إِذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ الْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷))

عدم اختصاص مباحث اعتقادی سوره «سبأ» به مشرکان

چون سوره مبارکه «سبأ» در مکه نازل شد و همان طوری که ملاحظه فرمودید عناصر محوری سور مکی، اصول دین، خطوط کلی اخلاق و حقوق است طرزی معارف قرآن در این سور بیان شده که اختصاصی به مشرکین ندارد معمولاً در حجاز، در مکه و مانند آن مشرک وجود داشت ولی ملحد کم بود معتقد بودند خدایی هست، شریکی ندارد، خالق سماوات و ارض است منتها تدبیر موجودات و انسان ها به ارباب متفرقه سپرده شده لذا اگر از اینها سؤال بکنی که خالق آسمان و زمین چه کسی است می گویند خدا (لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۱) شرک به این معنا که دو واجب در عالم باشد در حجاز نبود الحاد هم به این معنا که هیچ مبدی در عالم نیست در حجاز بسیار کم بود ولی آیات قرآن طوری است که هم شرک را باطل می کند هم الحاد را.

ص: ۴۲

۱- (۱) سوره لقمان، آیه ۲۵؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

ابطال الحاد ملحدین با اطلاق مالکیت خدا در آیه مورد بحث

حالا اگر کسی ملحد بود و - معاذ الله - اصلاً به هیچ مبدی معتقد نبود این آیه ۲۲ سوره «سبا» و مانند آن برای ابطال حرف او کافی است برای اینکه این شخص نیازمند است و در اصل حیاتش در کمالات وجودی اش در لوازم زندگی اش محتاج است هیچ کس در هیچ مرحله ای مالک بالاستقلال ذره ای از ذرات عالم نیست این شخص به چه کسی مراجعه می کند نه خود می تواند مشکل خودش را حل کند نه موجود دیگری در عالم هست که ما بالاستقلال مالک باشیم این (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) این شامل ملحد هم می شود، شامل مشرک هم می شود بالأخره انسان به چه کسی مراجعه می کند انسانی که محفوف به عدمین است سابقه عدم دارد لاحق عدم دارد الآن هم که با انباری از جهالات همراه است مشکل او را چه کسی حل می کند هیچ موجودی غیر خدا بالاستقلال مالک ذره ای از آسمان و زمین نیست بنابراین اگر کسی ملحد باشد هم این آیه برای ابطال الحاد او کافی است و اگر مشرک باشد این آیه برای ابطال شرک او کافی است.

تفاوت شفاعت مورد اعتقاد مشرکان با موحدان

مطلب دیگر اینکه آنها گرچه قائل به شفاعت بودند ولی از دو نظر با شفاعتی که ما معتقدیم فرق دارد: یکی اینکه آنها آلهه خود را در شفیع بودن، مستقل می دانستند لذا صبغه ربوبیت به آنها می دادند اینکه می گفتند (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۱) یا می گفتند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۲) این تقریب را، این شفاعت را برای آلهه خودشان بالاستقلال قائل بودند لذا اینها را رب می دانستند ما اگر برای قدیسین از بشر نظیر انبیا و اولیا یا برای ملائکه شفاعت قائلیم که قائم به اذن الله است بنابراین یک فرق جوهری بین موحد و مشرک در اصل شفاعت هست آنها شفاعت را برای معبودهایشان قائل بودند می گفتند اینها حقّ تقریب دارند، حقّ شفاعت دارند بالاستقلال؛ لذا از اینها به عنوان رب یاد می کردند ما از اینها به عنوان عبد یاد می کنیم می گوئیم اگر اینها شفیع هستند باید اذن داشته باشند. دوم این است که مشفوع له باید مرتضی المذهب باشد آنها که به چنین چیزی معتقد نبودند. آن امر سوم هم این است که ما شفاعت را مربوط به خصوص دنیا نمی دانیم هم برای دنیاست هم برای آخرت، آنها اصلاً به آخرت معتقد نبودند این سه جهت رسمی ما به التفاوت بین موحد و مشرک است در مسئله شفاعت و چون فرشتگان گرچه حقّ شفاعت دارند ولی باید به اذن باشد لذا آیه ۲۲ و ۲۳ کاملاً مسیرشان عوض شد در آیه ۲۲ با فعل بیان شده (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ) این معبودهای شما (مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) که به صورت فعل آمده بعد در آیه ۲۳ دیگر سخن از (لَا يَشْفَعُونَ) یا (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ) نیست سخن از اصل شفاعت است (لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ) در قیامت، شفاعت نافع نیست مگر برای شفیع که مأذون باشد و برای مشفوع له ای که مرتضی المذهب باشد لذا گرچه آنها برای ملائکه شفاعت قائل اند اما شفاعت را بالاستقلال قائل اند ما برای ملائکه یا اولیای الهی که شفاعت قائلیم به اذن قائلیم (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ) لذا شامل همه اینها خواهد بود. بنابراین هم مشرک را شامل می شود هم ملحد را و شفاعت هم چه برای شفیع چه برای مشفوع باید به اذن خدای سبحان باشد.

ص: ۴۳

۱- (۲) سوره یونس، آیه ۱۸.

۲- (۳) سوره زمر، آیه ۳.

مطلب دیگر این است که جریان شفاعت در لحظه ای است که انسان مشکل جدی دارد حالا آن لحظه حساسی که انسان مشکل جدی دارد که از احدی کاری ساخته نیست همه بشر آن روز جمعاً زندگی می کنند ولی اجتماعی نیستند (إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) (۱) اما در آن روز (كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا) (۲) همه شان جمع اند ولی زندگی شان اجتماعی نیست که کسی مشکل کسی را حل کند این طور نیست روزی است که (يَفْزُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ □ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ) (۳) اگر زندگی، اجتماعی نیست گرچه جمعی است و هیچ کس به فکر کسی نیست پس همه منتظرند که شفיעی بیاید مشکیشان را حل بکند روز، روز فرع اکبر است در روز فرع اکبر وقتی دستور می رسد که چه کسی شفاعت کند و از چه گروهی شفاعت بکنند تا امر به پایان نرسد عده ای در فرع هستند وقتی دستور رسید و مشخص شد فرع برطرف می شود. باب تفعل مثل باب افعال گاهی برای ازاله است «أَعَدَّ الْبَعِيرَ» یعنی این غده ها را زائل کرده است فَرَعَ یعنی أزال الفزع، فرع را زائل کرده است (فَرَعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) یعنی از دل های اینها فرع ربوده شده به حال عادی برگشتند در حال اضطراب و حال انتظار و حال فرع همه منتظرند که لطف الهی شامل حالشان بشود اما چه کسی حق شفاعت دارد قلمرو شفاعتش تا کجاست روشن نیست وقتی وحی الهی آمده معلوم شد چه کسی باید شفاعت بکند برای چه کسی باید شفاعت بکند قلمرو شفاعت کجاست این فرع برداشته می شود وقتی فرع برداشته شد اینها می پرسند که چه دستوری رسیده (حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) آن گاه سؤال می کنند دستور چه رسیده؟ (قَالُوا الْحَقُّ) می گویند حق رسیده، حق همان است که اینها دارند عمل می کنند غیر از حق در آن روز چیزی ظهور و بروز نکرده یا (لَا تَنْفَعُ) تا آن (حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ) وقتی که فرع برطرف شد آن وقت شفיעی که مأذون است و مأذون له هایی که مشفوع له هستند آنها از شفاعت طرُفی می بندند پس (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا) برای شفיעی که مأذون له است و برای مشفوع له ای که مرتضی المذهب است و در حالی که همه منتظرند با فرع به سر می برند در فرع، کسی قدرت سخن ندارد (حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) «أَيُّ أُزِيلَ عَنْ قُلُوبِهِمُ الْفَزَعُ» به حالت عادی آمدند می گویند نتیجه چه شد؟ (قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

۱- (۴) سوره واقعه، آیات ۴۹ و ۵۰.

۲- (۵) سوره مریم، آیه ۹۵.

۳- (۶) سوره عبس، آیات ۳۴ و ۳۵.

پرسش: شفاعت برای شفیع چه فایده ای دارد؟

پاسخ: شفاعت برای شفیع یعنی حقّ شفاعت به او دادن، کسی که حقّ شفاعت دارد به او می گویند شفیع تا اذن داده نشود این شفیع نیست چه کسی شفیع است چه فرشته ای شفیع است باید به اذن خدای سبحان باشد فرشته ها هم درجاتی دارند انسان ها هم درجاتی دارند عالمان دین هم درجاتی دارند بالأخره برای یک عده می گویند: «قِفْ تَشْفَعُ» (۱) عالمان دین که در دنیا مشکل عده ای را حل کردند عده ای را از عذاب به بهشت آوردند از ضلالت به هدایت آوردند، می گویند همان طوری که در دنیا دست اینها را گرفتگی از ضلالت به هدایت آوردی اینجا هم دست اینها را بگیر از جهنم به بهشت منتقل بکن.

پرسش: جناب استاد! در درس گذشته فرمودید که آنها به قیامت معتقد نیستند؟

پاسخ: بله، آنها به قیامت معتقد نیستند اما ذات اقدس الهی که دارد ترسیم می کند مسئله دنیا و قیامت را با هم طرح می کند می فرماید روزی است که هیچ شفاعتی اثر ندارد مگر با دو عنصر که هم شفیع مأذون باشد هم مشفوع له مرتضی المذهب باشد.

پرسش: استاد! شفاعت چه فایده ای برای شفیع دارد؟

پاسخ: شفیع بودن، مقامی است چه کسی می تواند شفاعت کند باید به اذن خدای سبحان باشد این مقامی است برای او.

(حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ) آنهایی که خطاب الهی را دریافت کردند (قَالُوا الْحَقَّ) گاهی هم ممکن است در دنیا چنین حادثه ای پیش بیاید (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ).

ص: ۴۵

امروز چون «دحو الأرض» است ان شاء الله یا در جمع ما روزه دارانی هست یا کسانی که به زیارت وجود مبارک امام رضا عن بُعد موفق شدند که ان شاء الله مقبول باشد روزی است که می گویند این زمین که پر از آب بود اولین بخش از زمین که از آب آزاد شد همان زیر کعبه است.

لزوم بررسی حدود کعبه برای حکم طواف در سازه های جدید

الآن یکی از مسائل رسمی که محلّ ابتلائی حاجیان و معتمران است همین سازه های دو طبقه ای است که در اطراف بیت درست کردند که خیلی سؤال می کنند آیا جایز است روی این سازه ها طواف کردن یا جایز نیست، در اسلام بعضی از امور حدّش مشخص است مثل کُر، فرمودند حجمش این قدر و وزنش هم آن قدر، سه وجب و نیم در سه وجه و نیم در سه وجب و نیم، این از نظر مساحت مشخص است یا در مسافت گفتند اگر به هشت فرسخ رسید نماز شکسته است این مسافتی است معین و مشخص اما گفتند دور کعبه طواف کنید کعبه چند متر است حدّی برای کعبه مشخص شده؟ در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) کعبه چقدر بود سیدنا الاستاد در بحثی که مربوط به قبله و کعبه و امثال ذلک است آنجا آن طور که در خاطر هست به این مطلب اشاره کردند که در زمان وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) کعبه به اندازه قدّ دو نفر بود مثلاً چهار متر بود که وجود مبارک حضرت امیر روی دوش مبارک پیغمبر (علیهما آلف التحیه و الثناء) پای مبارکشان را گذاشتند و این بت ها را از کعبه ریختند بیرون حالا آن مقام دیگری است که فرمود من اگر می خواستم دستم به آسمان برسد می رسید (۱) آن یک حساب دیگر است ولی به حسب ظاهر به اندازه چهار متر بود.

ص: ۴۶

ذاتی نبودن احترام کعبه و محترم بودن آن به احترام امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

آن وقتی که ابن زبیر با امام زمانش بیعت نکرد این حرف از لطایف حرف های بلندی است که مرحوم ابن بابویه قمی در من لا یحضره الفقیه دارد خب این ابن زبیر به کعبه پناهنده شد متحصّن شد آنها هم - کسانی که قبل از انقلاب، مکه مشرف بودند کوه ابوقییس را دیدند کوه ابوقییس بر بیت مشرف بود - روی کوه ابوقییس منجیق کار گذاشتند و سنگ باران کردند و کعبه را ویران کردند و ابن زبیر را گرفتند و اعدام کردند و بعد دوباره کعبه را ساختند. فرمایش شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه که از بیانات نورانی ائمه (علیهم السلام) استفاده کرد این است که کعبه برای همه ما محترم است قبله ماست، مطاف ماست اما ما کعبه را به احترام ولّی عصرمان و امام زمانمان احترام می کنیم خب اگر کسی به امام زمانش معتقد نباشد به درون کعبه هم برود خدا او را امان نمی دهد این طور نیست که کعبه ذاتاً محترم و مستقل باشد کعبه را هم با یک سنگ و گِل می شود بسازند فرمایش ایشان در من لا یحضره الفقیه این است که اینکه به امام زمانش معتقد نبود جواب سیدالشهداء (سلام الله علیه) را با نفی داد نه با اثبات، در برابر امام زمانش مقاومت کرد این اگر به درون کعبه هم برود خدا به او مهلت نمی دهد (۱) این کعبه را ویران کردند دوباره ساختند آن وقت چند متر بود، بعد که ساختند چند متر است، چند بار سیل، زلزله، حوادث دیگر کعبه را ویران کرد و ساختند، ابرهه یک وقت می خواست بساط کعبه را به هم بزند آن طیر ابابیل آمد و بساطش را دگرگون کرد و اما حوادث روزگار بالأخره کعبه را ویران می کند دوباره می سازند شما این تلاش و کوشش را بفرمایید زحمت بکشید که کعبه در اسلام حدّش چقدر است تا اگر یک وقت دوتا سازه شد، سه تا سازه شد، دو طبقه شد، سه طبقه شد، بگوییم آنجا اشکال دارد اینجا اشکال ندارد.

ص: ۴۷

اگر مرزی برای کعبه مشخص باشد بله این سازه ها اگر بالا رفت اشکال دارد اما کعبه حدّی دارد که چند متر باید باشد الآن ده، دوازده متر است یا قدری بیشتر آن وقت سه، چهار متر بود اگر مرزی، حدّی، مساحتی در اسلام برای کعبه مشخص بشود بله مافوق آن اگر سازه ای ساختند طواف کردن خلاف است و احتیاط است و مگر در حال ضرورت و امثال ضرورت اما کعبه حدّش، مساحتش مشخص نیست البته آن جایش که چقدر است مشخص است آن بُعد، قبله است نه این چهار دیواری، به تعبیر سیدناالاستاد مرحوم محقق داماد (رضوان الله علیه) فرمود خب چند بار کعبه خراب شد چند بار هم ساختند آن دفعه ای که کعبه خراب شده بود داشتند می ساختند مسلمین بی قبله بودند، آن دیوارها که قبله نیست آن بُعد قبله است آن وقتی که کعبه خراب شده بود داشتند می ساختند یعنی مسلمان ها بی قبله بودند یا آن بُعد، قبله است حالا این کعبه که مطاف است مساحتش مشخص است اما ارتفاعش مشخص است که چقدر باید باشد اگر ارتفاع آن نظیر مسافت سفر مشخص باشد نظیر کُر مشخص باشد بله این سازه هایی که بلند شد و ارتفاع دارد اشکال دارد اما اگر ارتفاعش مشخص نیست چه اینکه این ارتفاعی که الآن هست یقیناً در زمان پیامبر و ائمه (علیهم السلام) این طور نبود اگر این روشن بشود که طول و عرض این مکعب مشخص است ولی ارتفاعش در اسلام تعیین نشده بنابراین این سازه هایی که ساختند طواف کردن روی آنها مشکل نیست.

مطلب دیگر اینکه می بینید بعضی از امور است که طبع اولی اش آسان است طبع ثانوی چون در حال ضرورت است می گویند اگر ضرورتی پیدا شد شما آن کار ثانوی را انجام بدهید مثل وضو گرفتن خب وضو گرفتن با آب طبع اولی اش آسان است اینکه عُسری ندارد با آب وضو بگیرید، گاهی ممکن است دست کسی زخم باشد یا خیلی هوا سرد باشد می گویند اگر ضرورت شد تیمم بکنید در اینجا جا دارد که بگویند در حال ضرورت تیمم بکنید و در حال عادی وضو بگیرید اما طبع قضیه این است. در جریان مکه شما ملاحظه کنید از همان روز اول بر همه مستطیعان که آن روز استطاعت خیلی سهل بود مخصوصاً برای مردم حجاز، فرمودند اگر مستطیعی مکه نرود «فَلْيُمْتُ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا» (۱) از واجباتی است که خیلی تلخ و سخت درباره آن تحذیر شده در آیه حج هم سخن از کفر آمده کفر عملی است (لِلّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ) که خیلی تعبیر تند و تیز هم است اگر مستطیعی مکه نرفت از آن به کفر یاد شده است که این کفر، کفر فعلی و عملی است نه کفر اعتقادی. پس آن تعبیر تند که «فَلْيُمْتُ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا» این تعبیر (وَمَنْ كَفَرَ) هم هست غالب ادعیه ماه مبارک رمضان هم طلب حج است و امثال ذلک کسانی که خودشان مستطیع اند یا کسانی که مستطیع بودند و نتوانستند مکه بروند نایب دارند و کسانی که می خواهند حج استجابی انجام بدهند اینها هم در صدر اسلام در زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چندین هزار نفر بودند هم الآن چند میلیون هستند. پس طبع قضیه این است که خدای سبحان ضیوف الرحمان را، حاجیان و معتمران را دعوت کرده است به یک سلسله مناسکی با آن بیان غلیظ و شدید، میلیون ها نفر بر آنها واجب است بروند الآن حداقل کف آنها خیلی خیلی مسامحه بشود حداقل ده میلیون می توانند بروند خب به شریعت می گویند که این ده میلیون که شما بر اینها واجب کردید اینها آمدند ولی شریعت از اول تا آخر می گوید جا نیست میقات جا نیست، مسعا جا نیست، مرما جا نیست، مطاف جا نیست، مذبح جا نیست! خب این چه دعوتی است؟! شما که یک جای بسته را گفتید باید طواف کنند، جای بسته را گفتید باید سعی کنند، جای بسته ای را گفتید باید قربانی کنند آیا همین مدار بسته □ منا جای ذبح است بعد ده میلیون را دعوت می کنید؟! همین جای مشخص دوازده متر بین بیت و بین مقام اینجا جای طواف است و ده میلیون را دعوت کردید، همان یک تکه بین صفا و مروه آن یک تکه مسعاست و ده میلیون را دعوت کردید همه جا را که شما می گوید جا نیست خب چه دعوتی است؟! این طبع قضیه نشان می دهد که این مواردی که بیان شده افضل مراتب است نه تعیین، الاً ولا بد. یک وقت است که به شما می گویند باید وضو بگیرید، باید با آب وضو بگیرید اگر نشد، تیمم؛ خب غالباً مردم می توانند وضو بگیرند در حال ضرورت، تیمم؛ حالا- ما بگوییم در حال ضرورت پشت مقام جایز است این همه اش ضرورت است. آن وقت یک مقدار مسعا را توسعه دادند ما اشکال داشته باشیم، یک مقدار سازه های دیواری درست کردند ما اشکال داشته باشیم، یک مقدار طبقات درست کردند ما اشکال داشته باشیم، مذبح را توسعه دادند ما اشکال داشته باشیم، شما طبع قضیه را ملاحظه بفرمایید که طبع قضیه، دعوت چند میلیون است پاسخش در همه جا از اول تا آخر، از آخر تا اول این است که جا نیست، جا نیست، جا نیست. بنابراین این دو کار را ان شاء الله انجام بدهید اما آن کاری که فعلاً محلّ ابتلاست این است که مشخص بشود کعبه طول و عرضش مشخص است اما ارتفاعش آیا در اسلام مشخص است که مقدار ارتفاعش چقدر باشد که اگر سازه ها مقداری بالا رفت ما بگوییم این حول کعبه نیست اطراف کعبه نیست این به مناسبت دحوالأرض که امروز روز ظهور زمین زیر کعبه از آب است بیان شد.

١- (١٠) الكافي، ج ٤، ص ٢٦٨ و ٢٦٩.

تفاوت نماز با طواف در مکان های مرتفع بالاتر از کعبه

پرسش: استاد ببخشید! آنهایی که در کوه حرا نماز می خوانند با آنهایی که در مسجدالحرام نماز می خوانند حتماً از نظر قبله

پاسخ: نه، قبله مشکلی ندارند در قبله مشکلی ندارند در مطاف مشکل دارند قبله خب همه اینهایی که در هتل هایی هستند که خیلی بالاتر از کعبه است و کعبه زیر اینها قرار گرفته آن را مشکلی ندارند آنها که در قتل جبال هستند آنها که در مکان های مرتفع هستند اینها یقیناً چندین برابر کعبه ارتفاع دارند در مسئله قبله هیچ کسی مشکل ندارد در مسئله طواف است که مشکل دارند.

پرسش: به جای اینکه این مطلب را حمل بر اکثر بفرمایید آیا جا ندارد که بحث تا [تأثیر استطاعت از طرف مالی که واقعاً شرع مقدس با آن مال، استطاعت مقید شده نه هر مالی که از راه حلال و حرام به دست آمده؟

پاسخ: نه، مردمی که مال حلال دارند کم نیستند، خود مردم مکه اولاً به آنها هر پنج سال، یک بار اجازه می دهند، کسانی که مال حلال دارند در این زوایای عالم کم نیستند حالا ممکن است جایی مال حرام باشد. به هر حال اگر کسی مال حرام تهیه کرده راه تحلیلش هست آن مقدار هست که بتواند مکه برود.

پرسش: حاج آقا! اشکال بر سر مقدار کعبه نیست اشکال بر سر این است که نواحی بالادست خیلی است.

پاسخ: بله، اگر کعبه یک حدّ مشخص داشته باشد چند متر باشد بله، اما اگر نه، بالاترش هم باشد این مقداری که هست مگر این مقدار قبلاً بود، مگر هر اندازه ساختند مطاف است که حالا اگر پنج، شش متر بالاتر بیاید مطاف اضافه شده این مقداری که ساختند که قبلاً نبود این مقدار بعداً اضافه شده پس معلوم می شود آن فضا مطاف است نه دیوار.

پرسش: یعنی اگر هواپیما هم از بالای کعبه طواف کند ... باید این اشکال باشد.

پاسخ: نه، مسئله طواف با مسئله استقبال خیلی فرق می کند آنجایی که خیلی احتیاط می کنند می گویند اگر کسی بالای کعبه هم برود و آلوده باشد چون اجتناب برای جنب جایز نیست آنها هم می گویند احتیاط می کنند نباید عبور بکند مگر آن قدر دور باشد ارتفاع داشته باشد که عبور فوق الکعبه صدق نکند اما در جایی که صدق بکند مسئله قبله با مسئله طواف خیلی فرق می کند ما باید حول البیت طواف بکنیم بیت، طول و عرضش مشخص است اما ارتفاعش آیا در اسلام مشخص است چند متر باشد که ما بگوییم الآن این بالاتر از دیوار کعبه است مگر این مرز، مرز اسلامی است اگر این مرز، مرز اسلامی باشد یعنی کعبه باید دوازده متر باشد، سیزده متر باشد بله اگر کمی بالاتر شد مشکل است اما مرزی برای ارتفاع کعبه مشخص نشد برای طول و عرضش مشخص شد برای اینکه در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اندازه چهار متر بود که اشیا را بالای کعبه می بردند، مرمت می کردند و مانند آن، قبلاً که بالا بر نداشتند که سیزده، چهارده متر کسی را ببرند بالا، اگر در اسلام، ارتفاع کعبه مشخص شده باشد بله باید احتیاط کرد، عندالضروره باید باشد و مانند آن.

لزوم حمل بر افضل نمودن محدوده های تعیین شده در طواف و نماز

پرسش: استاد! این اشکال در مشعر و منا هم هست.

پاسخ: بله دیگر، آنجا هم باید توسعه پیدا کند معلوم می شود آنجا افضل است این چنین نیست که شارع مقدس هر سال ده میلیون را دعوت کرده باشد بعد بگوید در همین باریکه شما باید قربانی کنید در مسعا این طور است، مطاف این طور است، میقات این طور است خدا غریق رحمت کند مرحوم آقای خویی (رضوان الله علیه) را! یک احتمال خوبی داد آن مسجد الشجره اگر کسی قبلاً سال پنجاه مثلاً، قبل از پیروزی انقلاب اگر کسی آنجا می رفت مسجد الشجره نظیر همین مسجدهای محلی قم و امثال قم بود اتاقکی بود خب مگر ده میلیون را آدم دعوت می کند برای اینکه در یک اتاقک احرام ببندد ایشان احتمال می دادند که مسجد الشجره مثل مسجد سلیمان آن منطقه وسیع باشد (۱) غرض این است که طبع قضیه را که شما ملاحظه کنید می بینید که طبع قضیه یک جای وسیع می خواهد بر ده میلیون حداقل واجب است بیایند مکه حج انجام بدهند ولی از اول تا آخر شما می گوید جا نیست، این معلوم می شود جا وسیع است.

ص: ۵۱

پرسش: جناب استاد! سیل و راه را که نمی شود اضافه کرد؟

پاسخ: چرا دیگر، می شود این کوه ها را تراشید، تسطیح کرد، میدان وسیع بشود آن وقت می شود مذبح.

تبیین پاسخ توحیدی مشرکان در سؤال از منجی آنها در مشکلات

(قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) در مشکلات اگر از آنها سؤال بکنید حالا که در دریا دارید غرق می شوید چه کسی شما را نجات می دهد می گویند الله (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) (۱) وقتی مشکلشان حل شد بگویند چه کسی مشکلشان را حل کرد چه کسی شما را روزی می دهد یا می گویند خودمان، حرف قارون را می زنند می گویند: (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي) (۲) یا می گویند بت ها. در جریان خطر چه کسی شما را از خطر نجات داد آنجا (دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) نعمت ها را چه کسی به شما می دهد یا حرف قارونی می زنند می گویند: (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي) یا می گویند بت ها، لذا ذات اقدس الهی به رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید به اینها بگو همان طوری که در حال خطر الله منجی است در حال رفاه هم الله رازق است (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آنها جواب نمی دهند، (قُلِ اللَّهُ) در جریان سوره مبارکه «روم» آنجا گذشت آیه ۳۳ سوره «روم» این بود (وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ) بله، جای دیگر هم دارد که (دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) در دریا که دارند غرق می شوند می گویند «بک یا الله» در خشکی وقتی به نعمت رسیدند می گویند: (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي) لذا در اینجا ذات اقدس الهی فرمود از آنها بپرس (مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آنها جواب نمی دهند، (قُلِ اللَّهُ) همان طوری که در خطر، الله است در رفاه هم الله است.

ص: ۵۲

۱- (۱۲) سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۲- (۱۳) سوره قصص، آیه ۷۸.

بعد مؤدبانه این مناظره را ادامه بده ولی ضمناً با رعایت نکات ادبی، حق بودن خودتان فراموشتان نشود بگو (وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ) (إِنَّا) مقدم است (إِيَّاكُمْ) مؤخر (دو) (لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (چهار) ما یا شما، این لف و نشرش مرتب است ما یا شما (لَعَلَى هُدًى) برای ما، (فِي ضَلَالٍ) برای شما، اگر کسی مهتدی است مسلط بر راه است با «علی» ذکر شده، کسی که گمراه است مقهور ضلالت است فرورفته در گودال ضلالت است با (فی) یاد شده (لَعَلَى هُدًى) (یک) (أَوْ فِي ضَلَالٍ) (دو) بعد فرمود این ضلالش، ضلال مشکوک نیست این بین الغی است ضلال مبین است خب اگر ضلال مبین است شما نگران چه چیزی هستید پس (وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ) که این ضلال بین الغی است.

تفسیر آیات ۲۳ تا ۳۰ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۱۰

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیات ۲۳ تا ۳۰ سوره سبأ

(وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۲۴) قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ الْحَقُّمُ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰))

ص: ۵۳

تقابل منشأ پرستش مشرکین در برابر بت ها با عدم مالکیت آنها

فرمود شما اگر غیر خدا را می خواهید پرستید منشأ این پرستش شما، نیازی است که به آنها دارید آنها هیچ گونه قدرتی ندارند که نیاز شما را رفع کنند برای اینکه مالک هیچ چیزی نیستند لا بالاستقلال، لا بالشركه، چه اینکه ظهیر مالک هم نیستند پس «و لا استقلال و لا شرکه و لا مظاهره».

حقیقی بودن شفاعت عندالله و بی بهره گی بت ها از آن

می ماند مسئله شفاعت که بحثش گذشت. شفاعت یک مقام حقیقی است در دنیا با امور اعتباری، شفاعت حاصل می شود نظیر (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً) (۱) حکمش چیست، (مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً) (۲) حکمش چیست که در سوره مبارکه «نساء» بحثش گذشت اینها که میانجی هستند برای انجام کاری، فرمود اگر شفاعت، حسنه باشد که پاداش به همراه دارد و اگر شفاعت سیئه باشد کسی واسطه کاری باشد که آن کار نامشروع است مشکل دارد این شفاعت در دنیاست با امور اعتباری اما شفاعت عند الله یک امر حقیقی است مقام حقیقی است نصیب هر کس نمی شود و شفاعت هم برای اولیای الهی است برای

ملائکه است و مانند آن، پس امر اعتباری نیست بر خلاف شفاعت مطرح شده در سوره «نساء» که امر اعتباری است.

تفاوت اذن الهی در امور تکوینی و تشریعی

اذن هایی که خدای سبحان به فرشته ها می دهد یک اذن تکوینی است در اذن های تشریعی بین آن اذن دهنده و آن فعل، اراده مأذون فاصله است مثل (أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظُلُمُوا) (۳) خدای سبحان اذن جهاد به مسلمان ها در مدینه داد اذن الهی از یک طرف، فعل خارجی مجاهدان از طرف دیگر، اراده مجاهدان بین اذن خدا و فعل خودشان فاصله است از طرف سوم. اذن ها همین طور است اما در اذن تکوینی، اذن الهی همان امر الهی است این چنین نیست که خدا اذن بدهد یعنی دستور بدهد بعد این موجود مأذون مختار باشد و با واسطه کار انجام بدهد مثل اینکه ما بخواهیم ببینیم به چشمان اذن دیدن می دهیم این همان امر است این طور نیست که در نظام تکوین اگر کسی اذن داد بین اذن آن اذن دهنده و فعل خارجی، اراده مأذون، متخلل باشد لذا تعبیر فرمود: (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) (۴) از دو طرف این واسطه را نفی کرد یکی اینکه فرمود امر خدا بلا حاله مترقبه امثال می شود از طرفی هم درباره فرشته ها فرمود: (يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) (۵) این طور نیست که بعد حالا فکر بکنند تصمیم بگیرند بعد اراده انجام بدهند که گاهی بکنند گاهی نکنند، اراده اینها فانی در اراده ذات اقدس الهی است آنجا که نظام، نظام تشریع نیست نظام تکوین است لذا (يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ) پس از دو طرف، این واسطه منفی است منتها اینها محتاج به اذن اند اذن خدای سبحان در حقیقت امر است نسبت به اینها اذن حساب می شود نسبت به خدای سبحان امر حساب می شود.

ص: ۵۴

۱- (۱) نساء/سوره ۴، آیه ۸۵

۲- (۲) نساء/سوره ۴، آیه ۸۵

۳- (۳) حج/سوره ۲۲، آیه ۳۹

۴- (۴) یس/سوره ۳۶، آیه ۸۲

۵- (۵) نحل/سوره ۱۶، آیه ۵۰

اینها چون با علی کبیر در ارتباط اند در فزع اند یک وقت است که انسان با غفور رحیم در ارتباط است این را فرمود: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (۱) با رئوف، با رحیم، با غفور انسان در ارتباط است این قلب آرام می شود اما تا بخواهد با غفور و رئوف و رحیم ارتباط پیدا کند (تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) اینکه در سوره «زمر» فرمود اینها را قشعیره و لرزه می گیرد برای اینکه تا به محل امن برسند طول می کشد بعد (ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ) (۲) اول (تَقْشَعِرُّ مِنْهُ) می لرزند، وجود مبارک امام مجتبی (سلام الله علیه) هنگامی که برای نماز برمی خاست «ترتعد فرائضه» (۳) این دو طرف پهلویشان می لرزید اینها با علی کبیر کار دارند نه با غفور رحیم، بعدها که با غفور رحیم کار دارند آرام می شوند خب چرا صدای وجود مبارک امام صادق در هنگام تلبیه می گرفت آن طور ناله می کرد می گفت من می ترسم بگویم «لیک» به من بگویند «لا لیک» (۴) او با علی کبیر کار دارد در ذیل آیه هم سخن از علی کبیر است نه غفور رحیم، اگر فرشتگان با علی کبیر رابطه دارند خب می لرزند در فزع اند اینکه جبرئیل (سلام الله علیه) گفت: «لَوْ دَنَوْتُ انْمَلَهُ لاحتَرَقْتُ» (۵) همین است آنجا مگر جای هر کسی هست.

ص: ۵۵

۱- (۶) رعد/سوره ۱۳، آیه ۲۸

۲- (۷) زمر/سوره ۳۹، آیه ۲۳

۳- (۸) الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۶۹.

۴- (۹) الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۷۹.

۵- (۱۰) المناقب، ج ۱، ص ۱۷۹.

این خوف، خوف عقلی است نه خوف نفسی، انسان وقتی وارد حرم شد چطور حریم می گیرد احساس ادب می کند قدری خودش را کنار می کشد آنجا که ترس نفسی که نیست، ترس از مار و عقرب که نیست، احترام می کند یعنی چه، یعنی حریم می گیرند ما به فلائن شخص احترام می کنیم یعنی چه؟ یعنی خیلی نزدیکش نمی شویم حریم می گیریم، حرم رفتیم احترام می کنیم یعنی چه؟ یعنی حریم می گیریم، اگر کسی حرمت عقلی را بخواهد رعایت کند حریم عقلی می گیرد نه حریم نفسی، اگر کسی با علی کبیر کار دارد و علی کبیر را می شناسد می لرزد لذا در فزع است.

ازاله خوف با نگاه محبت آمیز الهی

وقتی اذن صادر شد (فَزَعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ) که در بحث دیروز گذشت همان کاری که از باب افعال برمی آید که الف آن برای ازاله است از از تفعیل هم برمی آید که این تشدیدش برای ازاله است اگر «أَغْدَّ البعير» (۱) یعنی ازال غدد آن را، (فَزَعَ) یعنی «زال فزعهم» وقتی ذات اقدس الهی با لطف و مهر و جمال به اینها می نگرد فزع اینها برطرف می شود آن گاه اینها چون درجاتی دارند آن افراد ابتدایی یا میانی از آن افراد عالی سؤال می کنند (مَا إِذَا قَالَ رَبُّكُمْ) چون آنجا هم بعضی مطیع اند بعضی مطاع، آنها هم (قَالُوا الْحَقُّ). پس شفاعت یک امر حقیقی است نه امر اعتباری و اذن هم اذن تکوینی است نه اعتباری؛ اذن تکوینی همان امر تکوینی الهی است در امر تکوینی بین امر آمر و تحقق مأموریه فاصله ای نیست.

ص: ۵۶

می ماند مسئله شفاعت، همگان محتاج به شفاعت اولیای الهی هستند بعضی ها برای اینکه دوزخ نروند، بعضی ها برای اینکه دوزخ رفته اند تخفیف عذاب در دوزخ حاصل بشود، گروه سوم نیازمند به شفاعت اند تا از دوزخ نجات پیدا کنند وارد اعراف بشوند، گروه چهارم محتاج اند که از اعراف وارد بهشت بشوند، گروه پنجم بهشتیان اند که محتاج به شفاعت اند برای ترفیع درجه، همه انسان ها چه مؤمن چه غیر مؤمن، محتاج شفاعت اولیای الهی هستند.

اختصاص آخرین مرتبه شفاعت برای خدا

در مراحل نهایی که کسی قدرت شفاعت ندارد یا حوصله شفاعت ندارد ظرفیت شفاعت ندارد آنجا در آن روایات هست که «و آخر من یشفع هو ارحم الراحمین» (۱) آخرین شفیع خود خدای سبحان است او شفاعت می کند، یعنی اسمی از اسمای الهی نزد اسم دیگری از اسمای الهی شفاعت می کند در این دعاها نورانی امام سجاد در صحیفه سجاده هست که خدایا! از عذاب تو نمی شود پناهنده شد مگر به رحمت تو، یکی از اسمای حسنی خدای سبحان مُجیر بودن است این دعای «مُجیر» از دعاها نورانی ماست یعنی او ما را پناه می دهد در این دعا مکرر می گوئیم «یا مجیر» (۲) در آن دعای صحیفه هست که «لا يُجیر من عِقَابک الاّ رحمتک» (۳) در بخشی از دعاها عرض می کند خدایا! نماز شب خیلی مهم است اما ما حتی نمی توانیم به نماز شبمان هم پناهنده بشویم که نماز شب مشکل ما را حل کند «لا أستجیر بتهجدی لیلاً» (۴) من بخواهم به نماز شبم پناهنده بشوم که به وسیله نماز شب مشکل مرا حل کنی این نیست «لا أستجیر بتهجدی لیلاً» خب «آخر من یشفع هو ارحم الراحمین» اگر کسی با علی کبیر کار دارد با فزع است مگر شناسند اینکه (تَقْشَعُرُ مِنْهُ) برای همین است اگر اسمای الهی مثل لطیف، رئوف، بخشنده، غفار و امثال ذلک ظهور کرد خب انسان آرام می شود.

ص: ۵۷

۱- (۱۲) تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، ج ۱، ص ۳۷۵ و ج ۴، ص ۳۲۱.

۲- (۱۳) البلد الأمين، ص ۳۶۲ - ۳۶۴.

۳- (۱۴) الصحیفه السجاده، دعای ۴۸.

۴- (۱۵) الصحیفه السجاده، دعای ۳۲.

بعد فرمود شما غیر خدا را می پرستید هیچ کاری از آنها ساخته نیست (قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آنها پاسخی برای گفتن ندارند تو در جواب بگو خدا (قُلِ اللَّهُ) خب اگر الله، رازق است رازق را باید پرستید پس الله را باید پرستید کسی که کاری از او ساخته نیست نباید معبود باشد پس اینها معبود نیستند دو قیاس است یکی اثباتی، یکی نفی ای، حدّ وسطش رازق بودن و رازق نبودن است.

اثبات هدایت و گمراهی همراه با ادب در مناظره

بعد ادب مناظره هم این است که بفرماید یا ما یا شما، منتها حق را در لابه لای این لف و نشر مرتب بیان فرمود: (إِنَّا) مقدم، (أَوْ إِيَّاكُمْ) دومی، (لَعَلِّي هُدًى) که لف و نشرش مرتب است ما بر هدایتیم (أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) یعنی شما، منتها این را طرزی بیان می کند که عصیّت را نمی شوراند چه اینکه در تعبیر دیگر هم فرمود: (قُلْ لِمَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا) یک طرفش بالأخره جُرم است چرا؟ برای اینکه یک طرف حق است ما می گوئیم توحید، شما نفی می کنید شما می گوئید شرک ما نفی می کنیم بین شرک و لا شرک، بین توحید و لا توحید چون نقیض هم هستند نه جمع ممکن است نه رفع ممکن است، لذا هر دو حق باشد نیست، هر دو باطل باشد نیست، یکی یقیناً حق است یکی یقیناً باطل این راه منطقی آیه است حالا اگر شرک و لا شرک هر دو نمی تواند حق باشد توحید و لا توحید هر دو نمی تواند حق باشد یکی حق است یکی باطل، یکی جُرم است یکی جرم نیست حالا- یا ما مجرمیم یا شما ولی درباره شما نفرمود که «لا تسألون عَمَّا أُجْرِمْنَا و لا نسأل عَمَّا تُجْرِمُونَ» این هم ادب رسول خداست فرمود: (وَلَا تَسْأَلْ عَمَّا تَعْمَلُونَ) خب اگر دیگری بود می گفت «لا- تسألون عَمَّا أُجْرِمْنَا و لا نسأل عَمَّا تُجْرِمُونَ» اما این برای اینکه خُلق حَسَن داشته باشد و بتواند جامعه را به این لطافت جذب کند هم در تعبیر آیه ۲۴ آن ادب مناظره را رعایت کرد فرمود: (وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلِّي هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) هم آیه ۲۵ فرمود: (قُلْ لِمَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا) (یک) (وَلَا تَسْأَلْ عَمَّا تَعْمَلُونَ) نه «عَمَّا تُجْرِمُونَ» (دو) چرا، برای اینکه عمل زنده است.

هیچ کسی نمی تواند بگوید این عمل رخت بر بست باد این را برد، هیچ ممکن نیست موجودی که در عالم محقق شد این از جای خودش کنده بشود، بلکه شیئی که در جای خودش هست در جای دیگر وجود ندارد ولی در جای خودش هست لذا هیچ عملی معدوم محض نمی شود هر چیزی که یافته شد در جای خودش ثبت است لذا (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) (۱) حالا که هر عملی در موطن خود ثبت است ما عطله و بیکار در عالم هستی نداریم که موجودی رها باشد به جایی مرتبط نباشد این اصل دوم، مگر می شود چیزی موجود باشد نه لوازمی داشته باشد نه ملزوماتی داشته باشد، نه ملازماتی داشته باشد، نه مقارناتی داشته باشد این طور که نیست هر چیزی موجود است حتماً با امری دست به گریبان است برای اینکه نظام علی است اگر معلول علتی است به علت وابسته است، اگر علت معلولی است معلول را به دنبال خود دارد مگر می شود موجودی در عالم محقق باشد و به هیچ جا مرتبط نباشد اصل دوم، اصل سوم این است که تنها جایی که عمل به آن مرتبط است و آن را رها نمی کند عامل اوست که (لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى) (۲) این حصر است هیچ ممکن نیست عملی که ما بیست سال قبل، ده سال قبل انجام دادیم ما را رها بکند ممکن است ما یادمان برود ولی آن عمل ما را رها نمی کند برای اینکه نه نظام، نظام رهاست نه این عمل، عاملش را رها می کند لذا انسان در گیر عمل خودش است (كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ)، (۳) (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ) (۴) و مانند آن.

ص: ۵۹

۱- (۱۶) سوره زلزال، آیه ۷.

۲- (۱۷) نجم/سوره ۵۳، آیه ۳۹

۳- (۱۸) طور/سوره ۵۲، آیه ۲۱

۴- (۱۹) مدثر/سوره ۷۴، آیه ۳۸

امکان تبدیل سیئات اعمال به حسنات به وسیله توبه

پاسخ: توبه، عمل را تبدیل می کند شما می بینید در نظام احسن ذات اقدس الهی این کود بدبو را به صورت یاس در می آورد ما تا زنده ایم جا برای تغییر و تبدیل و تحوّل هست این عمل زشت را ذات اقدس الهی (يُبدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) هر روز این کودها را خدای سبحان دارد به صورت عطر یاس در می آورد این کار توبه ما هم همین طور است این قاذورات هم همین طور است این سیئات بدبو هم همین طور است توبه، تحوّل در تائب ایجاد می کند (يُبدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) (۱) اول (يُكَفِّرُ) (۲) است؛ یعنی پوشاندن است مستور کردن است که آبروی آدم نرود مثل اینکه کود را اول زیر خاک می کنند بعد کم کم تبدیل می شود به گل یاس این چنین نیست که این میوه های طیب و طاهر از جای دیگر در بیاید. همین تبدیل، همین تغییر، همین تحول که در نظام خارج هست در نظام اعمال و اخلاق و عقاید ما هم هست این کار توبه است توبه از بین نمی برد آن را تبدیل می کند آن وقت انسان می شود طیب و طاهر.

محو شدن آثار گناه بعد از توبه با لطف الهی

آن قدر خدا مهربان و لطیف است کاری می کند که از غیر او ابدا ساخته نیست الآن اگر کسی نسبت به ما جفا بکند حداکثر کاری که ما می توانیم بکنیم چیست، این است که به رخ او نکشیم (یک) برای کسی هم نگوییم (دو) هر وقت او را دیدیم نسبت به او احسان بکنیم (سه) دیگر بیش از این مقدور ما نیست اما او هر وقت یادش است که نسبت به ما بد کرد شرمنده است ما بخواهیم آن شرم درونی او را برطرف بکنیم مقدور ما نیست چه کار بکنیم، اما خدا این کار را می کند اصلاً حَزْرَ (سلام الله علیه) در بهشت یادش نیست که با پسر پیغمبر چه کرد، اگر باشد که همیشه در عذاب است اصلاً انسان تائب یادش نیست بد کرده تا خجل بشود اگر آن رنج و درد و خجالت در بهشت باشد که جای عذاب است چه عذابی بدتر از عذاب درونی، تمام این تائبان، تمام این مشرکانی که عمری را به شرک گذراندند [و بعد اسلام آوردند] اینها اصلاً یادشان نیست مشرک بودند خب سلمان ها، اباذر ها اینها عمری را قبل از اسلام به دین دیگر گذراندند اینها بعد آمدند موحد شدند و پذیرفتند «الإسلام يَجِبُ مَا قَبْلَهُ» (۳) حالا اگر یادشان باشد که سالیان متمادی در برابر بت سجده می کردند برای آنها شرمی بود، اصلاً تائب در ذهنش نیست که بد کرده این فقط از خدا برمی آید اگر انسان تبهکار که توبه کرده در بهشت یادش بیاید که بد کرده است خجل می شود این رسوایی را چه کند این کاری که از خدا ساخته است فقط خدایی است.

ص: ۶۰

۱- (۲۰) فرقان/سوره ۲۵، آیه ۷۰

۲- (۲۱) بقره/سوره ۲، آیه ۲۷۱

۳- (۲۲) الخلاف (شیخ طوسی)، ج ۵، ص ۴۶۹ و ۵۴۸ و ج ۶، ص ۱۱۷.

پس با علی کبیر کسی کار داشته باشد باید بلرزد با غفور رحیم با لطیف با (أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) (۱) کار داشته باشد بله آن وقت (تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ) (۲).

استفاده متقن ترین دلیل معاد از مناظره با مشرکان

بعد فرمود این جُرم است امر هم از دو طرف نقیض خالی نیست یا توحید حق است یا عدم توحید، یا شرک باطل است یا عدم شرک، هر دو حق باشد نمی شود هر دو باطل باشد نمی شود یا حق با ماست یا حق با شما، عمل زنده است روزی بالآخره باید باشد آنها سؤال می کنند آن روز چه وقت است. این برهانی که قرآن کریم بیان می کند از متقن ترین براهین مسئله معاد است برای مسئله معاد هم قبلاً گذشت که چندین برهان اقامه می کنند ولی آنها متوقف بر ابطال تناسخ است می گویند در عالم ظلمی هست، هرج و مرجی هست، بی عدالتی هست (یک) جایی باید باشد که به ظلم و بی عدالتی پاسخ داده بشود (دو) اینها هر دو حق است و خدا حکیم است عالم است پس روزی باید باشد که به کیفر تبهکاران رسیدگی بشود این هم حق است اما هیچ کدام از اینها به تنهایی تا مسئله تناسخ ابطال نشود معاد را ثابت نمی کند آنها که تناسخی هستند این را قبول دارند می گویند خدا هست، حکیم است، عدل است، در عالم ظلم و جفا و تعدی هست باید یک وقت تبهکار به کیفر تبهکاری اش برسد، مظلوم، به پاداش مظلومیّتش برسد حق است اما بعد الموت این ارواح تعلق می گیرند به ابدان دیگر یا مرقّه یا معدّب، یا کیفر است یا پاداش این حل می شود. تا مسئله تناسخ استحاله اش ثابت نشود معاد با این براهین ثابت نمی شود اما این برهانی که در این بخش از آیات قرآن کریم است این بدون توقف بر مسئله استحاله تناسخ حل می شود و آن این است که عالم که هرج و مرج نیست این همه عقاید و مکاتبی که هست بعضی از مکاتب یقیناً حق است بعضی از مکاتب یقیناً باطل برای اینکه نقیض هم هستند توحید و شرک هر دو حق باشد که ممکن نیست، هر دو باطل باشد که ممکن نیست. جهان، جایی می خواهد که حق و باطل را مشخص کند دوباره اگر ارواح بعد از مرگ برگردند به دنیا، دنیا که وضعش همین است دنیا همیشه حق و باطلش مخلوط است پس صحنه ای باید باشد که یوم، یوم حق است که هیچ تردیدی، هیچ شکی، هیچ خلطی، هیچ التقاطی در آنجا نیست.

ص: ۶۱

۱- (۲۳) اعراف/سوره ۷، آیه ۱۵۱

۲- (۲۴) رعد/سوره ۱۳، آیه ۲۸

هو المعاد ما بالأخره روزی می خواهیم که معلوم بشود این جنگ ۷۲ ملت حق با کیست، این همه ملل و نحلی که پیدا شد حق با کیست، بالأخره می خواهیم بفهمیم این را تناسخی حرفی برای گفتن ندارد برای اینکه بر فرض ارواح که مُردند دوباره برگردند به دنیا، دنیا و وضعش همین است هر وقت نبی ای پیدا شد قولش در جامعه مسموع شد چهارتا متببی هم در کنارش پیدا شدند، هر وقتی عالمی پیدا شد محقق بود و محقق بود چهارتا عالم نما هم در کنارش هستند هر جا مؤمن پیدا شد چهارتا مؤمن نمای منافق هم در کنارش هستند هیچ جا نیست که بدلی نباشد از ربوبیت گرفته تا مؤمن بودن، از مؤمن بودن گرفته تا ربوبیت مراحل پنج گانه که این مراحل پنج گانه قبلاً مبسوطاً گذشت که همه جا بدلی دارد اگر خدا می گوید من ربّ العالمین هستم فرعون هم می گوید: (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى) (۱) بالأخره جایی باید باشد که ربّ حقیقی از ربّ باطل و بدلی جدا بشود دوباره ربوبیت این طور است دوباره نبوت این طور است تا غدیر به پا شده سقیفه هم در کنارش به پا شده بالأخره یک جا باید بشود حل باشد روحانیت همین طور است ایمان هم همین طور است هر جا حقی پیدا شد چهارتا بدلی هم در کنارش هست و عالم یا - معاذ الله - باید بگوییم هرج و مرج است هر که هر چه گفت، گفت یا حساب و کتابی دارد اگر حساب و کتابی دارد کما هو الحق آن می شود مسئله معاد.

ص: ۶۲

لذا فرمود اینکه یا ما حَقِّیم یا شما اینکه ما باید مسئول باشیم یا شما (قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا) ما باید کنار هم جمع بشویم معلوم بشود بالآخره که چه کسی حق دارد خدا هم جامع است (رَبُّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ)، (۱) (يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا) بعد این گره را باز می کند فتح یعنی گشودن، چون لفظ برای روح معنا یا معانی عامه وضع شده فتح یعنی گشودن، تنها کلید نیست که مفتاح در است، بالآخره هر بسته ای بخواهد گشوده بشود به آن می گویند فتح و خدای سبحان فتاح مطلق است بین این مکتب ها که گره خورده است خدا فتاح است بین این آرا و عقاید که معلوم نیست کدام حق است خدا فتاح است بین اخلاق و آداب و رسوم و سنن که معلوم نیست کدام حق است خدا فتاح است (قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ) با کلید حق این مسائل را حل می کند ما به جایی می رسیم که جا برای سؤال نیست، دیگر آنجا علم حصولی نیست خود واقع، روشن می شود (وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ) او گشاینده است. او در دنیا بسته ها را باز می کند در سوره مبارکه «انبیا» گذشت که (أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا) (۲) اینها بسته بودند ما کم کم باز کردیم راه شیری، ستاره و ماه و سیارات و سماوات را باز کردیم اینها در آغاز آفرینش رتق بودند، بسته بودند (أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا) اینها بسته بودند ما باز کردیم اینکه می گویند تولید ستاره از همین راه هاست. خیلی از چیزهاست که بسته اند ما باز می کنیم لذا او فتاح است، او (خَيْرُ الْفَاصِلِينَ) (۳) است و یوم القیامه هم (يَوْمُ الْفَصْلِ) (۴) است و مانند آن. فرمود: (وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ).

ص: ۶۳

۱- (۲۶) سوره آل عمران، آیه ۹.

۲- (۲۷) انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۳۰

۳- (۲۸) انعام/سوره ۶، آیه ۵۷

۴- (۲۹) صافات/سوره ۳۷، آیه ۲۱

بعد دوباره مسئله توحید را مطرح می کند فرمود آخر شما به دنبال این بت ها راه افتادید اینها چه کار کردند برای شما چه کار می کنند؟! سخن از این نیست که اینها ممکن الوجودند یا نه، سخن از این نیست که امکان فقری دارند یا امکان ماهوی دارند به زبان قوم سخن گفتن یک مرحله است، به زبان عقلی و فلسفی حرف زدن یک مرحله دیگر است آن را در لابه لای این مطالب بیان می کنند اما با توده مردم باید به زبان مردم حرف زد. فرمود: (قُلْ أَرُونِي) یعنی «أخبرونی» (الَّذِينَ الْحَقُّم بِهِ) یعنی آنهایی را که شما به الله ملحق کردید به عنوان اینکه شرکای الله هستند «أَلْحَقْتُم بِاللَّهِ» به عنوان اینکه شرکای الهی اند آنها را به ما نشان بدهید آنها کجا هستند (قُلْ أَرُونِي) «أخبرونی» (الَّذِينَ) کسانی را که (أَلْحَقْتُم) آنها را ملحق کردید به الله به عنوان شرکای الهی (الْحَقُّم بِهِ شُرَكَاءَ) آنها حرفی برای گفتن ندارند شما خودتان بگو (كَلَّا) کسی شریک الباری نیست (كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) که مفید حصر است.

جهان شمولی رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

بعد فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ) تو برای همه مردمی، رسالت تو جهان شمول است هر عصر، هر مصر، هر نسل، همگانی و همیشگی. از نظر کلیت، همگانی است از نظر دوام، همیشگی است اگر رسالتی کل افراد انسانی را شامل بشود می شود عام، تمام زمان ها را در برگیرد می شود دائم، کلیت و دوام دو عنصری است که با رسالت حضرت (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) همراه است لذا می گویند: (كَافَّةً لِلنَّاسِ).

حالا (كَافَّةً لِلنَّاسِ) سه منطقه را قرآن در نظر گرفته فرمود همه مسلمان نیستند، همه موحد نیستند ولی ما برای همه برنامه داریم در سه بخش از آیات قرآن کریم هم ملی و محلی، هم منطقه ای، هم بین المللی، قرآن دستور دارد که ما با مسلمان ها چطور باشیم (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) (۱) با موحدان چگونه باشیم (تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ) (۲) اینها مسلمان نیستند ولی موحدند، با انسان ها ولو ملحد چگونه باشیم آن آیه هشت سوره مبارکه «ممتحنه» است که (لَمَّا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ) این مضمون آیه هفت و هشت سوره مبارکه «ممتحنه» است که همین آیه در قانون اساسی ما هم آمده که کفاری که کاری با شما ندارند نه راه شما را می بندند نه مزاحم شما هستند نه تحریم می کنند نه مشکلی ایجاد می کنند شما می توانید روابط حسنه با آنها داشته باشیم در صورتی که هیچ مزاحمتی برای شما ایجاد نکنند خب این بخش سوم است انسان با جهان دارد زندگی می کند این چنین نیست که قرآن فقط برای حوزه ملی و محلی باشد برای حوزه ملی و محلی برنامه دارد برای منطقه ای که موحدان اند برنامه دارد برای بین المللی که انسان ها هستند ولو مسلمان هم نیستند و کافرند برنامه دارد لذا می شود (كَافَّةً لِلنَّاسِ) گاهی می فرماید: (نَذِيرًا لِلْبَشَرِ)، (۳) گاهی می فرماید: (ذِكْرًا لِلْبَشَرِ) (۴) با بشریت کار دارد، با انسانیت کار دارد، با همه اینها کار دارد آن بیان نورانی حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) همان بیان اسلام است فرمود بالأخره قرآن یک پیامش این است که حالا- بر فرض مسلمان نیستید کافر هستید باید آزاد باشید «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ» (۵) این دستور اسلام است اسلام برنامه اش نسبت به کافران این است که بالأخره آزادمنش باشید یک ادب اجتماعی داشته باشید «إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ» این هم همین است فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا) ما بشارت می دهیم درباره فضایل و انذار می کنیم درباره رذایل / لکن اکثر مردم نمی دانند که کجا باید بروند.

۱- (۳۰) حجرات/سوره ۴۹، آیه ۱۰

۲- (۳۱) سوره آل عمران، آیه ۶۴.

۳- (۳۲) مدثر/سوره ۷۴، آیه ۳۶

۴- (۳۳) مدثر/سوره ۷۴، آیه ۳۱

۵- (۳۴) اللهوف، ص ۱۲۰.

اما یکی از سؤالاتی که مربوط به بحث دیروز بود درباره جریان کعبه درست است کعبه را کعبه گفتند چون مکعب شکل است. مستحضرید مکعب، شش سطح دارد حالا این سطوح شش گانه اش گاهی به عمق است گاهی به ارتفاع، گاهی انسان حوضی حفر می کند یا استخری حفر می کند یک وقت اتاقی می سازد این یا مکعب مربعی است یا مکعب مستطیل لازم نیست طول و عرضش یکسان باشد ارتفاع یا عمق هم بشرح ایضاً همان طوری که ممکن است طولش بیش از عرض باشد، ارتفاع یا عمقش هم ممکن است بیش از طول و عرض باشد، منتها حالا باید بررسی کنید الان مشکل این مردم مکه این است که آنها می گویند عرفاً این سازه هایی که ما درست کردیم این طواف دور کعبه است آیا شرعاً منعی دارد یا نه؟ آنها مشکل عرفی ندارند می گویند عرف بر این است که کسی روی این سازه ها حرکت می کند این طواف است که در بحث دیروز اشاره شد.

تفسیر آیات ۲۷ تا ۳۳ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۱۳

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیات ۲۷ تا ۳۳ سوره سبأ

(قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ الْحَقُّم بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا- بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۸) وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۹) قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا- أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنْحُنْ صِدْدًا نَأْكُمُ عَنِ الْهَيْدَى بَعِيدٍ إِذْ حِجَاءُكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً وَأَسْأِرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳))

ص: ۶۶

اصول دین، مشکل اصلی مردم مکه

سوره مبارکه «سبأ» همان طوری که ملاحظه فرمودید عناصر محوری اش اصول دین است یعنی توحید و وحی و نبوت است و معاد؛ زیرا مشکل اصلی مردم مکه همین اصول سه گانه بود وقتی این اصول، تبیین شد آن وقت در مدینه آیاتی که مربوط به مسائل فروع دین است بیان شد.

شرک، مشکل مردم مکه در مباحث توحیدی

در قرآن کریم درباره اصل ذات اقدس الهی کمتر بحث شده است یا برای آن است که او بدیهی است و نیازی به استدلال ندارد اصل هویت الهی یا برای اینکه در حجاز محل ابتلا نبود آنها اصل وجود واجب را می پذیرفتند، توحید واجب را هم

قبول داشتند می گفتند ما دو واجب نداریم، توحید خالق کل را هم قبول داشتند دو خالق کل در عالم نیست، توحید ربوبیت مطلقه را هم قبول داشتند که دو مدبّر کل و مدیر کل در عالم نیست. مشکل اصلی مردم مکه همان ارباب متفرّقه و ربوبیت های جزئی بود و گرنه (لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۱) و یا در سوره مبارکه «یونس» دارد اگر از آنها سؤال می کردید که مدبّر آسمان و زمین کیست می گفتند الله، ربوبیت مطلق، خالقیت مطلق، مدیریت مطلق، اینها را می گفتند که برای خداست اما ارباب متفرّقه آن که مشکل انسان را، مشکل دریا را، مشکل صحرا را، مشکل جمادات را، مشکل حیوانات را، اینها را بخواهد حل بکند فرشتگان مخصوص هستند یا مثلاً موجودات دیگر؛ لذا قرآن کریم درباره اثبات اصل واجب و توحید واجب کمتر آیات نازل کرده است درباره ربوبیت جزئی این اصنام و اوّثان سخنی دارد.

ص: ۶۷

فرمود به من نشان بدهید که از اینها چه کاری ساخته است این نشانه \square حسی منظور نیست برای اینکه اینها بت ها را می پرستیدند، عابدها محسوس، عبادت ها محسوس، معبودها هم محسوس، بت هایی را داشتند، می پرستیدند هم عابدان محسوس بودند، هم عبادت ها، هم معبودها. اینکه فرمود: (أَرُونِي) به من نشان بدهید یعنی آن ربوبیت اینها را به ما نشان بدهید که از اینها چه کاری ساخته است (قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ الْحَقُّمُ) آنها را به الله به عنوان شرکا نشان بدهید که اینها چه کاره اند.

شرک، مشکل بشر در عصر حاضر

مشکل اصلی بشر کنونی هم همین است اینها ممکن است به اصل ذات اقدس الهی معتقد باشند اما مشکلشان در ربوبیت است خیال می کنند کار به دست این و آن است «اتباع كل ناعق يميلون مع كل ریح» (۱) این مشکل اصلی بشر کنونی هم است (قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ الْحَقُّمُ) آنها را به الله به عنوان شرکا.

سر تکرار کلمه (قُل) در سوره «سبأ» و «انعام»

مستحضری در مواردی که ذات اقدس الهی برهان اقامه می کند معمولاً در آن سوره ها کلمه (قُل) زیاد تکرار می شود ده ها بار کلمه (قُل) در سوره مبارکه «انعام» که به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) فرمودند این سوره را به جای اینکه ما سوره «انعام» بنامیم می توانیم آن را سوره «احتجاج» نامگذاری کرد (۲) چون این نام ها، نام های بالغیه است و گرنه همان طوری که قبلاً ملا حظه فرمودید تفسیرهایی که قبل از هزار سال نوشته شده و الآن موجود است در آنها این چنین است «السوره التي يُذكر فيها الأنعام»، (۳) بعد برای تخفیف گفتند سوره «انعام» و مانند آن، غالب اینها علم بالغیه است برای تخفیف ذکر می شود. اسمای حسنا فراوانی در سوره مبارکه «انعام» هست در آنجا (قُل) خیلی تکرار شده است هر کدامش یک حجت است یعنی این چنین احتجاج بکن، این چنین استدلال بکن. در سوره مبارکه «سبأ» هم چندین حجت است در قبال سرفصل هر حجتی می فرماید این چنین استدلال بکن؛ در توحید این طور بگو، در رسالت این طور بگو، در معاد این طور بگو. سر تکرار (قُل) برای تکرار ادله و حجج است.

ص: ۶۸

۱- (۲) نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲- (۳) المیزان، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

۳- (۴) تفسیر التستری، ص ۶۱.

(قُلْ أَرُونِي) «أخبروني» (الَّذِينَ احْتَمُوا) آنها را به الله به عنوان شرکا به من نشان بده ربوبیتشان کجاست بعد جواب می دهد (كَلَّا) شما راهی برای ربوبیت ندارید این (بَلْ هُوَ اللَّهُ) مفید حصر است الله رب است و لا غیر. برهان مسئله هم عزیز و حکیم بودن اوست مستحضرید اسمای حسنایی که در پایان آیه ذکر می شود برهان مسئله است همان طوری که (الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) در پایان آیه ۲۳ دلیل بود، (الْفَتْاحُ الْعَلِيمُ) در پایان آیه ۲۶ دلیل بود، (الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) هم در پایان آیه ۲۷ دلیل است. خدا عزیز است عزیز به معنای غالب نیست عزیز یعنی آن حقیقت نفوذناپذیر که تفسیر این عزت هم در آیات قبل گذشت آن سرزمین سخت و محکمی که نفوذناپذیر است می گویند «أَرْضُ عِزَّاز» زمینی که کلنگ در آن اثر نمی کند هیچ چیزی اثر نمی کند این نفوذناپذیری را می گویند عزت، چون انسان نفوذناپذیر در صحنه های نبرد پیروز است لازمه عزت، ظفر و غلبه است لذا عزیز را به غالب و پیروز تفسیر کردند. اگر خدا عزیز است یعنی در حریم ربوبیت او کسی راه پیدا نمی کند پس او واحد است و لا غیر، شما دیگران را می خواهید در این حریم راه بدهید بگویید اینها رب اند نه، خدا عزیز است اینجا جای بیگانه نیست و اینکه راه نمی دهد هم حکیمانه است چون نفوذناپذیری او مطابق با حکمت اوست جا برای غیر نیست این (الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) سند توحید ربوبی اوست چه اینکه (الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) سند فزع فرشتگان است اگر او علی است او دارای کبریایی است خب فرشتگان در پیشگاه او حریم می گیرند هراسان اند چه اینکه مشکلات و داوری ها را او حل می کند می شود (فَتْاحُ عَلِيمٍ)، (الْفَتْاحُ الْعَلِيمُ) سند مضمون آن آیه است، (الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) سند مضمون آیه خودش است (الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) سند مضمون همین آیه ۲۷ است او عزیز است و حکیم. این برای توحید بود.

مشکل مردم حجاز گذشته از توحید، مسئله نبوت و معاد هم بود آنهایی که بالأخره به پاداشی معتقدند ولو در حد تناسخ ممکن است این احساس مسئولیت، آنها را کنترل کند ولی کسی که مرگ را پوسیدن می داند و بعد از مرگ هیچ خبری از مسئولیت نیست نه در امتداد دنیا به نام برزخ و قیامت، نه در بازگشت مجدد به دنیا به عنوان تناسخ، نه آن را قائل است نه این را، خودش را رها می بیند این که خودش را رها می کند (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أَمَامَهُ) (۱) که در سوره «قیامت» است یعنی اینها هیچ مسئولیتی را قائل نیستند نه در امتداد که به صورت برزخ و معاد است، نه در بازگشت به دنیا که به صورت تناسخ باشد، لذا می خواهند جلویشان باز باشد (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أَمَامَهُ) اگر جلوی او بسته باشد مانعی داشته باشد که نمی تواند هر کاری بکند اگر جلوی او باز باشد هر کاری که دلش می خواست می کند کسی مانع او نیست فرمود اینها (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أَمَامَهُ) می خواهند جلویشان باز باشد آنها که به احد النحوین معتقدند مقداری کنترل می کنند اگر معتقد به برزخ و معاد باشند که خب خیلی کنترل می کنند، اگر معتقد به تناسخ باشند گرچه آن هم بین الغی است ولی بالأخره اینها می گویند ما یک پاداش یا کیفری می بینیم لذا رها نیستند اما اینها که نه به آن طرف نه به این طرف به هیچ وجه معتقد نیستند دلشان می خواهد جلویشان باز باشد.

ص: ۷۰

فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ) این (كَافَّةً) را به دو معنا تفسیر کردند یکی اینکه این (كَافَّةً) صفت است برای «ارسالتاً» که مصدر «أرسلنا» است که زمخشری و امثال زمخشری این معنا را پذیرفتند «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا أَرْسَالًا كَافَّةً لِلنَّاسِ» (۱) آن وقت این (كَافَّةً) یعنی عامّه، كَافَّةً مردم یعنی عامّه مردم. ما یک رسالت عمومی داریم همگانی و همیشگی، هم از نظر مردم، افراد و مصداق، کلی است هم از نظر زمان، دائم است کلیت و دوام باعث همگانی و همیشگی بودن این وحی و رسالت است. تفسیر دوم این است که این (كَافَّةً) از كَفَّ است كَفَّ یعنی منع «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مَانِعًا لِلنَّاسِ عَنِ الْعَصِيَانِ وَ الطَّغْيَانِ» (۲) و شاهدش هم همان (بَشِيرًا وَنَذِيرًا) است اگر «كَافَّ» از «كَفَّ» یعنی «مَنَع» است تاء آن برای مبالغه است نظیر تاء علامه، تاء نَصَابَه، تاء راویه و مانند آن؛ یعنی تو جلوی بدی همه مردم را می گیری. به هر تقدیر یا (كَافَّةً) یعنی عامّه که وصف ارسال و رسالت است که «رساله عامّه، ارسالتاً عامّه» یا نه، وصف رسول است که تو کافی، مانعی، جلوی رذایل را می گیری منتها همان طوری که به کسی که خیلی عالم است می گویند علامه، به کسی که در جلوگیری از رذایل خیلی تلاش و کوشش می کند می گویند «كَافَّةً» (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ) که این دومی را سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) تقویت می کند و (بَشِيرًا وَنَذِيرًا) را هم شاهد می آورد (۳) (بَشِيرًا وَنَذِيرًا) در برابر فضایل، بشارت می دهی در برابر رذایل، انذار و بیم می دهی.

ص: ۷۱

۱- (۶) الکشاف، ج ۳، ص ۵۸۳.

۲- (۷) التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۲۰۶.

۳- (۸) المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷۶.

عدم علم اکثر مردم بر رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مأموریت او

(وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند که رسالتی هست. بسیاری از مردم، حیوان بالفعل اند و انسان بالقوه، تمام و تلاش و کوشش خود را در همین مرز حیوانیت خلاصه می کنند چیزی هم در دستشان نمی ماند. فرمود اکثری مردم این طورند و تو جلوی فساد را هم می گیری.

پرسش: اگر کافه را به معنای مانع گرفتیم در مقابلش معنای جاذبه باید باشد.

پاسخ: نه، کف یک معنا دارد اگر تاء (کافه) تاء تأنیث باشد نه تاء مبالغه و صفت باشد برای «رساله» یا «ارسالتا» همان معنای «جامعه» را دارد «ما أرسلناک إلا رسالہ جامعہ او إرسالہ جامعہ» که دیگر تاء آن تاء تأنیث است چون صفت است برای رساله یا ارساله و معنی جامعیت را می رساند تعبیر اینکه می گویند (کافه للناس) هم با همین هماهنگی تر است.

بررسی دو معنای ارائه شده و تناسب آیه با آن

پرسش: وجه استشهاد به (بَشِيرًا وَنَذِيرًا) چیست؟

پاسخ: چون ما برای همه فرستادیم این (بَشِيرًا وَنَذِيرًا) برای رسالت است فرستادیم که چه کار بکنید. اگر کافه آن طوری که سیدناالاستاد می فرمایند به معنی مانع باشد، مانع از رذایل است چطوری منع می کنی برای اینکه تشویق می کنی به بهشت، ترغیب می کنی به بهشت، ترهیب می کنی از جهنم، از این جهت جلوی رذایل را می گیری؛ کف از رذایل، به تبشیر و انذار است اما آنکه زمخشری و امثال زمخشری می گویند، می گویند معنا این است که ما تو را با این دو صفت برای جوامع بشری فرستادیم یکی اینکه نسبت به فضایل بشارت بدهی یکی اینکه نسبت به رذایل انذار بکنی با هر دو تناسب دارد (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ).

حالا این رسول می آید بشارت می دهد به بهشت و انداز می کند از دوزخ.

پرسش مشرکان از زمان برپایی معاد

از اینجا مسئله معاد مطرح می شود آنها سؤال می کنند که چه وقت، چون خود دنیا که جای برای تبشیر و انداز نیست خیلی از افرادند که تبهکارانه به سر می برند کسی کیفر نمی دهد، خیلی از محرومان اند که رنجورانه به سر می برند به پاداششان نمی رسند این زمان پاداش و کیفر چه وقت است یعنی معاد چه وقت است (وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ) این وعد در برابر وعید نیست این وعد، جامع است هم وعد را شامل می شود هم وعید را، این وعده تبشیری، وعید اندازی نسبت به مؤمن و فاسق چه وقت انجام می شود (مَتَى هَذَا الْوَعْدُ) اگر راست می گوئید که معادی هست چه وقت است تاریخش چه وقت است.

احتجاج الهی در پاسخ مشرکان به بی زمان و مکان بودن معاد

پاسخش این است که (قُلْ) احتجاج الهی است (قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ) روزی فرا می رسد که تاریخ در آن روز رخت برمی بندد این چنین نیست که تاریخ هجری شمسی یا قمری یا تاریخ میلادی ادامه پیدا کند به مقطعی برسد به نام معاد، «چه وقت» و «کجا» سؤال از زمان و مکان است اگر زمان برچیده شد، مکان برچیده شد سؤال از «چه وقت» و «کجا» جا ندارد «چه وقت» رخت برمی بندد برای اینکه (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ) (۱) الآن که زمین به دور شمس می گردد ما چه وقت داریم یعنی زمان داریم، الآن که زمینی هست و آسمانی هست «کجا» داریم اما وقتی (وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (۲) شد، اگر (وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ) (۳) شد، آسمان ها طومارشان برچیده شد، زمین بساطش برچیده شد نه جا برای چه وقت هست نه جا برای کجا، سؤال راه ندارد فرمود بالأخره مقطعی هست که شما آن مقطع را ادراک خواهید کرد.

ص: ۷۳

۱- (۹) ابراهیم/سوره ۱۴، آیه ۴۸

۲- (۱۰) سوره زمر، آیه ۶۷.

۳- (۱۱) سوره زمر، آیه ۶۷.

اخبار قرآن به حتمی بودن معاد و نفی تقدیم و تأخیر و مهلت آن

اگر در آن مقطع استمهال بکنید، مهلت بخواهید جا برای مهلت نیست الآن که استعجال می کنید که می گوید زود بیاید ما ببینیم جا برای عجله نیست یک مقطع خاصی است که تقدّمش محال، تأخّرش محال، شما میعاد دارید که آن (لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً) یعنی یک لحظه که اگر بگویید «اخرنا» فرصت بدهید ما توبه کنیم جا برای تأخیر و فرصت نیست جا برای امهال نیست چه اینکه جا برای اعجال هم نیست (لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ).

تشابه مرگ با معاد در نفی تقدیم و تأخیر و مهلت

در جریان اجل هم همین طور است (فَإِذَا حِجَاءُ أَجْلِهِمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ) (۱) تأخیر نمی شود روشن است، تقدیم نمی شود یعنی چه؟ خب چیزی که وقتش نرسید یقیناً جا برای آمدن آن نیست اینکه می فرماید تقدیم نمی شود یعنی چه؟ می فرماید همان طوری که تقدیم محال است همان طوری که در ذهن شماست آن ذهن سائل که می گوید چیزی که وقتش نرسیده جا برای آمدن آن نیست این سؤال، سؤال حقیقی است پاسخ این است که همان طوری که در ذهن تان است که چیزی که وقتش نرسیده یعنی قبل از وقت بخواهد حاصل بشود محال است تأخیرش هم مثل تقدیم محال است برای استحاله تأخیر محال بودن تقدیم را ذکر کردند این در مسئله مرگ هست، در مسئله معاد هست، در مسئله مرگ، تقدیم محال است یعنی چیزی که وقتش نرسیده چطور حاصل بشود می فرماید همان طوری که می دانید تقدیم محال است بدانید تأخیرش هم محال است که وزان تأخیر مثل وزان تقدیم، استحاله است در جریان معاد هم همین طور است فرمود: (لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ) آن گاه شما با کلّ هویت تان در آن روز حضور پیدا خواهید کرد.

ص: ۷۴

این پس مسئله معاد شد آیه قبل مربوط به مسئله وحی و نبوت بود آیه اسبق هم مربوط به مسئله توحید بود توحید و وحی و نبوت و معاد این اصول سه گانه دین محلّ ابتلای مردم مکه بود این آیات درباره این سه اصل سخن می گوید و اگر ذات اقدس الهی مسئله توحید را برای آنها تبیین می کند آن وقت ربوبیت، آن دو مسئله را هم به همراه دارد.

اثبات نبوت و معاد با ربوبیت الهی

اگر خدا رب است باید پیوراند، پرورش انسان به قانون است انسان را با چه چیزی پیوراند، جز قانون، جز احکام، جز آداب، جز سنن چیز دیگری عامل پرورش انسان نیست. دام را یک نحو می پیوراند، طیور را نحو دیگر می پیوراند، درختان را یک نحو دیگر می پیوراند، انسان را از راه قانون می پیوراند قانون الهی همان دین است و وحی و نبوت است اگر او رب است که است، اگر او باید پیوراند که می پیوراند، تدبیر انسان و پرورش انسان فقط از راه دین است آن وقت وحی و نبوت می شود حق، وحی و نبوت که حق شد یک پاداش و کیفری هم دارد دنیا جای پاداش و کیفر نیست دنیا جای آزمون است و امتحان الهی.

مشرکان حجاز نافی نبوت عامه بر خلاف یهود و نصارا

دوباره حرف آنها را نقل می کند در بین مردم حجاز این امر روشن شد که ذات اقدس الهی در کتب آسمانی انبیای پیشین مسئله وحی و نبوت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را بشارت داد مشرکان حجاز این حرف را می زدند (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ) اینها با اصل وحی و نبوت مخالف بودند هم اصل نبوت و وحی را قبول نداشتند می گفتند مگر می شود انسان از طرف خدا رسالت داشته باشد اگر رسالتی هست باید فرشته باشد و هم مشکل دیگر داشتند که وحی و نبوت تورات و انجیل را هم قبول نداشتند چون در آن کتاب های آسمانی جریان بشارت حضرت ختمی نبوت (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) هم آمده است لذا می گفتند ما نه به قرآن ایمان داریم، نه به کتاب هایی که قبل از آن است اینها مشکلشان نبوت خاصه نبود مسیحی ها که اسلام را نمی پذیرفتند، یهودی ها که نمی پذیرفتند و نمی پذیرند مشکلشان نبوت خاصه است و گرنه اصل نبوت عامه را قبول دارند، اصل وحی و نبوت را قبول دارند، نبوت حضرت عیسی را مسیحی ها قبول دارند، نبوت حضرت موسی را کلیمی ها قبول دارند اما اینها با اصل نبوت مشکل جدی دارند می گویند اگر رسالتی هست باید فرشته باشد مگر بشر می تواند به مقامی برسد که از خدای سبحان پیام بگیرد این همان مادی اندیشی مشرکان حجاز بود (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

بعد ذات اقدس الهی به رسولش می فرماید اینها که امروز این طور مانع تراشی می کنند صحنه ای فرا می رسد که ای کاش تو آن را می دیدی و شاید الآن هم باطن آنها را ببینی که اینها همه شان مضطرب و نادم اند (یک) همه اینها عذرها را به گردن دیگری می اندازند می گویند تو باعث شدی (دو) (وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) اینها راه برای رفتن ندارند درباره اینها می فرماید: (وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) (۱) اینها را بازداشت کنید موقوفاً یعنی بازداشت شدن.

مشاهده اسمای جلالی توسط مشرکان و کوری آنان از اسمای جمالی

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) البته اسمای جلاله الهی را می بینند، جهنم را می بینند، (رَبَّنَا ابْصِرْ ذُنُوبَنَا وَسَبِّحْ غَنَا) (۲) می گویند اما بهشت را، انبیا را، اولیا را، فرشتگان رحمت را نمی بینند اینکه فرمود: (نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) (۳) یعنی اینها اعمای از مشاهده جمال الهی، فرشته ها، انبیا و مانند آن هستند و گرنه رذایل را که در دنیا می دیدند، کیفر رذایل را که جهنم است کاملاً می بینند.

تبیین نزاع مستضعف با مستکبر در صحنه قیامت و جهنم

(إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلِ) با یکدیگر به نزاع برمی خیزند این می گوید تو باعث شدی، آن می گوید من تقصیری ندارم تو خودت می خواستی این کار را نکنی. این نزاع بین مستضعف و مستکبر است بین عالی و دانی است که چند بار در سایر سور این قسمت مطرح شد (يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ) اینها وقتی وارد جهنم می شوند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) (۴) قبل از صحنه قیامت هر کدام، دیگری را متهم می کنند که شما باعث شدی در خود جهنم هم یکدیگر را متهم می کنند که شما باعث شدی، مستضعفین به مستکبرین می گویند شما باعث شدید که ما به این روز سیاه مبتلا بشویم (يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ).

ص: ۷۶

۱- (۱۳) صفات/سوره ۳۷، آیه ۲۴

۲- (۱۴) سجده/سوره ۳۲، آیه ۱۲

۳- (۱۵) طه/سوره ۲۰، آیه ۱۲۴

۴- (۱۶) اعراف/سوره ۷، آیه ۳۸

مستکبرین در جواب می گویند که ما هیچ علّیتی برای تبهکاری شما نداریم راه باز بود اینها جزء شیاطین الانس هستند حرف های این شیاطین الانس با آن ابلیس اصلی یکی در می آید ابلیس اصلی می گوید من دعوت کردم شما خواستید نیاید من غیر از دعوت یعنی وسوسه، کار دیگری نکردم عقل و فطرت از درون، شما را دعوت کردند، انبیا و اولیای معصومین (علیهم السلام) از بیرون شما را دعوت کردند خب شما می خواستید به آن دعوت ها پاسخ بدهید. همان حرف را مستکبران ابلیس صفت به مستضعفان می گویند: (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ) در دنیا که هدایتی را معتقد نبودند در آخرت که برایشان روشن شد که می گویند: (رَبَّنَا ابْصِرْنَا وَاسْمِعْنَا) می فهمند وحی و نبوت، هدایت بود. در قیامت به مستضعفان می گویند این هدایت الهی در دنیا به شما رسیده است ما که جلوی شما را نگرفتیم ما دعوت کردیم ما لانه فساد و مرکز فساد درست کردیم شما می خواستید نیاید (أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ) خود شما تبهکار بودید اهل جرم بودید به دنبال ما راه افتادید.

متّهم ساختن مستکبرین توسط تبهکاران به مکر شبانه روزی

مستضعفین در قبال این حرف مستکبرین می گویند تنها این نبود که شما مرکز فساد درست کردید آن توطئه های شبانه روزی شما سهم تعیین کننده ای در انحراف ما داشت (وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) شما تنها مرکز فساد باز نکردید، نقشه های شبانه روزی شما پس چه بود، انحرافاتی که از راه های گوناگون دامنگیر ما کردید پس چه بود شما روز نقشه کشیدید، شب مکر کردید، شب نقشه کشیدید روز مکر کردید که ما را به دام بیندازید (بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ).

اگر (مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) از طرف ابلیس انسی و جَنّی هست، هدایت لیل و نهار هم از روحانیت است، مبلّغان الهی است، شهدا و صلحا و صدیقین است اینها هم لیل و نهار شما را هدایت کردند چرا به آن طرف رفتید. در بحث های قبل همان آیه که دارد وقتی دوزخیان وارد جهنم شدند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا) در آن صحنه مستضعفان به خدا عرض می کنند پروردگارا! (فَاتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ) عذاب مستکبران را دو برابر بکن برای اینکه آنها گمراه شدند (یک) ما را گمراه کردند (دو) دو گناه کردند باید دو کیفر ببینند ما فقط گمراه شدیم، جواب قرآن نسبت به مستضعفان دوزخی این است که (لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ) [\(۱\)](#) شما هم دو گناه کردید عذاب شما هم دوتا است منتها بررسی نکردید آنها دو گناه کردند یکی ضلالت بود یکی اضلال، خودشان بیراهه رفتند تبلیغ سوء هم کردند شما را هم به بیراهه دعوت کردند شما هم دو گناه کردید یکی اینکه اصلِ معصیت را مرتکب شدید، یکی اینکه در خانه اهل بیت را بستید شما رهبران الهی را رها کردید به دنبال دیگری رفتید شما هم یک کار نکردید شما هم دو گناه کردید (لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ) شما حسابگر نبودید اگر حساب می کردید می فهمیدید شما هم دو معصیت کردید. (لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ) در آن بحث ها گذشت لذا در اینجا خودشان گفتند: (بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) اما (وَأَسْرِزُوا النَّدَامَةَ) در درونشان آن ندامت و پشیمانی هست تنها نوح (سلام الله علیه) نبود که گفت من اینها را خواندم (دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا) [\(۲\)](#) عرض کرد خدایا من نه قرن و نیم اینها را لیل و نهار خواندم فرمایش نوح همین است انبیای دیگر هم همین کار را کردند لیل و نهار خواندند اگر بیگانه ها و دیگران نقشه شبانه روزی داشتند، رهبران الهی هم رنج و تلاش و کوشش شبانه روزی داشتند اینها هم هدایت لیل و نهار داشتند لذا در نتیجه، این مستضعفان مثل مستکبران آن پشیمانی را در درونشان راز گونه حفظ کردند فهمیدند اشتباه کردند هم حق برایشان روشن می شود و هم راهی برای بهانه جویی ندارند.

۱- (۱۷) اعراف/سوره ۷، آیه ۳۸

۲- (۱۸) نوح/سوره ۷۱، آیه ۵

پرسش: عذاب برای مستضعفین...

پاسخ: آنجا در آن آیه که فرمود: (لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ) بحثش گذشت در آنجا مبسوطاً بیان شد که ذات اقدس الهی توضیح می دهد که شما هم دو گناه کردید آنها هم دو گناه کردند، آنها دو گناهشان یکی ضلالت بود یکی اضلال؛ شما دو گناهتان یکی ضلالت بود یکی اینکه رهبران کفر را به رهبران الهی ترجیح دادید شما هم دو کار کردید خب این همه انبیا و اولیا و اهل بیت (علیهم السلام) آمدند برای شما بین الرشید شد که اینها هدایتگر الهی اند اینها حجت الهی اند شما عمداً در خانه آن ها را بستید این طور نیست که اگر مستضعفی به دنبال مستکبر برود فقط یک گناه کرده باشد فرمود: (لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ) شما حساب نکردید. اینجا فرمود: (وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ) متن عمل را می بینند که به صورت شعله در آمده.

پیچیدگی اسرار قیامت سبب دشواری تصوّر و تصدیق آن

حالا اسرار قیامت آن قدر پیچیده است که برخی از اینها تصوّرش دشوار است چه رسد به تصدیق اما آن مقداری که صریحاً قرآن بیان کرده روشن است در سوره مبارکه «جن» فرمود در جهنم سوخت و سوز هست، هیزم هست اما هیزم جهنم عین وجود همین ظالمان است که (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) (۱) قاسط از قسط است قسط به معنی ظلم است در قبال قسط که نزدیک عدل است. فرمود: (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) یعنی همین آدم ظالم، هیزم جهنم است گر می گیرد حالا از جنگل هیزم می آورند یا نه آن را لست ادری اما این را که قرآن بالصراحه بیان می کند فرمود حصب جهنم، سنگ ریزه جهنم تبهکاران اند، مشرکین اند و بت های آنها (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ) (۲) اگر فرمود: (وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) (۳) اینها را مشخص کرده است.

ص: ۷۹

۱- (۱۹) جن/سوره ۷۲، آیه ۱۵

۲- (۲۰) انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۹۸

۳- (۲۱) بقره/سوره ۲، آیه ۲۴

بنابراین وقتی انسان می بیند که خودش دارد گُر می گیرد و همان عمل او به این صورت در آمده است خب (وَأَسْرِوْا نَذَامَهُ) می شود (وَأَسْرِوْا نَذَامَهُ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بعد به این صورت ذکر کرد فرمود این عذابی که اینها می بینند این غلی که در گردن آنها هست چیزی جز عمل اینها نیست (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) نه «بما كانوا» «بما كانوا» نیست عین عمل است که به صورت غل در می آید، (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) «أعاذنا الله من شرور أنفسنا و سيئات أعمالنا».

تفسیر آیات ۳۱ تا ۳۷ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۱۵

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیات ۳۱ تا ۳۷ سوره سبأ

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ (۳۱) قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ (۳۲) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۳۳) وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ (۳۷))

ص: ۸۰

رازقیت، لازمه توحید و تقسیم آن به روحی و بدنی

در سوره مبارکه «سبأ» که در مکه نازل شد سه مسئله، عنصر محوری این سوره را تشکیل می دهد: یکی توحید، یکی وحی و نبوت یکی معاد؛ گرچه خطوط کلی اخلاق و حقوق هم مطرح است در جریان توحید فرمود لازمه □ توحید، تأمین رزق مردم است رزق اعم از رزق بدنی است که خوراکی و پوشاکی و مانند آن است و رزق روحی که وحی و نبوت و علوم آسمانی است؛ لذا جریان ارسال انبیا جزء رزق مردم است و ذات اقدس الهی از آن جهت که رازق است برای مردم پیامبر می فرستد.

لازمه ربوبیت، فرستادن رزق روحی در پرورش بشر

لازمه □ ربوبیت، ارسال رسول است همان بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) که برای فرزندش نامه نوشتند که اگر خدا - معاذ الله - شریک می داشت، آن شریک هم پیامبری می فرستاد (۱) از همین باب است؛ زیرا لازمه ربوبیت، پروراندن بشر است بشر تنها با رزق بدنی پرورانده نمی شود با رزق روحی که وحی و نبوت است پرورش می یابد، اگر خدا رازق است باید

رزق ارواح بشر را هم بدهد تنها رزقِ روحی بشر، وحی الهی است، دستور الهی است؛^۱ لذا مسئله نبوت را در کنار ربوبیت ذکر می کند.

الحاد حقیقت شرک مشرکان

بعد از بازگو کردن این سه مطلب یعنی توحید، وحی و نبوت و معاد می فرمایند اینها در دنیا حرفی برای گفتن ندارند مشرکان به حسب ظاهر مشرک اند ولی در واقع ملحدند زیرا برای خدا شریکی قائل اند که این شریک، صنم و وثن و مانند آن است و در معاد هم می گویند (إِذْ نُسَوِّیْکُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ) (۲) به اصنام و اوئانشان خطاب می کنند که ما شما را مساوی با ربِّ العالمین دانستیم خب این مساوات اگر به این معناست که این اصنام و اوئان یا آن قدّیسین بشر نظیر عیسی (سلام الله علیه) یا فرشته ها - معاذ الله - شبیه الله هستند، خب اینها که شبیه الله نیستند، الله را شبیه اینها می دانند باز گشتش به انکار ربوبیت است برای اینکه آن که شبیه صنم و وثن است یا شبیه انسان و فرشته است که دیگر خدا نیست گرچه ظاهراً مشرکان خیال می کنند که به خدا معتقدند ولی در واقع منکر پروردگارند برای اینکه آن که آنها معتقدند خدا نیست آنها خدایی معتقدند که شبیه فرشته است یا فرشته، شبیه اوست (إِذْ نُسَوِّیْکُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِیْنَ) به معبودهایشان خطاب می کنند که ما شما را مساوی با ربِّ العالمین دانستیم خب اینها که مساوی ربِّ العالمین نیستند ربِّ العالمینی که مساوی اینها بشود، می شود موجود امکانی، دیگر ربِّ العالمین نیست پس در حقیقت مشرکان، ملحدند منتها نمی فهمند.

ص: ۸۱

۱- (۱) نهج البلاغه، نامه ۳۱؛ «يَا بُنَيَّ إِنَّهُ إِنْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَاتَنفَعُ رُسُلُهُ»

۲- (۲) شعراء/سوره ۲۶، آیه ۹۸

راز شرک اینها هم مشکل علم حصولی و علم حضوری و اینها نیست مشرکان دو گروه بودند: گروهی مقلد بودند، گروهی رهبران شرک بودند آنها که مقلد بودند قبول و نکول آنها به رأی اثبات و نفی نیاکانشان است چیزی را قبول می کنند که نیاکانشان بپذیرند می گویند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٖ) (۱) چیزی را نفی می کنند که نیاکانشان نپذیرفته باشند (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) (۲) اگر به این مقلدان بگویید چرا این مطلب را می پذیرید، می گویند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٖ) اگر سؤال کنید چرا فلان مطلب را نفی می کنید، می گویند: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) پس معیار قبول و نکول و تصدیق و تکذیب مقلدان، کار رهبران آنهاست رهبران آنها هم در اثر خلط بین تکوین و تشریع گرفتار شدند.

استدلال رهبران شرک در حق جلوه دادن آن

آنها استدلالشان این است که (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا) (۳) به حسب ظاهر معتقد بودند که خدایی هست و قادر مطلق است می گویند خدا هست و قادر مطلق است و کار ما را و وضع ما را می بیند اگر این کار ما بد باشد خب جلویش را می گیرد (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا) به صورت قیاس استثنایی هم مغالطه ای را تنظیم کردند چون خدا قادر است و عالم است و می تواند جلوی بدی را بگیرد و جلوی کار ما را نگرفت و نمی گیرد معلوم می شود کار ما حق است این خلط بین تشریع و تکوین است.

ص: ۸۲

۱- (۳) سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳

۲- (۴) قصص/سوره ۲۸، آیه ۲۴

۳- (۵) انعام/سوره ۶، آیه ۱۴۸

فرمود ما در نظام تکوین، اینها را آزاد گذاشتیم در نظام تشریع گفتیم چه چیزی بد است، چه چیزی خوب است، چه چیزی باید، چه چیزی نباید، چه چیزی جهنم دارد، چه چیزی بهشت دارد، ما اگر جلوی اینها را بگیریم که می شود جبر، در نظام تکوین (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)، (۱) (قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)، (۲) (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ) (۳) و آیات دیگر، یعنی انسان آزاد است اما در نظام تشریع، بنده است محرماتی دارد، واجباتی دارد، چه چیزی بر او واجب است چه چیزی بر او حرام است، پس آن خلط تکوین و تشریع، رهبران شرک را وادار کرده آن حرف نابجا را بزنند این تقلید کورکورانه، مقلدان را وادار کرده که تصدیق و تکذیبشان را با آن بیان بازگو کنند.

نزاع تبهکاران در جهنم و مقصّر دانستن ابلیس و یکدیگر

فرمود اینها وقتی به جهنم رفتند حرف ها را به هم برمی گردانند این یکی می گوید تو مقصّر بودی، آن یکی می گوید من مقصّر نبودم تو خودت مقصّر بودی. در دوزخ این منازعه هست مبسوطش در سوره مبارکه «اعراف» گذشت که (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) تبهکاران از چند راه به دنبال بهانه هستند.

الف: تبیین مقصّر دانستن ابلیس و پاسخ او در سوره «ابراهیم»

گاهی ابلیس را بهانه قرار می دهند گفتگوی ایشان با ابلیس در سوره مبارکه «ابراهیم» مطرح شد (۴) ابلیس می گوید من کاری نکردم این همه انبیا و اولیا، صحف آسمانی آوردند این صحیفه آسمانی هر صفحه اش دعوت نامه است خب دعوت الهی بود، فرشته ها بودند، انبیا بودند، اولیا بودند، ائمه بودند، معصومین بودند می خواستید بروید من هم یک دعوت نامه نوشتم، دعوت نامه من به صورت وسوسه و اینهاست، دعوت نامه آنها به صورت الهام است به صورت (فَالْتَهُمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۵) است به صورت کتاب آسمانی است خب می خواستید نیایید، پس در سوره مبارکه «ابراهیم» روشن شد که اینها حرفی برای گفتن ندارند.

ص: ۸۳

۱- (۶) بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۶

۲- (۷) کهف/سوره ۱۸، آیه ۲۹

۳- (۸) بلد/سوره ۹۰، آیه ۱۰

۴- (۹) ابراهیم/سوره ۱۴، آیه ۲۲

۵- (۱۰) شمس/سوره ۹۱، آیه ۸

ب: بیان مناظره پیروان با رهبران و پاسخ آنان در سوره «اعراف»

گفتگو و منازعه و مناظره اینها با رهبران شرک در سوره مبارکه «اعراف» هست در همین سوره «سبأ» هست که اینها می گویند مستکبران باعث شدند ما به ضلالت افتادیم آنها هم ضال بودند هم مُضِلّ، ما در اثر اضلال آنها، تبلیغ سوء آنها به دام افتادیم، مستکبران می گویند نه خیر، شما کاملاً مختار بودید این طور نبود که حرف ما، شما را مجبور کرده باشد انبیا آمدند، اولیا آمدند (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (۱) محقق شده است برای شما روشن شده است حق چیست اما به دنبال ما راه افتادید این چنین نیست که شما بر ما فضیلت داشته باشید، ما گناهمان بیشتر بوده و جرم ما بیشتر باشد نه خیر ما هم دو گناه داشتیم یکی ضلالت خود، یکی اضلال شما، شما هم دو گناه دارید یکی ضلالت خودتان، یکی تقدیم ما بر رهبران الهی، شما هم دو گناه کردید منتها حالا نمی دانید.

ج: اتّهام و تبرّی دوستان از یکدیگر

بخشی از مناظره اینها با دوستان آنهاست چون اینها دوستان یکدیگر بودند و با هم معصیت می کردند هیچ کدام دیگری را نمی تواند متهم کند که تو باعث شدی ولی از یکدیگر تبرّی می جویند (الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) (۲) سومین بخش ناظر به آنهاست آنها هیچ کدام یکدیگر را متهم نمی کنند که تو باعث شدی ولی می گویند تو دوست بدی بودی دشمن یکدیگر می شوند همین ها که با هم در مجلس گناه شرکت می کنند اینها خلیل مجلس گناه اند عدوّ یوم القیامه هستند بنابراین در سه بخش از آیات قرآن کریم تبرّی و بیزاری تبهکاران مطرح است یکی اینکه از ابلیس تبرّی می جویند می گویند تو باعث شدی ابلیس می گوید من باعث نشدم، یکی اینکه تبرّیشان از رهبران کفر است که آنها در حقیقت شیاطین الانس هستند آنها هم می گویند ما باعث نشدیم، بخش سوم آن خُلّت بی جاست که با هم معصیت می کردند تبرّی دارند، منتها آنجا یکدیگر را متهم نمی کنند که شما باعث شدی، ولی دشمن یکدیگر می شوند (الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) در این بخش فرمود اینها در قیامت حرف ها را به یکدیگر برمی گردانند.

ص: ۸۴

۱- (۱۱) بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۶

۲- (۱۲) زخرف/سوره ۴۳، آیه ۶۷

تبیین آزادی انسان در نظام تکوین و اجبار او در نظام تشریع

پرسش: این (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) که در... .

پاسخ: این تکوین است، انسان آزاد است.

پرسش: بشر تکویناً آزاد نیست تشریعاً آزاد است.

پاسخ: تشریعاً - معاذ الله - آزاد باشد که می شود اباحه گری؛ یعنی تکویناً، ولی (خُذُوهُ فَعُلُوهُ □ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) این بگیر و ببند برای چیست پس.

پرسش: از فرمایش حضرتعالی استفاده می شود که بشر به دو منادی مخاطب است.

پاسخ: انسان در نظام تکوین آزاد است هر راهی را می خواهد انتخاب کند مجبور نیست کمال در این است که آزاد باشد اما در نظام تشریع الاً و لابد باید واجبات را انجام بدهد محرمات را ترک کند خب اگر - معاذ الله - در نظام تشریع (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ) باشد این (خُذُوهُ فَعُلُوهُ □ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) (۱) پس برای چیست، این بگیر و ببندها پس برای چیست.

پرسش: به شرط اینکه آن فرد قادر باشد این راه را انتخاب کند یا انتخاب نکند.

پاسخ: آن می شود تکوین یعنی دو راه برایش مشخص است هر دو راه را می تواند انتخاب کند منتها انبیا گفتند راه خوب را انتخاب کن، عقل گفت راه خوب را انتخاب بکن، اهل بیت گفتند راه خوب را انتخاب بکن از طرف خدا، در نظام تکوین، انسان موجودی است دو بُعدی، هر راهی را خواست می تواند طی کند هیچ جبری در کار نیست این نشانه کمال است که انسان آزادانه راهی را انتخاب کند ولی در نظام تشریع الاً و لابد باید راه حق را انتخاب کند. این (خُذُوهُ فَعُلُوهُ □ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) معلوم می شود در نظام تشریع الاً و لابد باید طرف انبیا را برود.

ص: ۸۵

در آیه ۳۱ به صورت فعل مضارع فرمود: (وَلَوْ تَرَىٰ) به وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى الله علیه و آله و سلم) خطاب می کند که تو می بینی (وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ) همه اش در این آیه به صورت فعل ماضی است (يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ) بعد در آیه ۳۲ همه اینها به صورت فعل ماضی است تعبیر از آن به فعل ماضی برای اینکه مستقبل محقق الوقوع در حکم ماضی است آن وقت به جای اینکه بفرماید: «يقول الذين» می فرماید: (قَالَ الَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا أَنْحُنُ صَدْدُنَا كُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ) این صحیفه های الهی، دعوت نامه است آن (فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) دعوت نامه است برای شما حق آمده است (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) شده است خب می خواستید حرف ما را گوش ندهید (بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ) یک وقت است کسی در اثر جهل به موضوع، جهل به حکم، خطا، سهو، نسیان، اضطرار، اجبار به گناه تن در داد که بر اساس حدیث رفع گناه نیست «رفع عن امتی تسع» (۱) اینها که گناه نیست اما اگر کسی عالماً عامداً به طرف گناه رفته است کیفر می بیند مستکبران به مستضعفان می گویند حق به طرف شما آمد، نصاب بلوغ را گذراند بنابراین (بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ).

سخن بهشتیان و جهنمیان هنگام ورود به آن

در سوره مبارکه «اعراف» که این گفتگو مبسوطاً گذشت این بود که وقتی دستور رسید (قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) بهشتی ها وقتی وارد بهشت می شوند (دَعَاؤُهُمْ فِيهَا رَبِّ اجْعَلْ لَنَا دُخْلًا مِثْلَ دُخْلِ الْيَوْمِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ) به یکدیگر سلام می کنند، دوزخیان وقتی وارد جهنم شدند به یکدیگر لعن می کنند (كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا) اُخت یعنی مثل نه یعنی خواهر، اینکه در کتاب های ادبی می گویند «باب کان و اخواتها» یعنی أمثالها، اُخت یعنی مثل.

ص: ۸۶

تقاضای عذاب مضاعف تابعان برای متبوعان خود و پاسخ الهی

(حَتَّىٰ إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ) یعنی این تابعان درباره متبوعان می گویند: (رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ) می گویند خدایا! این مستکبران، ما را به گمراهی کشاندند عذاب اینها را دو برابر بکن، ذات اقدس الهی می فرماید: (لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ) شما دو گناه کردید آنها هم دو گناه کردند ولی شما حساب نمی کنید آنها دو گناه کردند یکی ضلال خود، یکی اضلال شما، شما هم دو گناه کردید یکی ضلال خود، یکی تقدیم رهبران کفر، ائمه کفر بر ائمه هدا، شما هم دو کار کردید (وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ) (۱) آن مستکبران به مستضعفان می گویند شما برتری ندارید ما هم دو گناه کردیم شما هم دو گناه کردید.

پرسش: مستکبران سه گناه کردند تقدیم خودشان بر ائمه هدایت هم خودش گناه است.

پاسخ: نه، آن ضلالت است نسبت به خودشان این ضلالت است نسبت به دیگران اضلال است اینها هم همین کار را کردند اینها معصیت انجام دادند (یک) و به دنبال ائمه کفر رفتند به دنبال ائمه هدا رفتند (دو).

امکان مضاعف شدن عذاب رهبران شرک به خاطر اعمال دیگر

حالا ممکن است کسی که جزء ائمه کفر باشد نظیر فرعون و اینها عذابش بیشتر باشد بر اساس سیئات دیگری که انجام داد لذا در قرآن کریم فرمود: (فَمَا تَقُولُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) (۲) بعضی ها هیزم جهنم اند (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) (۳) بعضی ها وقودالنار هستند وقود «ما توقد به النار» است حالا یا آتش زنه است نظیر ماده انفجاری یا آتش گیره است قبلاً که در روستاها و شهرها از هیزم استفاده می کردند آن هیزم بزرگ و درشت دیرسوز را در آشپزخانه ها کنار اجاق نگه می داشتند، هیزم های زودسوز و نازک و اینها را با آن می گیراندند آن همیشه در کنار اجاق بود یعنی آن چوب گردو یا چوبی که بالأخره ریشه درخت است محکم تر است قوی تر است بزرگ تر است این همیشه با یک سوخت و سوز متوسطی در آشپزخانه زیر خاکستر بود این همیشه بود این را می گویند وقود، وقود یعنی «ما توقد به النار» حالا یا نظیر کبریت بود یا نظیر همان کُنده ها. فرمود: (كَذَٰبُ آلِ فِرْعَوْنَ) (۴) فرعون و امثال فرعون، اینها وقودالنارند دیگران هیزم اند، بالأخره این هیزم ها را با آن وقود می گیرانند این البته هست، اما اگر فرعون و امثال فرعون نباشند اینها متعادل اند، دیگر (وَقُودُ النَّارِ) نیست. در سوره مبارکه «اعراف» فرمود: (لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ) سرّ گناه مضاعفشان مشخص و کیفر مضاعفشان هم مشخص. اما در اینجا فرمود: (بَلْ كُنتُمْ مُجْرِمِينَ) آن وقت مستضعفان می گویند بالأخره درست است ما مجرمیم اما شما هم سهم تعیین کننده ای در گمراهی ما داشتید (وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْفِعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكَبَرُوا بَلْ مَكْرُ الْإِيلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ) شما شب و روز مگر نقشه نمی کشیدید، مکر شبانه تان، مکر روزانه تان، توطئه تان که ما را چگونه فریب بدهید این کار را کردید یا نکردید، البته ممکن است بخشی از اینها جزء کسانی باشند که (وَقُودُ النَّارِ) باشند ولی بالأخره این حرف، این درگیری همیشه هست اما آن بیان نورانی ذات اقدس الهی در سوره «اعراف» که فرمود: (لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ) یعنی شما حساب نکردید شما نمی دانستید وقتی دنبال اینها راه افتادید در خانه اهل بیت بسته می شود (بَلْ مَكْرُ الْإِيلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا).

١- (١٥) سورة اعراف, آيات ٣٨ و ٣٩

٢- (١٦) بقره/سوره ٢, آيه ٢٤

٣- (١٧) جن/سوره ٧٢, آيه ١٥

٤- (١٨) انفال/سوره ٨, آيه ١١

استفاده بازگشت شرک مشرکان از جمله (نَجْعَلْ لَهُ أُنْدَادًا)

از اینکه (نَجْعَلْ لَهُ أُنْدَادًا) معلوم می شود روح شرک به الحاد برمی گردد برای اینکه اگر تَدَّ یعنی مثل، اگر (نَسْوِيْكُمْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ) یعنی - معاذ الله - رَبِّ الْعَالَمِيْنَ مساوی اینهاست اینها مساوی رَبِّ الْعَالَمِيْنَ هستند این انکار ربوبیت است برای اینکه موجودی که مساوی این صنم و وثن باشد یا مساوی حضرت عیسی باشد یا مساوی فرشته ها باشد این دیگر رب نیست بازگشت شرک، عندالتحلیل به انکار ربوبیت است.

احتمال فخررازی در معنای (أَسْرُوا النَّدَامَةَ) به اظهار ندامت

(وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ) در این گفتگوها اثر ندارد و عذاب را می بینند عذاب را که دیدند آن ندامت را می خواهند کتمان کنند احتمالی جناب فخررازی از بعضی ها نقل می کند که اسرار جزء کلماتی باشد که جزء لغت اضداد است که دو معنا دارد یکی پوشاندن، یکی اظهار کردن؛ (۱) اسرار هم به معنای پوشاندن و رازداری است، هم به معنی اظهار است (وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ) یعنی «أظهروا الندامة» ندامت را ظاهر کردند برای اینکه آن روز، روزی است که (تُبْلَى السَّرَائِرُ) (۲) درون، بیرون می آید اگر درون، بیرون می آید جا برای کتمان نیست (لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا) (۳) مگر امروز زبان حرف می زند امروز تمام اعضا و جوارح حرف می زنند هر چه دارند می گویند، این چنین نیست که فقط اعضا و جوارح حرف بزنند و دل حرف نزنند اگر و اعضا و جوارح اینها شهادت می دهند معنایش این نیست که فقط اعضا و جوارح حرف می زنند دل حرف نمی زند باطن حرف نمی زند اگر (تُبْلَى السَّرَائِرُ) شد جا برای کتمان نیست.

ص: ۸۸

۱- (۱۹) رک: التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۲۰۸

۲- (۲۰) طارق/سوره ۸۶، آیه ۹

۳- (۲۱) نساء/سوره ۴، آیه ۴۲

در مسئله اینکه اعضا و جوارح شهادت می دهند دو مبنا بود که گذشت: یکی اینکه اعضا و جوارح شهادت می دهند، حرف می زنند (وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) (۱) یک لحظه هم هست که (شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ) (۲) است «تشهد انفسهم» است شاهد با مقرّ خیلی فرق می کند اگر خود متهم حرف بزند می گویند اقرار کرده، اگر دیگری علیه متهم حرف بزند می گویند شهادت داده آن که متهم است اگر حرف بزند که نمی گویند شهادت داد شهادت برای دیگری است معلوم می شود دست و پا گناه نمی کند انسان است که گناه می کند متتها برای اینکه انسان را بسوزانند دست و پا را می سوزانند غرض این است که اسناد شهادت به جلود و دست و پا برای این است که آنها بی گناه اند انسان است که گناه می کند. حالا در بخش های دیگر فرمود اینها (شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ) هستند شهادت می دهند، اینکه شهادت می دهند چطوری شهادت می دهند با اینکه اینها مقرّند اگر متهم اقرار بکند که نمی گویند شهادت داد اینجا احتمال دادند مطابق ذیل آیه (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) (۳) که فریقین از وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) نقل کردند (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) عده ای به صورت حیوان در می آیند (۴) اگر انسان تبهکاری به صورت حیوان در آمد این دارد شهادت می دهد اگر کسی به صورت گرگ در آمده این تمام هویت او دارد شهادت می دهد که من درنده ام لازم نیست حرف بزند اسناد شهادت به یک موجود که متهم است باید با توجیه همراه باشد متهم اگر اقرار کرده باید بگویم (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ) (۵) خب آن درست است اما بگویم شهادت داد یعنی چه، اعضا و جوارح را می فهمیم برای اینکه اعضا و جوارح گناه نمی کنند این انسان است که گناه می کند آنها ابزار کارند دست که گناه نمی کند این را می فهمیم اما آنجا که دارد خود اینها شهادت می دهند یعنی چه، یا ناچاریم بگویم شهادت به معنی اقرار است نظیر (فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ) یا مطابق ذیل آیه (فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا) که حضرت فرمود عده ای به صورت حیوانات در می آیند اگر انسانی به صورت حیوان در آمده تمام هویت او دارد شهادت می دهد که درنده است این دیگر راحت است توجیه نمی خواهد.

۱- (۲۲) فصلت/سوره ۴۱، آیه ۲۱

۲- (۲۳) توبه/سوره ۹، آیه ۱۷

۳- (۲۴) سوره نبا، آیه ۱۸

۴- (۲۵) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴۲؛ الکشاف، ج ۴، ص ۶۸۷

۵- (۲۶) ملک/سوره ۶۷، آیه ۱۱

به هر تقدیر درون، بیرون می آید وقتی که درون، بیرون آمده یا (أَسْرُوا) را باید به معنی «أظهروا» بگیریم که قولی است که فخررازی نقل می کند یا راهی که دیگران منهم سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) طی کردند که اینها تلاش و کوشش می کنند که ندامتشان را مثل دنیا بپوشانند همان طوری که در دنیا دروغ می گفتند، در قیامت هم سعی می کنند دروغ بگویند که از باب ظهور ملکات است (۱) که در سوره «انعام» گذشت که می گفتند: (مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) (۲) این (مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) با اینکه شرکشان علنی شد اعمالشان ظهور کرد شرکشان علنی شد همه شهادت دادند اینها مشرک اند متن شرکشان ظاهر شد (مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (۳) شرک ظهور کرده شرک را دارند می بینند اما مع ذلک می گویند (مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) این است که خدا می فرماید: (انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ) (۴) آنجا کذب ممکن نیست چون جِدّ متمشی نمی شود الآن در این شبستان کسی بخواهد خبر دروغی بگوید که مثلاً داربستی اینجا نصب کردند این جدش متمشی نمی شود چون در حضور یکدیگر که نمی شود دروغ گفت در قیامت کلّ صحنه حاضر است آن وقت دروغ یعنی چه، دروغ الا و لابد خبری است برای کسی که از صحنه غایب است و گرنه جِدّ انسان که متمشی نمی شود مگر اینکه این طنز بگوید در قیامت اصلاً دروغ ممکن نیست نه بد است چون همه چیز حاضر است وقتی همه چیز حاضر است جِدّ متمشی نمی شود تا آدم دروغ بگوید این نظیر دنیا است که گاهی ملکات، ظهور می کند دیدید یک آدم بددهن در خواب هم که حرف می زند فحش می دهد در خواب هم که بخواهد حرف بزند حرف های پرت و پلا دارد این ظهور ملکات اوست اینکه در خواب، حرف اختیاری ندارد یک آدم فحاش در عالم خواب هم که دارد حرف می زند حرف های بد می زند این ظهور ملکات درونی اوست آن روز اینها تلاش و کوشش می کنند که ندامتشان را بپوشانند ولی قابل پوشاندن نیست خجل اند، پشیمان اند، پشیمانی اینها در چهره های اینها ظهور کرده راه برای پوشاندن ندامت نیست به این صورت فرمود: (وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ).

۱- (۲۷) المیزان، ج ۱۶، ص ۳۸۲ و ۳۸۳

۲- (۲۸) انعام/سوره ۶، آیه ۲۳

۳- (۲۹) سوره زلزال، آیه ۸

۴- (۳۰) انعام/سوره ۶، آیه ۲۴

آشکار شدن گناه تبهکاران با آویزان شدن غل ها بر گردن آنها

بعد فرمود خب حالا ما چه کار بکنیم ما دو کار می کنیم: یکی اینکه این غل ها را می آوریم به گردن اینها آویزان می کنیم، یکی اینکه خود غل ها و این صحنه ای که ما اغلال داریم و یکی گردن آنها و یکی خود آنها همه و همه می فهمند که این غل چیزی نیست مگر گناه اینها، ما از جای دیگر آهنگری درست نکردیم.

تبیین غل های اعمال انسان در دعای ختم قرآن امام سجاده (علیه السلام)

این بیان نورانی امام سجاده (سلام الله علیه) را نگاه کنید این دعای نورانی امام سجاده (سلام الله علیه) در باب ختم قرآن که وقتی انسان قرآن خواند بعد این دعای نورانی را بخواند از آن دعاها بسیار پربرکت است در دعای ختم القرآن به این صورت است که پروردگار! هنگام مرگ که فرا می رسد «تَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضَةِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ» فرشته مرگ، عزرائیل (سلام الله علیه) از پرده های غیب تجلّی می کند «وَرَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَائَا» بعضی از بزرگان از حکمای متأخر اینها عادتشان این بود روزی دو رکعت نماز یا مقداری قرآن یا ذکر و اینها را داشتند تقدیم به پیشگاه حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) می کردند که بالآخره رابطه ای باشد که وقتی حضرت آمد با آدم با وضع خوبی رفتار بکند این هم مثل جبرئیل است این فرشته عصمت است فرشته کمال است همان طوری که در ادعیه هست که نسبت به جبرئیل (سلام الله علیه) سلام می کنیم، به میکائیل (سلام الله علیه) سلام می کنیم (۱) نسبت به عزرائیل (سلام الله علیه) هم باید سلام کنیم این بزرگواران این کار را می کردند روزی مقداری عبادت حالا- یا نماز بود یا قرآن بود یا ذکر بود تقدیم به پیشگاه حضرت عزرائیل (سلام الله علیه) می کردند که بالآخره یک رابطه باشد. «تَجَلَّى مَلَكُ الْمَوْتِ لِقَبْضَةِهَا مِنْ حُجْبِ الْغُيُوبِ وَ رَمَاهَا عَنْ قَوْسِ الْمَنَائَا بِأَسِيهِمْ وَخَشَهُ الْفِرَاقِ وَ دَافَ لَهَا مِنْ دُعَايِ الْمَوْتِ كَأَسَا مَسِيئُومَةِ الْمَيْدَاقِ وَ دَنَا مِنَّا إِلَى الْآخِرَةِ رَحِيلٌ وَ انْطَلَقَ وَ صَارَتْ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِي الْأَعْنَاقِ» این عمل است که غل گردن می شود آهنگری جایی باشد و غلی درست بکنند آنها را ما خبر نداریم ممکن است آن هم باشد اما آنکه بین الرشد و قطعی است همین است اعمال به صورت غل در می آید «وَ صَارَتْ الْأَعْمَالُ قَلَائِدَ فِي الْأَعْنَاقِ وَ كَانَتْ الْقُبُورُ هِيَ الْمَأْوَى إِلَى مِيقَاتِ يَوْمِ التَّلَاقِ» (۲) بعد دعا و صلوات دیگر است. اینکه فرمود: (وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا) هزارها سر در جریان قیامت است که برای ما روشن نیست اما این مقدارش روشن است که عمل، غل گردن است آن آیه ای که در مسئله بخل فرمود کسانی که بخل می ورزند (سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) آنجا هم همین بحث گذشت این بخل، طوق لعنت می شود یک جهنم منقول است که (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) این جهنم منقول چه کسی است یا چیست یا کجاست آن را «لست أدري» ولی روایاتی هست که فرشته ها این جهنم منقول را کشان کشان می آورند (۳) جهنم غیر منقولی هم هست.

ص: ۹۱

۱- (۳۱) تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۰۰

۲- (۳۲) الصحیفه السجادیه، دعای ۴۲

۳- (۳۳) الکافی، ج ۸، ص ۳۱۲؛ الامالی (شیخ صدوق)، ص ۱۷۶

غرض این است که مسئله قیامت، اسرار قیامت، هزارها پیچ و خم دارد که ما بخشی از آنها را می فهمیم چون نه در حوزه ها این علوم بحث شده و بحث می شود نه ما آن تلاش و کوشش را کردیم که آن را نظیر حارث بن مالک ببینیم بنابراین فتوا دادن و منحصر کردن و حکم جزمی صادر کردن که این است و لا غیر این برای خود ائمه (علیهم السلام) است آن مقداری که الآن برای ما روشن است این است که عمل، غل کردن می شود اما چیزهای دیگر هم هست یا نه، آن بحث خاص خودش را دارد (وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بعد می فرماید: (هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) ما کیفر نمی دهیم مگر متن عمل را، متن عمل می شود کیفر.

تفسیر آیات ۳۴ تا ۳۹ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۱۶

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیات ۳۴ تا ۳۹ سوره سبأ

(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (۳۴) وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جِزَاءٌ مِمَّا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ يَسْتَعْجِلُونَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹))

تقسیم شبهات مشرکان در امور دین به دو قسم

ص: ۹۲

سوره مبارکه «سبأ» که در مکه نازل شد و مطالب محوری سوره مکی هم اصول دین است مشکلاتی که برخی ها درباره دین مخصوصاً درباره اصول دین داشتند گاهی به تصریح قرآن به دو قسم تقسیم می شود گاهی به تلویح قرآن به دو قسم تقسیم می شود آنجا که قرآن تصریح می کند.

بررسی شبهه علمی و عملی منکران معارف توحیدی

در سوره مبارکه «قیامت» که می فرماید اینها خیال کردند ما استخوان بدن انسان را بعد از مرگ و نرم شدن جمع نمی کنیم (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ) (۱) بعد می فرماید: (بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ) (۲) آن که مقداری از استخوان پوسیده مرده ای را از کنار گورش گرفته گفت (مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ) (۳) این گروه فکر کردند که ما انسان را بعد از مرگ نمی توانیم دوباره احیا کنیم (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ) بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ) قدرت الهی مطلق است همان خدایی که (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا) (۴) او را به صورت احسن در آورد همان

خدا می تواند ذراتش را جمع بکند دوباره انسان را که روحش موجود است و بدنش متفرق شده است احیا کند این شبهه علمی منکران. بعد فرمود اینها یک مشکل علمی دارند شبهه علمی ندارند شهوت علمی دارند آیه سوره «قیامت» این است (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أَمَماً) (۵) او مشکل علمی ندارد برای اینکه وقتی ثابت شد خدای سبحان انسان را آفرید انسانی که (لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً) را خلق کرد چیزی که هیچ سابقه نداشت را خلق کرد خب یقیناً می تواند دوباره پراکنده ها را جمع کند پس او شبهه علمی ندارد (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرَهُ أَمَماً) یعنی شهوت علمی دارد این می خواهد جلوییش باز باشد وگرنه مشکل علمی ندارد این تصریح قرآن است به اینکه منکران معارف یا لشبهه علمیه این کار را می کنند یا لشهوه عملیه.

ص: ۹۳

۱- (۱) سوره قیامت, آیه ۳

۲- (۲) سوره قیامت, آیه ۴

۳- (۳) سوره یس, آیه ۷۸

۴- (۴) سوره انسان, آیه ۱

۵- (۵) سوره قیامت, آیه ۵

در محور بحث در سوره مبارکه «سبا» هم بعد از نقل آن شبهات علمی، آن مشکل عملی و شهوت عملی را ذکر کرد فرمود مخالفان مسئله یک عده سرمایه داران مُسْرِف مُتَرَف اند اینها فکر می کنند که اگر دین داشته باشند جلوی اسراف و اتراف اینها گرفته می شود اینها نظام ارزشی را ثروت و جاه طلبی تلقی می کنند همین ثروت پرستی و اتراف در ثروت و اسراف در زندگی باعث شد که اینها منکراً با دین برخورد کنند فرمود: (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَوْمِهِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ).

معیار تصدیق و تکذیب در شبهات علمی رهبران شرک و مقلدان آنها

فتحصیل از نظر شبهه علمی، مقلدان یک حرف دارند، محققانشان به اصطلاح متبوعان و رهبران شرک هم یک حرف، مقلدانشان تصدیق و تکذیبشان وابسته به نفی و اثبات نیاکانشان است اگر چیزی را بر اساس (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ) (۱) دیدند می پذیرند و اگر چیزی را از سیره و سنت نیاکان نیافتند می گویند: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) (۲) تکذیب می کنند، پس معیار تصدیق و تکذیب مقلدان مشخص است، معیار تصدیق و تکذیب آن رهبران شرک و متبوعان هم خلط بین تکوین و تشریع است می گویند خدا بت پرستی ما را می داند (یک) قادر هم است (دو) یقیناً به این کار - معاذ الله - راضی است (سه) زیرا اگر ناراضی باشد می تواند جلوی ما را بگیرد (چهار) و چون جلوی ما را نگرفته معلوم می شود راضی است (پنج) (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَزَمْنَا مِنْ شَيْءٍ) (۳) این عصاره استدلال متبوعان شرک است آن هم خلاصه دلیل تابعان شرک. اینها شبهه های علمی بود که در موارد مختلف در سور گوناگون قرآن کریم نقل کرد و رد کرد.

ص: ۹۴

۱- (۶) سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳

۲- (۷) سوره مؤمنون، آیه ۲۴؛ سوره قصص، آیه ۳۶

۳- (۸) سوره انعام، آیه ۱۴۸

اما شهوت های عملی برای سرمایه دارها و مسرفان و مترفان است آنها می گویند معیار ارزش، ثروت است و - معاذ الله - خبری هم بعد از مرگ نیست اگر بعد از مرگ خبری باشد مثل قبل از مرگ ما مُسرفیم و مترفیم و متنعم. این در آیات فراوانی آمده چه در سوره مبارکه «کَهِف» چه در سایر سور. در اینجا به وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) می فرماید شما نگران نباش اگر مسرفین قریش، مترفین صنادید مکه خیلی به حرف شما بها نمی دهند این درباره خیلی از اُمم سابقه دارد (وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُهَا، مُسْرِفُهَا، سَرْمَايَةُ دَارَانِهَا، مُصْرَفُهَا، كَرَاهِيَةُ حَرْفِهَا، إِنَّهَا بِمَا أُرْسِلَتْمْ بِهِ كَافِرُونَ) چون نظام ارزشی شان چیز دیگر است. بعد می گفتند که (نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا) و خبری هم از عذاب الهی نیست اگر هم بعد از مرگ خبری باشد مانند قبل از مرگ ما از این نظام ارزشی برخورداریم. در سوره مبارکه «کَهِف» مشابه این آمده است آیه ۳۶ سوره مبارکه «کَهِف» این بود آن کسی که وارد باغش شد و متنعمانه زندگی می کرد گفت: (مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً) - معاذ الله - قیامت نیست بر فرض هم باشد در آن عالم هم مثل این عالم ما نزد خدا عزیزیم به دلیل اینکه ما را متنعم کرد (وَلَقَدْ رُجِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا) خب این تفکر باطل آن مترفین و مسرفین است که همان شهوت گرایی آنها زمینه برخی از شبّهات علمی را هم فراهم کرده است اینها کسانی اند که در سوره مبارکه «مریم» از نظام ارزشی اینها خبر داد آیه ۷۳ و ۷۴ سوره مبارکه «مریم» این است (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا) وقتی آیات الهی ذکر بشود اینها می گویند ما برتریم یا فقرای مرکز دینی شما، نادّی، ندی آن انجمن و محفل است ما وضعمان بهتر است مجلس ما آرایش بیشتری دارد و مزین تر است یا محفل شما (أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا).

قرآن پاسخشان را به این صورت می دهد می فرماید: (وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءً) خیلی ها را ما خاک کردیم که از نظر اثاث، اثاث همان لوازم بیت است در قبال اساس که به معنی پایه است (أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئَاءً) یعنی چشم نواز و چشم گیر، محفل عده ای که مزین باشد می گویند «أحسن رءیا» یعنی در رؤیت و چشم گیری و چشم نوازی و منظر، زیباتر از محفل دیگر است هم لوازم بیتشان احسن است هم چشم نوازی و به چشم افتادن و اینها، این را می گویند «أحسن اثاثاً و أحسن رءیاً» نظیر (أَحْسَنُ نَدِيًّا) فرمود وقتی که معارف به اینها القا می شود اینها نظام ارزشی را همان مسائل مادی و رفاه و امثال ذلک می دانند آن گاه قرآن کریم می فرماید این در حقیقت شبهه ای است که منشأ آن شهوت عملی است.

هشدار قرآن به امتحان بودن رزق و قبض و بسط آن

اگر به این معیار بخواهند اینها بسنده کنند باید بدانند که (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ) اولاً رزق به دست رازق است و لا غیر، کمی و زیادی رزق، آزمون الهی است مطلب دیگر، خدای سبحان برای همه رزقی مشخص کرده است ممکن است حالا- ظلمی در جهان اتفاق بیفتد کسی رزق دیگری را به غارت برد ولی هیچ موجودی نیست مگر اینکه در دستگاه الهی پرونده غذایی دارد (مِمَّا مِنْ دَابَّهِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) با تعبیر (عَلَى) یاد کرده است بارها این آیه بحث شد که تمام مار و عقرب عالم در دستگاه خدا روزی دارند هیچ کدام بدون روزی نیستند همه پرونده دارند چه موجود زمینی چه موجود دریایی چه موجود صحرایی (مِمَّا مِنْ دَابَّهِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا- عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا) (۱) هیچ ممکن نیست خدای سبحان برای ماری، برای عقربی سهمیه معین نکرده باشد حالا- گاهی در خود حیوانات تکالبی هست، در انسان ها تکالبی هست، غارت هایی هست در عالم طبیعت این آزمون ها هست ولی برای همه خدای سبحان روزی مشخص کرده است اما کمی و زیادی مربوط به آزمون است (إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) گاهی آزمون است، گاهی مصلحت سنجی است واقعاً برای برخی ها فقر خیلی دردآور است اگر گرفتار فقر بشوند مشکلات فراوانی پیش می آید لذا یک زندگی متوسطی خدا به آنها عطا می کند برای برخی ها غنا خطر دارد لذا یک زندگی متوسطی برای آنها فراهم می کند فرمود این گشایش یا تنگ روزی کردن به مصلحت اندیشی خداست (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ). پس اصل مطلب به دست خداست زیادای این هم نشان فخر نیست اگر هم به کسی داد آزمون الهی است در سوره مبارکه «مؤمنون» فرمود اینها خیال نکنند ما اگر فرزندان زیاد، مال زیاد به اینها دادیم (نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) (۲) این طور نیست اگر ما به یک عده مال زیاد داریم، فرزند زیاد دادیم اینها امتحان الهی است مباد اینها خیال کنند (نَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) این طور نیست.

ص: ۹۶

۱- (۹) سوره هود، آیه ۶

۲- (۱۰) سوره مؤمنون، آیه ۵۶

اینجا هم فرمود: (وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى) مال، آن صفتی نیست که انسان را به خدا نزدیک کند، فرزند آن صفت و خصلتی نیست که انسان را به خدا نزدیک کند، برخی از مفسران مثل زمخشری در کشاف از پیشینیان و سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) این «التي» را به «الجماعه» معنا کردند (۱) یعنی (وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ) این جمعیت ها، جمعیتی نیست که شما را به خدا نزدیک کند ولی اگر «التي» را برای صفت، برای خصلت بگیریم یعنی «بالصفة التي أو الخصلة التي تقرّبکم عندنا زلفی» شاید اولی باشد.

حُسن فاعلی و فعلی سبب تقرّب الهی و ورود به بهشت

تنها عاملی که انسان را به خدا نزدیک می کند دو عنصر محوری است: یکی حُسن فاعلی یعنی عقیده خوب داشتن، یکی هم حُسن فعلی یعنی عمل صالح داشتن؛ کسی که عقیده خوب ندارد مؤمن نیست یا مؤمن است ولی عمل صالحی ندارد به خدا نزدیک نخواهد شد (إِلَّا مَنْ آمَنَ) (یک) که حُسن فاعلی است یعنی مؤمن باشد (وَعَمِلَ صَالِحاً) حُسن فعلی است یعنی کار خوب بکند. معمولاً ملاحظه فرمودید برای ورود در جهنم یک شیء کافی است و آن گناه است چه شخص مسلمان باشد چه نباشد ولی برای ورود در بهشت دو چیز لازم است یکی معتقد و موحد و مسلمان و مؤمن بودن، دوم عمل صالح داشتن؛ لذا برای ابتلا و گرفتاری به جهنم فقط گناه معیار است برای ورود به بهشت، اعتقاد سالم از یک نظر، عمل صالح از نظر دیگر لازم است (إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ).

ص: ۹۷

تبیین فرق میان «جزاء الضعف» با «جزاء المثل» و مقصود از آن در آیه

این (جَزَاءُ الضَّعْفِ) را گفتند اشاره به حسنه است (۱). برای اینکه سیئه (جَزَاءُ الضَّعْفِ) ندارد سیئه (جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٍ مِثْلُهَا) (۲) اما این حسنه است که (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) (۳) یک بخش، (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۴) بخش دیگر، اگر کسی حسنه انجام بدهد هفتصد برابر یا هزار و چهارصد برابر، مطابق آیه سوره مبارکه «بقره» (۵) پس (جَزَاءُ الضَّعْفِ) در فرهنگ قرآن برای حسنه است، سیئه جزاء الضعف ندارد جزاء المثل دارد. این یک بیان، بیان دیگر آن است که چون بحث در اموال و اولاد داشتن است (جَزَاءُ الضَّعْفِ) را در همین زمینه بیان فرمود، فرمود: (وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا) که درباره همین گروهی که از مال و فرزند برخوردارند اینها اگر مؤمن باشند و عمل صالح داشته باشند (جَزَاءُ الضَّعْفِ) دارند این ناظر به آن سرمایه ای است که آن سرمایه دار تلاش و کوشش کرد از راه حلال تولید کرد (یک) در راه حلال صرف کرد (دو) خب این دو ثواب دارد اگر (جَزَاءُ الضَّعْفِ) دارد نه برای آن است که (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) این برای اینکه دو کار کرد دو ثواب دارد منتها هر کدامش ده تا، این ناظر به آن نیست که چون هر یک عمل خیری چند برابر ثواب دارد (جَزَاءُ الضَّعْفِ) به آن معنا تفسیر بشود چون درباره افراد متمکنی است که به حُسن فعلی و فاعلی رسیدند خب اگر متمکنانی دارای حُسن فعلی و فاعلی باشند اینها چون مؤمن اند در راه حلال تلاش و کوشش می کنند این یک حسنه، در راه حلال صرف می کنند، حسنه دیگر چون دو حسنه دارند جزایشان هم مضاعف است (فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا) در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) است که کسی خواست طعنی بزند به افراد متمکن، امام (سلام الله علیه) می فرماید نه این کار را نکنید اگر کسی زحمت کشید از راه حلال مال فراهم کرد و در راه حلال هم آن را صرف کرد این دو حسنه دارد جزای او هم مضاعف است (۶) (فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا) و تنها این چنین نیست که دو بار به اینها جزاء بدهند یا دو برابر جزاء بدهند برای اینکه جزای اینها مستمر و غیر منقطع است برای اینکه (وَهُمْ فِي الْغُرَفَاتِ آمِنُونَ) که به صورت صفت مشبیه است نه اسم فاعل، گرچه به وزن اسم فاعل است ولی صفت مشبیه است اینها در غرفه های الهی در نهایت امن، ثابت اند نه به نحو اسم فاعل که معنای حدوثی داشته باشد.

ص: ۹۸

۱- (۱۲) مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۱۵، التفسیر الکبیر، ج ۲۵، ص ۲۰۹

۲- (۱۳) سوره شوری، آیه ۴۰

۳- (۱۴) سوره نمل، آیه ۸۹، سوره قصص، آیه ۸۴

۴- (۱۵) سوره انعام، آیه ۱۶۰

۵- (۱۶) سوره بقره، آیه ۲۶۱

۶- (۱۷) رک: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۳

پرسش؟ پاسخ: خب برای اینکه آن شخص همین را خیال کرده نظام ارزشی است اگر کسی مؤمن باشد و عمل صالح داشته باشد مطابق همین آیه ای که در پیش داریم (وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) در راه تولید صرف می کند اصلاً نمی گذارد انباشته بشود این مثل یک نهر روان است.

بیان امام سجاد (علیه السلام) و منشأ قرآنی آن در صرف خیریه اموال و جایگزینی آن

یک بیان نورانی امام (سلام الله علیه) دارد از همین آیه گرفته شده فرمود: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ» (۱) فرمود انسان سرمایه دار مثل کسی است که یک نهر روانی دارد این باید بداند که اگر مقداری از مالش را در راه خدا صرف بکند این نظیر آن نیست که سنگی که در جایی مستقر است این سنگ را اگر از اینجا بکُنی جایش خالی است مدت ها باید صبر بشود بارانی بیاید تا آنجا پر بشود این طور نیست اگر کسی سنگی را، کلوخی را در بیابان از یک زمین بکند که جایش خالی می شود مدت ها طول می کشد تا آن جا پر بشود ولی اگر یک سطل آب از نهر روان بگیرد این طور نیست که مدت ها صبر بکند تا جایش پر بشود همان لحظه جایش پر می شود می فرماید: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ» اگر کسی باور کرد که صدقه دادن یا انجام وظیفه در راه خدا کار خیر انجام دادن همان لحظه خدا جایش را پر می کند این دستش در جود و بخشش باز است برای اینکه کم نمی آورد اگر از یک نهر آبی یک سطل آب بگیرند همان لحظه جایش پر بشود دیگر جای نگرانی نیست منتها ممکن است انسان بعدها بفهمد. این تعبیر لطیف قرآنی که فرمود: (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) نه «إِنَّ بَعْدَ الْعُسْرِ يُسْرًا» که قبلاً هم اشاره شد همین است آنکه در سوره «طلاق» دارد که (سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا) (۲) آن ناظر به مقام کشف است یعنی بعدها روشن می شود ولی در حقیقت در درون هر سختی، آسانی نهفته است نه «إِنَّ بَعْدَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. (۳) این هم قبلاً گذشت که این (العُسْر) با الف و لام است و تکرار شده «يُسْرًا» بی الف و لام است و تکرار شده، این «يُسْرًا» ها نکره است دومی غیر از اولی است آن «عُسْر» ها معرفه است دومی عین اولی است یعنی یک عُسْر، دو يُسْر در درونش است (۴) منتها ما حالا یا باور نکردیم یا سخرتمان است این را تحمل کنیم.

ص: ۹۹

۱- (۱۸) نهج البلاغه، حکمت ۱۳۸

۲- (۱۹) سوره طلاق، آیه ۷

۳- (۲۰) سوره انشراح، آیات ۵ و ۶

۴- (۲۱) الکشاف، ج ۴، ص ۷۷۱

نوع نگرش به اموال، سبب فخر یا اهانت به انسان بودن آن

فرمود: «مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلْفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ» خب چنین چیزی اگر باشد که این فخر است اینکه عیب نیست این نعمت الهی است (وَمَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ) (۱) اما آن که حرفش این است که (نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا) یا (هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِعًا) این همان بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) است در نهج البلاغه که فرمود اگر کسی این طور فکر می کند باید بداند که ذات اقدس الهی او را تحقیر کرده. (۲)

داوود و سلیمان (سلام الله علیهما) دو نمونه برخوردار از امکانات مادی

حضرت داوود و سلیمان (سلام الله علیهما) برای یکی از آنها (أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ) (۳) است و برای یکی (وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ) (۴) است. فرمود ما برای داوود یک کارخانه ذوب آهن دادیم آن هم سرانگشت و پنجه های او، این لازم نبود که کوره درست بکند آهن را ذوب کند (وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ) نه «علمناه» این علم نیست که آدم برود درس بخواند که چگونه می شود آهن را با دست نرم بکند آن جریان زره بافی خب علم است آدم می رود درس می خواند می فهمد چطوری زره بیافد مثل بلوز و ژاکت بافی است؛ لذا در آنجا به تعلیم یاد کرد (وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَهُ لَبُوسٍ لَّكُمْ لَتُخَصِّنَّكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ) (۵) اما اینکه چطور آدم آهن را نرم بکند این با درس حاصل نمی شود این به قداست روح وابسته است که یا معجزه پیامبر است یا کرامت ولی است (وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ) در جریان ذوب کردن و آب کردن مس هم همین طور است یک وقت آدم می رود درس می خواند مس را آب می کند خب این علم است یک وقت با سرانگشتش یا با اراده اش این مس جامد سرسخت را مثل آب، روان می کند همین که اراده کرد این راه می افتد فرمود: (وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ) این چشمه مس را ما مثل چشمه آب برای او روان کردیم این دیگر با درس و بحث حاصل نمی شود. این همه نعمت را اینها داشتند حضرت داوود با همان زنبیل بافی داشتند ارتزاق می کردند پس داشتن نعمت و صرف نعمت در راه صحیح و حل مشکلات مردم این تحقیر الهی نیست بیانات حضرت امیر راجع به این نیست اگر کسی همین را داشته باشد بگوید: (نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا) این همان است که «حقّره الله».

ص: ۱۰۰

۱- (۲۲) سوره نحل، آیه ۵۳

۲- (۲۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰؛ «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهَانَ غَيْرَهُ حَيْثُ بَسَطَ الدُّنْيَا لَهُ»

۳- (۲۴) سوره سبأ، آیه ۱۰

۴- (۲۵) سوره سبأ، آیه ۱۲

۵- (۲۶) سوره انبیاء، آیه ۸۰

در این قسمت فرمود: (وَالَّذِينَ يَشْعُرُونَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ) برخی ها می کوشند که جلوی پیشرفت دین را بگیرند، جلوی پیشرفت آیات الهی را بگیرند، جلوی پیشرفت وحی و نبوت را بگیرند این مضمون در آیات قبلی هم گذشت چه تعبیر باب افعال چه تعبیر باب مفاعله هم (مُعَاجِزِينَ) (۱) آمده است هم (مُعَاجِزِينَ) آمده است اینها چون قبلاً بحثش مبسوطاً گذشت دیگر اینجا بحث تفصیلی ندارد شما ببینید زمخشری اصلاً در زمینه این آیه هیچ سخنی نمی گوید چون قبلاً این آیه را در جای دیگر معنا کردند در سوره مبارکه «حج» مشابه این آمده است در سوره مبارکه «نحل» مشابه این آمده است در سوره «نحل» آیه ۴۶ این است (أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي ثَقُلِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ) اینها نمی توانند ما را عاجز کنند یعنی کاری نکنند که قدرت ما عقب بماند و قدرت اینها جلو، این تعبیر (وَمَا نَحْنُ بِمَسْرِ بُوْقِينَ) (۲) همین است در سوره مبارکه «واقع» [و سوره مبارکه «معارج»] فرمود ما هرگز عقب نمی افتیم که کسی جلو بزند ما بشویم مسبوق آنها بشوند سابق این طور نیست در جریان مرگ، در جریان مرض، در جریان های دیگر (وَمَا نَحْنُ بِمَسْرِ بُوْقِينَ) ما همیشه سابقیم در سوره «نحل» فرمود: (هُمْ بِمُعْجِزِينَ)، ما همیشه قادریم هیچ کسی نمی تواند جلوی دین را بگیرد معجز ما باشد یعنی ما را عاجز کند، معجز ما باشد با ما درگیر بشود ما را عاجز کند در سوره مبارکه «حج» هم مشابه این آمده است که اینها نمی توانند معجز ما باشند که ما عاجز بمانیم و آنها جلو بزنند آیه ۵۱ سوره مبارکه «حج» این است (وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ) یعنی در حالی که می خواهند ما را به عجز در بیاورند (أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ).

ص: ۱۰۱

۱- (۲۷) سوره هود، آیه ۲۰؛ سوره نور، آیه ۵۷

۲- (۲۸) سوره واقع، آیه ۶۰؛ سوره معارج، آیه ۴۱

مطلب دیگر بخش پایانی این بحث امروز است که فرمود اگر فیضی که ما به آنها دادیم در راه خیر صرف کنند خدای سبحان جبران می کند در آیه محل بحث فرمود آنچه ما به اینها دادیم اگر در راه خیر صرف بکنند پاداش مضاعف دارند (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ) از بت ها کاری ساخته نیست از شما هم کاری ساخته نیست سعه و ضیق رزق به دست دیگری است (وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ) اگر چیزی را در راه خدا انفاق کردید خدای سبحان فوراً جایش را پر می کند.

«خیرالرازقین» بودن خدا دلیل سزاوار معبود بودن او

او (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است برای اینکه می داند به چه کسی چه چیزی بدهد چقدر بدهد، چه وقت بدهد، چطور بدهد و با چه حالتی بدهد همه کمالات را چون داراست می شود خیرالرازقین دیگری یا ندارد یا اگر دارد بخیل است یا اگر بخیل نباشد نمی داند چقدر بدهد، چه وقت بدهد، چگونه بدهد اما او (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است بالقول المطلق، چون (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) است بالقول المطلق باید او معبود باشد از دیگران کاری ساخته نیست. در بحث های قبلی برای اثبات توحید آنجا روشن شد که برخی از کمالات را ذات اقدس الهی هم به خود اسناد می دهد هم به دیگری مثل (أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ)، (۱) (خَيْرُ الرَّازِقِينَ)، (خَيْرُ الْفَاضِلِينَ)، (۲) (خَيْرُ الْحَاكِمِينَ)، (۳) (أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ) (۴) و مانند آن، بعد برای اثبات توحید همه اینها را یکجا به خدا اسناد می دهد و از غیر خدا نفی می کند درباره عزّت این طور است یک جا می فرماید: (وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ) (۵) بعد می فرماید: (فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا) (۶) این برای آن است که اگر عزّت را به پیامبر و مؤمنین اسناد دادند این یا بالعرض است یا بالتبع است یا بالمجاز بر اساس دیدهای سه گانه توحیدی، بالأخره بالحقیقه و الذات برای خداست در جریان قوه هم اگر فرمود: (وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ)، (۷) (يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ)، (۸) (خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ) (۹) اما در سوره «بقره» فرمود (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا) (۱۰) پس هیچ کمالی در قرآن کریم به غیر خدا اسناد داده نشد مگر اینکه در یک آیه دیگر آن کمال بالقول المطلق و بالانحصار به خدا اسناد داده شد.

ص: ۱۰۲

۱- (۲۹) سوره مؤنون، آیه ۱۴

۲- (۳۰) سوره انعام، آیه ۵۷

۳- (۳۱) اعراف/سوره ۷، آیه ۱۰۹

۴- (۳۲) سوره هود، آیه ۴۵

۵- (۳۳) سوره منافقون، آیه ۸

۶- (۳۴) سوره نساء، آیه ۱۳۹

۷- (۳۵) سوره انفال، آیه ۶۰

۸- (۳۶) سوره مریم، آیه ۱۲

۹- (۳۷) سورة بقره, آيات ۶۳ و ۹۳; سورة اعراف, آيه ۱۷۱

۱۰- (۳۸) سورة بقره, آيه ۱۶۵

رازق مطلق بودن خدا و مجاری رزق بودن دیگران

این تفسیر آیه به آیه نشان می دهد که اگر دیگران سهمی از رزق دارند کسی که رازق فرزند است، سیدی که رازق عبد است، مالکی که به حسب ظاهر رازق کارگران و کارمندان است اینها مجاری رزق الهی اند و گرنه مطابق سوره مبارکه «ذاریات» که با الف و لام آوردن روی خبر و ضمیر فصل آوردن، جمله را منحصرأ بیان می کند تنها رازق خداست که (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ) (۱) این (هُوَ) با الف و لام روی خبر، مفید حصر است که (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ) پس اگر (خَيْرُ الرَّازِقِينَ) گفته شد، مطلب دیگر است.

تبیین دلیل قابل توسعه بودن مواقف و مشاعر در حج

اما درباره جریان مواقف حج و مشعر و منا بعضی آقایان زحمت کشیدند سعی شان مشکور باشد ولی این بحث را باید ادامه داد و آن این است که در شریعت، بعضی از امور حدّ خاص دارد کم و زیادبردار نیست نظیر کُر که حدّ مخصوص دارد کم و زیادبردار نیست، نظیر حدّ مسافت که هشت فرسخ است کم و زیادبردار نیست، نظیر دماء ثلاث که حکمش مشخص است کم و زیادبردار نیست حدّی برای آن مشخص شده است. اما بعضی از امور تابع قراردادهای عُرف و سعه و ضیق عرف اند اگر در حائر حسینی (سلام الله علیه) مسافر مخیر بین قصر و اتمام نماز شد و حائر توسعه پیدا کرد این تخییر همچنان هست اگر در مسجد کوفه مسافر مخیر بین قصر و اتمام است آن مسجد توسعه پیدا کرد تخییر هم همچنان هست، اگر مسجدالنبی تخییر است، اگر مسجدالحرام تخییر است اگر این گونه از مساجد توسعه پیدا کردند تخییر هست در جریان بلدین یعنی مکه و مدینه که مسافر مخیر بین قصر و اتمام است برخی ها نظرشان این است که خصوص مسجدین است ولی حق این است که در بلدین مسافر مخیر است بین قصد و اتمام، برخی از بزرگان ممکن است نظرشان این باشد که همان مکه اصلی و مدینه اصلی ولی عند التحقيق، مدینه فعلی، مکه فعلی که توسعه پیدا کرده است مکلف، مخیر بین قصر و اتمام است در موارد دیگر هم این چنین است. بعضی از موارد است که وقتی توسعه پیدا کرد حکم هم توسعه پیدا می کند. بعضی از موارد است که الا و لابد توسعه پذیر نیست خب جریان کُر که نمی شود کم و زیاد کرد، جریان مسافت سفر را نمی شود کم و زیاد کرد آن حدّش مشخص شده است اما در جریان مسجدالنبی، مسجدالحرام، مسجد کوفه، حائر حسینی (سلام الله علیه) این با قراردادهای عرفی عوض می شود. در این آیه معروف از زمان حضرت ابراهیم تاکنون دو اعلان عمومی شد (وَأَذِّنْ) در درجه اول برای حضرت ابراهیم است بعد برای وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فرمود تو اعلام بکن تا همه مردم بیایند آن استطاعتی که دارد (لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ) (۲) هم برای وجوب است هم استطاعت خاص را دارد فرمود اصلاً مکه برای مردم پابرنه است برای سرمایه دار نیست (وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا) رجال یعنی پیاده ها بیایند (وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ) آن کسی که یک حمار لاغر دارد، شتر لاغر دارد، اسب لاغر دارد، استر لاغر دارد (يَأْتِيَنَّ مِنْ كُلِّ فِجٍّ عَمِيقٍ) (۳) از فِج عمیق بیاید اصلاً مکه چنین جایی است صدا هم از مکه برمی خیزد وجود مبارک حضرت وقتی مکه را فتح کرد صدا از آنجا برخاست و عالمی شد وجود مبارک حضرت حَجَّت (سلام الله علیه) وقتی ظهور می کند به همین دیوار کعبه تکیه می دهد می فرماید: «انا بقیه الله» (۴) صدا از آنجا باید برخیزد فرمود اصل مکه برای فقر است حالا چهارتا غنی هم می روند حسابش دیگر است (يَأْتُوكَ رِجَالًا) این پابرنه ها بیایند (وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ) خب آن که اتومبیل خوب دارد یا اسب خوب دارد یا شتر خوب دارد او هم به تبع اینها می آید بر او واجب است بیاید ولی حج را اینها اداره می کنند آن وقت شما از میقات تا آخر، از آخر تا میقات بگو جا نیست!

حدّ اقل الآن ده میلیون این ندا را باید جواب بدهند و می دهند، میقات که آن طور بسته است جا نیست، مسعا جا نیست، مرما جا نیست، مذبح جا نیست، جا نیست، اینکه نظیر کُر؛ وجب نزدند که این طور باشد مسجد الحرام توسعه پیدا کرده هر کسی مخیر بین قصر و اتمام است با این وسعت، مسجد النبی این طور است، حائر حسینی این طور است، اگر چیزی وجب بندی شد در مشعر یا ما چنین دلیلی داشتیم که الا ولابد باید این طور باشد خب آن را ممکن است نوبت باشد یا بگوید عندالاضطرار حکم خاصّ خودش را دارد ولی اساس حج بر این است که مردم بیایند، مردمی باشد، در همه رشته ها همین طور است نه مربوط به فقه، بگوید من هستم و این روایت الا- ولابد این نیست، آیات قرآن «یفسّر بعضه بعضا»، (۵) روایات «یفسّر بعضه بعضا»، اصل یفسّر الفرع، فرع یبین الأصل. فرمود اصل مکه برای مردم پابرهنه است اصل مکه برای فقر است حالا چهار تا غنی هم به دنبالشان راه می افتند می روند شما مکه را اداره کن که اگر یک وقت نتوانستند بروند یا نخواستند بروند بر حاکم اسلامی واجب است همین فقرا را راه اندازی کند نه اغنیا را راه اندازی کند جریان کربلا هم همین طور است حالا بعضی ها که فتوا به وجوب دادند حالا اگر کسی نتوانست کربلا برود یا نخواست کربلا برود بر حکومت اسلامی واجب است یک عده را کربلایی کند اینها شرف ما هستند، اینها عزّت ما هستند، اینها عنصر اصلی دین ما هستند فرمود حالا نمی گوئیم سرمایه داران نروند ولی حج برای اینها نیست حج برای مردم پابرهنه است (يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) اینها هستند که بالأخره وقتی قیام کردند ان شاء الله آل سعود را هدایت می کنند بنابراین فکر بیشتری بفرمایید سعی شما مشکور باشد.

ص: ۱۰۳

۱- (۳۹) سوره ذاریات، آیه ۵۸

۲- (۴۰) سوره آل عمران، آیه ۹۷

۳- (۴۱) سوره حج، آیه ۲۷

۴- (۴۲) کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱

۵- (۴۳) الکشاف، ج ۲، ص ۴۳۰

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیات ۴۰ تا ۴۴ سوره سبأ

(وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهُولَاءُ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (۴۲) وَإِذَا تُلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ (۴۳) وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴))

اخبار قرآن از اجتماع مشرکان و معبودهای آنان در قیامت

بعد از اینکه در این سوره مبارکه «سبأ» که در مکه نازل شد اصول دین را تبیین فرمود و مشکل اصلی مشرکان را هم درباره اصول دین بیان کرد، فرمود در قیامت عابد و معبود، همه را ما جمع می کنیم چه آنها که فرشته ها را عبادت می کردند چه آنها که قدیسین بشر را عبادت می کردند، چه آنها که بت ها را عبادت می کردند همه را جمع می کنیم.

سؤال از فرشتگان و پاسخ مؤدبانه آنان در پذیرش عبادت مشرکان

بعد وقتی محکمه تشکیل شد از فرشته ها سؤال می کنیم که اینها شما را عبادت می کردند یا نه، فرشته ها در کمال ادب اولاً تسبیح و تنزیه دارند می گویند: (سُبْحَانَكَ) بعد اصلاً عبادت آنها نسبت به خود را مطرح نمی کنند که آنها نسبت به ما عابد بودند و ما معبود آنها بودیم اصلاً ذکر نمی کنند فقط می گویند اینها جن را عبادت می کردند اکثری شان به جن مؤمن بودند و هرگز ما به این کار راضی نبودیم؛ لکن تصریح نمی کنند که آنها ما را عبادت کردند و ما راضی نبودیم این توحید در ولایت نشان می دهد که بین اینها و غیر خدا هیچ رابطه ای نبود. در آیه چهل فرمود: (وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا) یعنی مشرکانی که عابدند و معبودهای آنها هر که هست همه اینها را در قیامت خدا جمع می کند (ثُمَّ يَقُولُ) این قولش سؤال است (ثُمَّ يَقُولُ) خدای سبحان که حاشر همه است به ملائکه می فرماید آیا این بت پرست ها شما را عبادت می کردند (أَهُولَاءُ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ) خب عده ای ملائکه را عبادت می کردند.

ص: ۱۰۴

توبیخی بودن نوع سؤال از فرشتگان

این سؤال، سؤال استعطایی نیست سؤال استفهامی نیست، سؤال توبیخی و استیضاحی است اینکه می گویند فلان شخص زیر سؤال رفت یعنی سؤال استعتابی، تعبیر، توبیخ و مانند آن. سؤال استعطایی مثل (وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ) (۱) یک سؤال محمود و ممدوحی است که انسان از خدا عطا طلب بکند (وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ) سؤال استفهامی هم چیز خوبی است و مأمور است

فرمود: (فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (۲) که انسان از عالمی مطلبی را سؤال کند پس سؤال استعطا خوب است از خدای سبحان چیزی را خواستن خوب است از عالمان دین چیزی را برای یاد گرفتن، سؤال کردن خوب است از متخصصان و عالمان هر رشته ای انسان چیزی را یاد بگیرد خوب است این دو قسم سؤال از بحث بیرون است. قسم سوم سؤال، سؤال توییحی است اینکه فرمود: (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) (۳) اینها را بازداشت کنید اینها زیر سؤال اند یعنی سؤال توییحی (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (۴) یعنی سؤال توییحی یا (ثُمَّ لَنَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (۵) یعنی سؤال توییحی نه سؤال استعطایی یا سؤال استفهامی. در آن روز از فرشته ها سؤال می کنند منتها این سؤال توییحی و تعبیری گرچه به حسب ظاهر متوجه فرشته ها (علیهم السلام) است لکن به تعبیر افرادی مثل زمخشری در کشاف و دیگران می گویند از باب «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» است. (۶)

ص: ۱۰۵

-
- ۱- (۱) نساء/سوره ۴، آیه ۳۲
 - ۲- (۲) نحل/سوره ۱۶، آیه ۴۳
 - ۳- (۳) صافات/سوره ۳۷، آیه ۲۴
 - ۴- (۴) اعراف/سوره ۷، آیه ۶
 - ۵- (۵) تکوین/سوره ۱۰۲، آیه ۸
 - ۶- (۶) الکشاف، ج ۳، ص ۵۸۷؛ زبدهالتفاسیر، ج ۵، ص ۴۴۹

در بیانات المیزان هم مشابه این آمده که در حقیقت سرزنش بت پرست هاست نه اعتراض به ملائکه؛^(۱) وقتی به ملائکه می گویند آیا اینها شما را عبادت می کردند یعنی چرا شما را عبادت می کردند. (ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ) آیا شما راضی بودید که شما را عبادت کنند یعنی شما راضی نبودید ولی این بت پرست ها چرا شما را عبادت کردند پس سؤال استعطایی نیست (یک) سؤال استفهامی نیست (دو) سؤال توییخی است (سه) لکن بالکنایه است از باب «ایاک أعنی واسمعی یا جاره» (چهار) این اعتراض در حقیقت به بت پرست هاست.

تبیین و نقد مشکل بت پرستان در دو بخش اندیشه و انگیزه

قبلاً هم ملاحظه فرمودید بت پرست ها دو کار داشتند یکی مربوط به اندیشه شان بود یکی مربوط به انگیزه؛^(۲) اندیشه مقلدان که تحقیق و برهان و استدلال در آن نبود آنها معیار تصدیق و تکذیبشان کار نیاکانشان بود کاری را که نیاکانشان می پذیرفتند اینها قبول داشتند می گفتند: (إِنَّا وَحَدَّثَنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّه) (۲) کاری را که نیاکانشان نمی پذیرفتند می گفتند: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ) (۳) پس معیار تصدیق و تکذیب اینها، قبول و نکول اجداد اینها بود. متبوعان اینها به اصطلاح، اهل نظر بت پرست ها وقتی خواستند بت پرستی شان را توجیه کنند می گفتند این کار ما مرضی خداست (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ) (۴) این کار را خدا می داند چون (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) (۵) است این کار مرضی خداست، چرا؟ برای اینکه او می داند (یک) قادر مطلق است (دو) اگر بد بود جلوی ما را می گرفت (سه) چون جلوی ما را نگرفت معلوم می شود مرضی است (چهار) این خلط تکوین و تشریع است پس متبوع های آنها خلط تکوین و تشریع داشتند، تابعان آنها خلط تحقیق و تقلید داشتند که خیال می کردند تقلید، تحقیق است. در قرآن کریم نیامده که اینها استدلال کنند که خدا این کار را به فرشته ها تفویض کرده است به تفویض معتقد بودند ولی تعلیلشان به همان خلط تکوین و تشریع است بین این دو مطلب فرق عمیق است ممکن است به تفویض معتقد بودند اما تعلیلشان به آن خلط بین تکوین و تشریع است. در بخش انگیزه گاهی می گفتند: (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) (۶) گاهی می گفتند: (هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۷) این (هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) به همان (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) برمی گردد برای اینکه شفاعت، وسیله تقرب است ما اینها را عبادت می کنیم به این انگیزه که ما را به خدا نزدیک کنند یکی از راه های نزدیک کردن هم همین راه شفاعت است این حرف های باطل مشرکان و بت پرستان تابع و متبوع بود.

ص: ۱۰۶

۱- (۷) المیزان، ج ۱۶، ص ۳۸۵

۲- (۸) سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳

۳- (۹) قصص/سوره ۲۸، آیه ۲۴

۴- (۱۰) انعام/سوره ۶، آیه ۱۴۸

۵- (۱۱) بقره/سوره ۲، آیه ۲۹

۶- (۱۲) زمر/سوره ۳۹، آیه ۳

۷- (۱۳) یونس/سوره ۱۰، آیه ۱۸

در آن روز ذات اقدس الهی اینها را مستقیماً در این بخش خطاب نمی کند در این بخش به ملائکه که معبود اینها هستند خطاب می کند و سؤال هم سؤال استعجابی و توبیخ و تعییر است منتها به حسب ظاهر، سؤال متوجه ملائکه است ولی در حقیقت اعتراض به عابدان است. مشابه همان مطلبی که در سوره مبارکه «مائده» گذشت و سیدنا الاستاد هم به آن اشاره فرمودند. (۱) در سوره مبارکه «مائده» فرمود: (وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ) خب یقیناً عیسای مسیح چنین حرفی نزد لکن عده ای که عیسای مسیح (سلام الله علیه) را عبادت کردند مبتلا به تثلیث شدند که قرآن از این به کفر یاد می کند نه شرک (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ) حضرت مسیح را ثالث ثلاثه تلقی می کردند که از نظر قرآن کافرنند و نه مشرک، گرچه شرک به معنای عام درباره اینها صادق است در قیامت ذات اقدس الهی در حضور همه به حضرت مسیح خطاب می کند (ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ) پاسخی که مسیح (سلام الله علیه) به ذات اقدس الهی در برابر این سؤال اعتراض آمیز می دهد شبیه همان پاسخی است که فرشته ها در برابر سؤال اعتراض آمیز خدا می دهند. فرشته ها در آیه محل بحث سوره مبارکه «سبا» وقتی که خدای سبحان فرمود آنها شما را عبادت می کردند عرض کردند (سُبْحَانَكَ) تو منزّه از آن هستی که شریک داشته باشی، تو مبرا از آن هستی که کسی غیر تو را بخواهد مثل تو معبود بداند اینجا هم وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) عرض کرد (سُبْحَانَكَ) تو منزّه از آن هستی که شریک داشته باشی معبود دیگری در کنار شما معبود باشد (سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ) من چنین حقی نداشتم که مردم را به خودم دعوت کنم (إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ) اگر من چنین سخنی گفته بودم شما قطعاً آگاه بودید برای اینکه (تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ) آنکه مأموریت یافتم به مردم ابلاغ کردم این است که گفتم: (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ) که الله هم ربّ من است هم ربّ شما، من هم الله را عبادت می کنم شما هم الله را عبادت کنید ما هرگز مردم را به خودمان دعوت نکردیم مردم را به معبودی دعوت کردیم که خودمان هم عبد او هستیم (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) منتها لسان آن سؤال و جواب طوری است که وجود مبارک مسیح (سلام الله علیه) در قیامت برای اینها طلب مغفرت می کند عرض می کند پروردگارا (إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). (۲)

نبرد نام گناه هنگام پاسخ، دال بر کرامت و ادب فرشتگان

اما در آیات محلّ بحث سوره مبارکه «سبأ» بعد از اینکه خدای سبحان فرمود: (أَهْوَلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ) فرشته ها عرض کردند (سُبْحَانَكَ) تو منزّه از آن هستی که شریک داشته باشی، اصلاً نام این مطلب را نمی برند که ما به اینها نگفتیم، ما به کار اینها راضی نبودیم اصلاً این نام را نمی برند نام عبادت را نمی برند.

اشاره قرآن به کرامت حضرت یوسف (سلام الله علیه) در مجلس معارفه با پدر و برادران

در بحث سوره مبارکه «یوسف» هم گذشت که کسانی که مظهر تامّ کرامت و بزرگواری خدا سبحان اند اگر کسی نسبت به آنها بد کرد اصلاً نام آن بدی را نمی برند در جریان حضرت یوسف (سلام الله علیه) خب یوسف (سلام الله علیه) مشکلات فراوانی داشت مهم ترین مشکلش همان به چاه انداختن او بود وقتی او را به چاه انداختند بعد عده ای به عنوان غلام او را خرید و فروش کردند بعد رفت خدمتگزار گروهی شد و امثال ذلک بعد به زندان افتاد، تمام مشکلاتشان بر اثر همان انداختن به چاه بود اما وقتی وجود مبارک یعقوب و فرزندان او همه آمدند در مصر و معارفه حاصل شد، وجود مبارک یوسف می گوید خدایی که به من احسان کرد که مرا از زندان آزاد کرد (۱) اصلاً اسم چاه را نمی برد خب این معنی بزرگی است خب شما که زندان افتادنتان نتیجه تلخ آن چاه افتادنتان است بالأخره باید از آن اصل شروع کنید این برای اینکه برادران خجالت نکشند اصلاً نام چاه را نمی برد این معنی بزرگی است، اگر کسی مظهر کرامت الهی شد هنگام عفو، کریمانه برخورد می کند اصلاً نام گناه را نمی برد.

ص: ۱۰۸

پرسش: تلویحاً به برادرانش فرمود که شما مرا در چاه انداختید.

پاسخ: تلویحاً هم نفرمود، تصریحاً هم نفرمود آنها فهمیدند، گفتند: (أَئِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي) (۱) دیگر مطلب روشن شد، گفتند تو یوسفی فرمود بله من یوسفم این هم برادر من است اما دیگر در حضور یعقوب بگوید خدا مرا از چاه آزاد کرد نیست خب همه می دانند که اینها به چاه انداختند.

پرسش: قبل از (أَئِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ)، (هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ) (۲) را داشت.

پاسخ: چون آنها گفتند این دزد است مثل برادرش، (۳) در اینجا لازم بود دفاعی بکند دیگر اسم چاه را نبرد نگفت من یوسفم، گفتند این برادری دارد و این برادرش هم سارق بود این هم مثل همان است این دیگر نگفت من باخبرم، دیگر نگفت من یوسفم، اینجا هم باز صحبت چاه نیست برای اینکه اینها نمی دانند که این یوسف است تا بفهمند این جریان چاه را می داند آنجا هم نه تصریح نه تلویح از چاه سخنی به میان نیامده این نشانه کرامت الهی است که در مظاهر او هم ظهور کرده اینجا هم فرشتگان ادب را رعایت می کنند اصلاً نمی گویند یک عده ما را عبادت کردند ما به اینها گفتیم نکنید، ما به کار اینها راضی نبودیم اصلاً اینها مطرح نیست این نهایت ادب است.

تشابه اهل بیت (علیهم السلام) با فرشتگان در کرامت

اگر می بینید در سوره «انبیاء» از اینها به عنوان کرام یاد می کند همین است فرمود: (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ۚ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (۴) همین وصفی که در سوره «انبیاء» برای ملائکه (علیهم السلام) ذکر شد در زیارت «جامعه» برای اهل بیت (علیهم السلام) هم ذکر شده در زیارت «جامعه» در وصف اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که «عِبَادَهُ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (۵) همین طور است این معنای کرامت است فرمود وقتی خدای سبحان چنین سؤالی کرد آنها عرض می کنند: (سُبْحَانَكَ) در جریان (أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ) (۶) آنجا هم وقتی خدای سبحان با اینها مطلب را در میان می گذارد عرض می کند: (سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا) (۷) اینها مظهر ادب الهی اند.

ص: ۱۰۹

۱- (۱۷) یوسف/سوره ۱۲، آیه ۹۰

۲- (۱۸) یوسف/سوره ۱۲، آیه ۸۹

۳- (۱۹) یوسف/سوره ۱۲، آیه ۷۷

۴- (۲۰) سوره انبیاء، آیات ۲۶ و ۲۷

۵- (۲۱) من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۰

۶- (۲۲) بقره/سوره ۲، آیه ۳۰

۷- (۲۳) بقره/سوره ۲، آیه ۳۲

پاسخ فرشتگان به عدم ارتباط با مشرکان و عبادت آنها در برابر آجنه

(قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ) تنها کسی که ولایت ما را به عهده دارد ما سرسپرده او هستیم تویی یعنی کلاً رابطه ما با غیر تو قطع است (أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ) اینها هیچ ارتباطی با ما نداشتند اینها با جن رابطه دارند حالا چون جن را مبدأ شرور می دانند و برای پرهیز از شرور او به جن ایمان دارند و به دستور جن عمل می کنند مطلب دیگر است.

تبیین وجوه سه گانه زمخشری در ایمان مشرکان به آجنه و ناتمامی آن

البته جن مسلمان دارد کافر دارد مؤمنینشان هرگز کاری به کار کسی ندارند (بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ) اکثر این مشرکین به آنها ایمان دارند حالا این ایمان به معنای اطاعت است که گروهی مثل زمخشری و امثال زمخشری گفتند (۱) یا نه، ایمان فوق اطاعت است یعنی معتقدند که اینها منشأ اثرند که سیدناالاستاد به این معنای دوم مایل هستند. (۲) فرمود اکثرشان این هستند حالا یا خواستند ادعای کل نکنند که ادب اقتضا می کند که نگویند ما به همه شان احاطه علمی داریم یا نه، واقعاً برخی از مشرکان به جن ایمان نداشتند چند راه نقل شده است که آن راه ها را المیزان نقل کرد و رد کرد (۳) اصل مطلب در کشف زمخشری است (۴) و بسیاری از مفسران بعدی هم از آنجا گرفتند. (أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ) اکثر مشرکان به جن ایمان دارند. گفتند جن چون مبدأ شر است به اینها ایمان دارند مطابق راهنمایی جن عمل می کنند تا از شرور محفوظ باشند یا نه، شیاطین متمثل شدند گفتند اینها ملائکه اند اینها را عبادت کنید در حقیقت به صورت فرشته متمثل می شدند یا نه، اینها در درون بت ها حلول می کردند وقتی بت ها معبود بودند اینها هم معبود می شدند برای اینکه در جوف اصنام و اوشان حلول کردند. برخی از اقوال به خرافه شبیه تر است قولی نیست که انسان بتواند درباره آنها برهانی بر ابطال اقامه کند ولی این وسوسه هایی که در دل ها پیدا می شود از آنهاست کسی که تابع این وسوسه هاست در حقیقت مطیع این وسوسه هاست و یک عبادت یا ایمان عملی دارد (أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ).

ص: ۱۱۰

۱- (۲۴) الکشاف، ج ۳، ص ۵۸۸

۲- (۲۵) المیزان، ج ۱۶، ص ۳۸۶

۳- (۲۶) المیزان، ج ۱۶، ص ۳۸۶

۴- (۲۷) الکشاف، ج ۳، ص ۵۸۸

آن گاه ذات اقدس الهی می فرماید: (فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا) ما در دنیا یک آزادی دادیم که تبهکاران بتوانند کار خودشان را انجام بدهند تکویناً آزادند برخی ها بتوانند به برخی آسیب برسانند که (يُفَرِّقُونَ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) اما (وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ) (۱) این طور نیست که در نظام تکوین، اینها مستقل باشند به اینها به عنوان آزمون، امتحاناً قدرتی دادیم ببینیم که چه می کنند.

قیامت ظرف ظهور قدرت الهی

اما در قیامت فقط مالکیت الهی ظهور می کند هیچ کس مالک نیست هیچ کس کاری انجام نمی دهد مگر اینکه خدای سبحان اذن خاص عطا کند (فَالْيَوْمَ) یعنی امروز که روز قیامت و معاد است (لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا) امروز اگر کسی بخواهد از جهنم برهد به دست کسی نیست، به بهشت برسد به دست کسی نیست.

عذاب الهی و مراحل آن، ثمره ظلم ظالمان در قیامت

(وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ) به تبهکاران و کفار و ظالمان می گوییم عذاب آتش را که شما باور نداشتید بچشید خب اینجا ذائق، مزه مزه را باید هضم بکند منتها با تلخی و سختی (ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ) حالا این طلیعه امر است که چشیدن است بعد نوشیدن هم هست که آب حمیم را باید بنوشند، خوردن هم هست که ذریع را باید بخورند سوخت و سوز هم هست که در سوره «نساء» به آن اشاره شد فرمود: (كُلَّمَا نَفَثَ جَتٌ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ) (۲) آنها مراحل بعدی است اما این ذوق و چشیدن، مرحله ابتدایی است.

ص: ۱۱۱

۱- (۲۸) بقره/سوره ۲، آیه ۱۰۲

۲- (۲۹) نساء/سوره ۴، آیه ۵۶

پرسش: حضرت استاد از مجموعه بحث شما راجع به آیات مربوط به مشرکین و کفار این نکته به دست می آید مشرکین از آنجایی که بشر در دنیا با ملموسات سر و کار دارند اینها می گفتند ما معتقدیم به خالقیت خدا و رزاقیت خدا همچنان که بعضی هایشان معتقد به معاد هم بودند اینها می گفتند ما که دسترسی به آن خدای حقیقی و واقعی نداریم به ملائکه و جن متوسل می شویم، صنم و وثن را می پرستیدند تا...

پاسخ: اولاً درباره معاد هیچ کدام از آنها معتقد به معاد نبودند.

پرسش: پس چطور حضرت علامه می فرمایند؟

پاسخ: ایشان نمی فرمایند که مشرک، معتقد به معاد است.

پرسش: وصیت می کردند شتر را کنار قبرشان دفن کنند.

پاسخ: آن درباره برخی ها بود که اگر ما دوباره زنده بشویم به دنیا برگردیم این است اینها که جواهر و اینها را کنارشان دفع می کردند برای این بود که اگر دوباره به دنیا برگردند وضعیتشان روبه راه باشد نه معاد به این معنا که کل نظام تبدیل می شود به نظام دیگر اگر به آن معنا بود که تبدیل می شد به نظام دیگر که باید به احکام نظام دیگر عمل می کردند اینجا که اسب و استر نمی خواهد، شمشیر و طلا و نقره نمی خواهد اینها گفتند اگر هم حیاتی باشد ما دوباره اینجا برگردیم دستان خالی نباشد.

پرسش: ... تاریخ همین را می گوید.

پاسخ: تاریخ می گوید اینها احتمال می دادند اگر برگردند دستشان خالی نباشد نه اینکه اینها می روند معاد، اگر حیات دوباره ای باشد شبیه تناسخی ها - تناسخی ها هم این را نمی گویند - اگر کسی بخواهد از قبر برگردد دستش خالی نباشد که این نه مسئله تناسخ است نه مسئله معاد اما انبیا آمدند گفتند که خدا به شما از هر موجودی نزدیک تر است چرا شما خدا را نمی توانید بشناسید عبادت کنید او «أَقْرَبَ إِلَيْكُمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۱) است (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ) (۲) است و مانند آن، اگر می گوئید ما به او دسترسی نداریم مگر می خواهید کُنه او را بشناسید، تمام حقیقتش را بشناسید هر کسی خدا را به اندازه خودش می شناسد به همان اندازه هم عبادت می کند فرمود چطور شما در حال خطر می گوئید یا الله همان خدا که (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) (۳) همان خدا را در حال عادی هم عبادت کنید.

ص: ۱۱۲

۱- (۳۰) ق/سوره ۵۰، آیه ۱۶

۲- (۳۱) بقره/سوره ۲، آیه ۱۸۶

۳- (۳۲) عنکبوت/سوره ۲۹، آیه ۶۵

فرمود: (فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا) اکثری مردم عبادت آنها یا برای جلب نفع است یا برای دفع ضرر، آن اوحدی از انسان ها هستند که «حباً» و «شکراً» عبادت می کنند. (۱)

تبیین اتهام ناروای مشرکان بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن

فرمود: (وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) می گوئیم: (ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ) که شما تکذیب می کردید تکذیب آنها هم این بود که یک تعبیر بد و ناروایی درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند، تعبیری درباره قرآن کریم (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ) هیچ ابهامی در کار نبود اگر خود آیه نیازی به تبیین داشت وجود مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که می بین بود بیان می کرد فرمود: (وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (۲) باید شفاف و روشن برای مردم بیان بکنی پس این آیات، بین بودند یا نیازی به توضیح نداشتند یا اگر محتاج به توضیح بود، پیامبر تبیین می کرد. فرمود: (وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ) اینها یک حرف درباره پیامبر داشتند یک حرف درباره قرآن، درباره پیامبر می گفتند: (مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ) چون بساط اینها در حق و باطل در قبول و نکول، کار نیاکان بود می گفتند آنچه نیاکان ما انجام دادند حق بود آنچه انجام ندادند باطل بود این دارد کاری می کند که ما از میراث فرهنگی مان عقب بمانیم می گفتند: (مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ) یعنی «یصرفکم» (عَمَّا كَانُ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ) این درباره پیامبر. درباره قرآن کریم هم می گفتند: (مَا هَذَا إِلَّا إِفْكُ مُفْتَرٍ) این وحی نیست این ساختگی و بافتگی است که - معاذ الله - خود حضرت ساخت و بافت (یک) بعد به خدا اسناد داد افترا بست (دو) إفك مفتر است یعنی خودش بافت، خودش ساخت بعد به خدا اسناد داد (مَا هَذَا إِلَّا إِفْكُ) (یک) (مُفْتَرٍ) (دو).

ص: ۱۱۳

۱- (۳۳) الکافی، ج ۲، ص ۸۴، نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷

۲- (۳۴) نحل/سوره ۱۶، آیه ۴۴

ساحر و سحر پنداشتن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیام او علت اتهام ناروای مشرکان

بعد از اهانتی که نسبت به شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند بعد از اهانتی که نسبت به قرآن کریم داشتند یک بی ادبی مشترکی هم بود که علت این دو کار بود آن بی ادبی مشترک و علت مشترک این دو کار را جداگانه ذکر می کند که عنصر محوری این آیه، سه اصل است یکی درباره پیامبر، یکی درباره کتاب، یکی هم علت مشترک: آن علت مشترک این است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ) حالا- اگر افک است بافتگی و ساختگی است شما هم ببافید و بسازید می گویند نه، این سحر است ساحران باید جوابش را بگویند خب اگر این ساخت با اینکه درس نخوانده است شما که درس خوانده دارید، شما هم ببافید و بسازید می گویند نه این سحر است و کارشناسان سحر باید به او جواب بدهند. هم او را به ساحر بودن متهم کردند، هم کارش را به سحر متهم کردند پس افک بودن، فریه بودن دو وصف ناپسندی است به کتاب اسناد دادند و قصد سوء را هم به خود آن حضرت اسناد دادند منشأ اینکه او قصد دارد «يَصِدَّ عَمَا كَانَ يَعْبَدُ آبَاءَهُ» بشود و منشأ اینکه این افک مفترا در جامعه جا افتاد این است که هم او ساحر است هم کارش سحر است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ) این حق آمده است بین الرشد است گفتند: (إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ) متنها یک سحر شفاف و آشکاری است که ساحرها باید کارشناسی کنند.

آن گاه ذات اقدس الهی در غالب این موارد می فرماید حرفی که شما می زنید یا برهان عقلی باید داشته باشید یا برهان نقلی؛ در سوره مبارکه «احقاف» که قبلاً هم به آن اشاره شد فرمود یا اثاره ای از علم بیاورید برهان عقلی بیاورید یا بگویید در فلان کتاب آسمانی این مطلب نوشته شده، (۱) اگر شما نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی دارید خب چرا این را متهم می کنید در اینجا می فرماید شما که دلیل عقلی و دلیل نقلی ندارید (وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ) اگر یک کتاب علمی داشته باشند که به استناد آن مطالب علمی این حرف را بزنند خب قابل گوش دادن است اگر پیامبری آمده باشد این پیامبر این مطلب را به آنها گفته باشد خب قابل گوش دادن است تا پاسخ بدهیم اما وقتی نه دلیل عقلی دارند نه دلیل نقلی دارند خودشان گرفتار افک مفتر هستند نه اینکه وجود مبارک پیامبر افاک مفتری باشد یا قرآن کریم افک مفتر باشد.

اخبار قرآن به اشتراک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با انبیای دیگر در این اتهام

بعد فرمود رسول من! اینها با همین قدرتی که دارند تنها تو نیستی که تو را ساحر می دانند تنها قرآن نیست که آن را سحر می دانند درباره انجیل و تورات هم همین حرف را زدند درباره موسی و عیسی (علیهما السلام) هم همین حرف را زدند درباره انبیای دیگر و صحف آسمانی هم همین دو مطلب را داشتند.

ص: ۱۱۵

ولی اینها که وضع مالی شان یک مقدار روبه راه است و مغرور قدرت مالی و تکاثرشان هستند به اینها اعلام بکن (وَكَاذِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) قبل از این صنادید قریش کسانی بودند که انبیای الهی را تکذیب کردند آنها را به سحر و شعبده متهم کردند کتب آسمانی آنها را به افک مفرط متهم کردند این کارها را کردند ولی طولی نکشید که ما همه اینها را خاک کردیم (وَكَاذِبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) آنهایی که قبل از اینها بودند و درباره انبیای گذشته بدرفتاری می کردند قدرت آنها چند برابر قدرت متمکنان عصر تو بود (وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) یعنی این صنادید قریش این مترفین این مسرفین این سرمایه داران حجاز، یک دهم قدرت قبلی ها را نداشتند ما همه آنها را از بین بردیم اینها به چه چیزی می خواهند بنازند (وَمَا بَلَّغُوا) کفار و مشرکین مکه (مِعْشَارَ) یعنی یک عُشر قدرت گذشته را نداشتند در جریان قارون هم گذشت قارون با اینکه (مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ) (۱) در همان بخش قارون گذشت که ما کسانی را هلاک کردیم که (أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا) (۲) این طور نبود که قارون از همه سرمایه دارتر و مقتدرتر اقتصادی باشد ما کسانی را قبل از او خاک کردیم که از او متمکن تر و مقتدرتر بودند پس قارون نه اول بود نه آخر، اینها هم نه اول هستند نه آخر، اینها (وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) آن گروه که صنادید قریش یک دهم قدرت آنها را نداشتند (فَكَذَّبُوا رُسُلِي) ما آنها را گرفتیم (فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ).

۱- (۳۶) قصص/سوره ۲۸، آیه ۷۶

۲- (۳۷) قصص/سوره ۲۸، آیه ۷۸

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیات ۴۳ تا ۴۶ سوره سبأ

(وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصِيدَ كُمْ عَمَّا كَانِ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۴۳) وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَكَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵) قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بَوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شِئْنٍ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶))

تصویری از معبودهای مشرکان در قیامت و سؤال از آنها

چون این سوره مبارکه «سبأ» در مکه نازل شد و همان طوری که ملاحظه فرمودید عناصر محوری سور مکی، اصول دین است در این سوره هم توحید و وحی و نبوت و خطوط کلی اخلاق و حقوق هم بیان شد آن گاه به صحنه ای از جریان معاد عنایت فرمود. اینها که مشرک بودند بعضی ها فرشته را می پرستیدند، بعضی ها هم قدیسین بشر را، بعضی ها هم جن را، بعضی ها هم ستاره و امثال ستاره را و برای آنها تماثیلی درست می کردند که به عنوان اوئان و صنم بود. در صحنه قیامت از محترم ترین معبود اینها که فرشته و قدیسین بشر است سؤال می کنند هم از فرشته ها سؤال می کنند هم از افرادی نظیر مسیح (سلام الله علیه) که آیا آنها شما را عبادت می کردند یا نه، خب یقیناً آنها فرشته ها را عبادت می کردند و بزرگان از بشر مثل مسیح (سلام الله علیه) را عبادت می کردند آنها که (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ) (۱) یا (لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ) (۲) و مانند آن، اینها عبادت می کردند هم وجود مبارک مسیح را هم فرشته ها را.

ص: ۱۱۷

۱- (۱) مائده/سوره ۵، آیه ۷۳

۲- (۲) سوره مائده، آیات ۱۷ و ۷۲

توییحی بودن نوع سؤال از فرشتگان

این سؤال که خدای سبحان از ملائکه سؤال می کند که آیا آنها شما را عبادت می کردند این یعنی چه؟ یقیناً عبادت می کردند. سؤال استفهامی معنا ندارد سؤال استعطایی هم که معنا ندارد سؤالی که در قیامت مطرح است سؤال توییحی و اعتراضی است. (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) (۱) همین است، (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) (۲) همین است، سؤالی که خدا در قیامت از افراد می کند از سنخ (فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) (۳) نیست، از سنخ (وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ) (۴) نیست از سنخ (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) یعنی سؤال اعتراض آمیز است، می گویند فلان شخص زیر سؤال رفت یعنی سؤال توییحی، پس سؤال هست و سؤال توییحی هم است.

مسئول در آیه فرشتگان و مسیح (علیه السلام) به عنوان معبود و پاسخ آنها

مسئول در این آیه و در بخش پایانی سوره «مائدہ» وجود مبارک مسیح است و فرشته ها، خدا که در آیه چهل همین سوره «سبا» از فرشته ها سؤال می کند (ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهْؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ) این باید از سنخ «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ» باشد (۵) آیا اینها شما را عبادت می کردند؟ خب بله یقیناً عبادت می کردند، آنها هم می گویند: (سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ) (۶) منکر عبادت نبودند ولی می گفتند ما معبود نیستیم نه اینکه آنها ما را عبادت نمی کردند آنها عبادت می کردند شرک هم داشتند کار بدی هم می کردند.

ص: ۱۱۸

۱- (۳) اعراف/سوره ۷، آیه ۶

۲- (۴) صافات/سوره ۳۷، آیه ۲۴

۳- (۵) نحل/سوره ۱۶، آیه ۴۳

۴- (۶) نساء/سوره ۴، آیه ۳۲

۵- (۷) الکشاف، ج ۳، ص ۵۸۷

۶- (۸) سوره سبا، آیه ۴۱

بنابراین این سؤال از سنخ «ایاک اَعْنی و اسمعی یا جاره» است (یک) و اعتراض است در حقیقت به عابد نه معبود (دو) سؤال این است که آیا شما این را می پذیرفتید این کار را امضا می کردید با اینکه معلوم است نمی کردید (سه) در حقیقت اعتراض است به عابدان (چهار).

قرآن و پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) محور اتهام های گروه های متعدد مشرکان

بعد از اینکه مسئله توحید و وحی و نبوت برای آنها زیر سؤال رفت آنها گروه های متعددی بودند همه این اهانت ها برای یک گروه یا یک شخص نبود اینها از سه منظر اهانت می کردند هم نسبت به خود قرآن کریم، هم نسبت به شخص پیامبر از نظر اوصاف روحی، هم نسبت به شخص پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) از نظر انگیزه های سیاسی؛ از نظر قرآن کریم می گفتند - معاذ الله - این سحر است، کهانت است، شعر است اینها را گروه های متعدد درباره قرآن کریم می گفتند که این سحر است یا شعر است یا کهانت است و مانند آن.

در بخش دیگر نسبت به شخص پیامبر - معاذ الله - اگر این سحر است او می شود ساحر، اگر قرآن، کهانت است او می شود کاهن، اگر شعر است او می شود شاعر، بعد - معاذ الله - تعبیر به جنون هم داشتند که او مجنون است و این حرف ها را می زدند. مسئله جنون، مسئله افک و افترا اینها اوصاف زشتی بود که این تبهکاران به وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) اسناد می دادند می گفتند این بافتگی است افک یعنی چیزی را خودت درست کردی به خدا اسناد دادی، افترا یعنی چیزی که برای خدا نیست به خدا اسناد دادی پس افک و افترا، دسیسه ای است که تو انجام دادی و منشأ این کارها هم - معاذ الله - جنون است پس مسئله سحر و کهانت و شعر بودن برای قرآن، مسئله جنون و افک و افترا برای پیامبر اما انگیزه های سیاسی، این انگیزه های سیاسی از دیرزمان مطرح بود از زمان فرعون مطرح بود فرعون به مردم مصر می گفت وجود مبارک موسی و هارون(سلام الله علیهما) غرض سیاسی دارند اینها غرضشان (يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكَ مِنْ أَرْضِكَ) (۱) است، (وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى) (۲) است این تمدن کهن مصر را می خواهند از بین ببرند شما را می خواهند از این سرزمین بیرون کنند این اغراض سیاسی است. بخشی از اینها هم در حجاز بود که می گفتند این می خواهد با میراث فرهنگی شما، با افتخارات ملی شما، با قومیت شما درگیر بشود (يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ) این به انگیزه سیاسی او برمی گردد این می خواهد تاریخ شما را، ملیت شما را، غرور ملی شما را، آثار نیاکان شما را به هم بزند.

پس این سه بخش که گاهی به قرآن کریم برمی گردد گاهی به اوصاف پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برمی گردد، گاهی به انگیزه های پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برمی گردد قرآن کریم یکی پس از دیگری ذکر می کند و رد می کند. می فرماید این حرف های شما یا برهان عقلی می خواهد یا برهان نقلی؛ برهان نقلی هم دو قسم است یا در وحی آسمانی است یا در سنت معصوم است بالأخره خود قرآن برای گیرنده، وحی است وحی آن نحوه تکلم است کلام را نمی گویند وحی، این موحی^۱ به است این کلام گاهی به صورت های ظاهری گفته می شود همین مخاطبات است گاهی از راه درون گفته می شود این می شود وحی، اگر از سنخ (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ) (۱) شد این می شود وحی، اگر وسوسه های درونی شیطان بود این می شود وحی که (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) (۲) وحی، کلام نیست نحوه تکلم است قرآن که ما در خدمت آن هستیم این عین وحی است دیگر هیچ تردیدی نیست اما برای ما وحی نشده برای وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی شده این وحی را آن حضرت برای ما نقل می کند با اینکه همین کلمات، کلام الله است و نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وحی است برای ما نقل است نقل الوحی است نه خود وحی؛ پیامبر وحی گرفت بله، در این جهت هیچ فرقی نیست آن حضرت از راه وحی دریافت کرد ما از راه نقل وحی، ولی تمام حروف و کلمات و الفاظ، عین کلماتی است که ذات اقدس الهی نازل کرده.

ص: ۱۲۰

۱- (۱۱) شعراء/سوره ۲۶، آیه ۱۹۳

۲- (۱۲) انعام/سوره ۶، آیه ۱۲۱

فرمود یا باید به صورت وحی آسمانی باشد یا آن پیامبری که معصوم است بالأخره حرفی بزند شما حرف هایتان که موافق با عقل نیست در سوره «احقاف» آن آیه آمده که (أَوْ أَثَارَهُ مِنْ عِلْمٍ) شما یک برهان عقلی بیاورید نشد یا دلیلی بیاورید که در کتاب آسمانی باشد یا سخنی بیاورید که از زبان معصوم باشد.

فایده برهان عقلی و نقلی بودن اتهام مشرکان

در سرزمین شما نه کتابی بود نه معصومی، این حرف را پس از کجا می گوئید. سه برهان است یا برهان عقلی است یا نقلی وحیی است مثل قرآن یا نقلی الهامی است مثل حدیث؛ این حدیث، کلام الله است منتها از راه الهام، آن قرآن کلام الله است از راه وحی، برهان عقلی هم همچنین در سوره «احقاف» فرمود: (اَتْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ) [\(۱\)](#) یا بالأخره دلیل عقلی بیاورید یا دلیل نقلی. در این قسمت می فرماید این حرف هایی که اینها می زدند در این سه بخش چه آن بخش هایی که به قرآن برمی گردد، چه آن بخش هایی که به اوصاف پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برمی گردد، چه آن بخش هایی که به انگیزه های سیاسی آن حضرت برمی گردد می فرماید: (وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا) در حجاز چنین کتابی که شما درس و بحث داشته باشید ما که ندادیم این حرف ها را از کجا می گویی. یک انسان معصومی به نام پیامبر هم که در بین شما نبود که از او نقل بکنید، بالأخره الآین حرف های نقلی ما یا از قرآن است یا از سنت معصوم، فرمود قبلاً که کتاب آسمانی نبود، پیامبری هم که ما نفرستادیم که از آن پیامبر نقل کنید این حرف های باطل را از کجا می بافید. (وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا) (یک) (وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ) (دو) برهان عقلی هم که در سوره «احقاف» نفی شده (سه) این حرف ها را شما از کجا می گوئید؟! حرف های سه ضلعی که بخشی به کتاب برمی گردد، بخشی به اوصاف آورنده برمی گردد، بخشی به انگیزه های او برمی گردد اینها را از کجا می گوئید.

ص: ۱۲۱

غرور علت اصلی اِتهام مشرکان به پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن

فرمود ما که این کارها را نکردیم بعد معلوم می شود که هیچ کدام از این کارها نیست این به عقل تکیه ندارد، به وحی تکیه ندارد، به الهام تکیه ندارد فقط به غرور تکیه دارد آنهایی که مستکبران بودند یک نحو بی ادبی می کردند آنها که مستضعفان بودند پیروانشان بودند یک نحو کج دهنی می کردند.

مشرک بودن پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) با انبیای گذشته در اِتهام های ناروای مشرکان

آن گاه فرمود: (وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) وجود مبارک پیامبر درست است که آخرین پیامبر بود اما اولین پیامبر که نبود قبل از او، انبیای فراوانی آمدند درست است که قرآن، آخرین کتاب است اما اولین کتاب که نبود قبل از قرآن هم کتاب های آسمانی آمده. فرمود قبل از پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) عده ای انبیای خودشان را تکذیب کردند (وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) یعنی قبل از معاصرین پیامبر.

تصویری از سرنوشت تکذیب کنندگان انبیا و از بین رفتن آثار آنان

(وَمَا بَلَّغُوا) یعنی این معاصرین و صنادید قریش که در مکه به سر می بردند (وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) مِعْشَار یعنی یک عَشْر، مِربع یعنی یک رُبع، اینها یک عَشْر قدرت مالی و غیر مالی گذشته ها را نداشتند این صنادید قریش که الآن کج دهنی می کنند آیات الهی را تکذیب می کنند باید بدانند که قبل از اینها کسانی وحی انبیا را تکذیب کردند که این سرمایه داران حجاز یک دهم قدرت آنها را نداشتند (وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) یعنی یک دهم چیزی که ما به پیشینیان دادیم (فَكَذَّبُوا) آن پیشینیان متمکن (رُسُلِی) و ما آن چنان اینها را گرفتیم و خاک کردیم که فقط این چنین می شود تعبیر کرد: (فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) یعنی چگونه انکار ما و اِعتقاب ما دامنگیر آنها شد که قبلاً هم گذشت که اصلاً طرزی اینها را از بین بردیم که (جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ) (۱) اینها فقط اسمشان در لای تاریخ است یک پژوهشگر تاریخی باید نبش قبر بکند و کتاب های تاریخ را ورق بزند تا بفهمد در این سرزمین چه کسانی بودند فقط در کتاب های تاریخ اسمشان مانده یا دارد (كَأَن لَّمْ تَغْنِ بِالْأُمْسِ) (۲) یعنی طرزی ما اینها را ریشه کن کردیم با همه سوابق چند قرنی که اینها داشتند گویا اصلاً دیروز در این سرزمین نبودند که مثالش قبلاً ذکر شد که اگر یک درخت چنار کهنسالی را کسی بکند مدت ها جایش خالی است اما یک علف یک سانی که کنار نهر روئیده آدم بکند، جایی را اشغال نکرده که حالا جایش خالی باشد فرمود این چنارهای کهنسال چند قرنه را ما طرزی ریشه کن کردیم که گویا اصلاً دیروز در این سرزمین نبودند (كَأَن لَّمْ تَغْنِ بِالْأُمْسِ) غنی بالمکان یعنی دیروز در این مکان بود، گویا اصلاً دیروز در این مکان نبود خب این علف یک سانی وقتی از کنار جوی کنده بشود خب جایی ندارد که نشان بدهد قبلاً وجود داشته.

ص: ۱۲۲

۱- (۱۴) سوره مؤنون، آیه ۴۴

۲- (۱۵) یونس/سوره ۱۰، آیه ۲۴

پرسش: استاد ببخشید! این آیه همه زمان ها جاری است یا در زمان ما که علم پیشرفت کرده؟

پاسخ: برای همه هم هست منتها ما حالا اینها را افسانه می دانیم گاهی می بینیم فلان جا زلزله آمده اینها را خیال می کنیم یک حوادث عادی است چیزی در عالم حادث عادی نیست شما این قسمت شمال را وقتی حساب می کردید این نقشه جهان را می دیدید، می دیدید بخش وسیعی از شمال را همین شوروی گرفته هم آسیا، هم اروپا «اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی» این دفعتهً مثل یک آدم برفی آب شد نه کودتایی شده، نه جنگی شده، نه قیام مردمی شده همین طور آب شد وقتی ما رفتیم کرملین اصلاً فکر نمی کردیم این قدر آنجا آرام است از بس آدم گشتند دفعتهً آب شد مگر کسی فکر می کرد کاخ کرملین این طور به صورت رسوایی در بیاید خب اینها قدرت الهی است. قبل از انقلاب همان وقتی که امام (رضوان الله علیه) قیام کرد همان خوروشچوف که رئیس جمهور وقت شوروی بود گفت و روزنامه ها هم نوشتند که - معاذ الله - خدایی نیست وگرنه ما هم می دیدیم این چون معرفت شناسی را منحصر کرده در حس و تجربه، بر اساس (أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً) (۱) یا (لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً) (۲) آن که معرفت شناسی او در کف دانش است فقط با حس و تجربه حسی چیزی را باور می کند می گوید تا نبینیم باور نمی کنیم این صریح حرف خوروشچوف رئیس جمهور وقت شوروی بود که روزنامه های ما هم نوشتند خب این مثل یک آدم برفی آب شد کسی با آنها جنگی نکرده، انقلاب و کودتایی هم نشد.

ص: ۱۲۳

۱- (۱۶) نساء/سوره ۴، آیه ۱۵۳

۲- (۱۷) بقره/سوره ۲، آیه ۵۵

ظهور قدرت گذشتگان در آثار آنان و قابل مقایسه نبودن آن با قدرت الهی

پرسش: استاد! قدرت الهی را قبول داریم ولی چگونه می شود این علم زمان ما معشار آنها باشد؟

پاسخ: نه، منظور آن است که الآن در زمان ما نسبت به ما ممکن است قدری قوی تر باشد و اما آن روز شما می بینید به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید آنچه مردم مکه الآن دارند، معشار آن نیست الآن شما اهرام مصر را هم که می بینید، می بینید انسان متحیر است با قدرت های کنونی هم نمی شود الآن این اهرام را ساخت، در بخش هایی که مربوط به قوم عاد بود فرمود: (الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ) (۱) این عالم نه ده میلیارد سال است نه میلیارد میلیارد سال است بله این تاریخی که ماها که از نسل حضرت آدم هستیم داریم ما نوجوانی بیش نیستیم نسبت به کل عالم، آن روایتی که مرحوم محدث قمی (رضوان الله علیه) این در خصال نقل می کند دارد «ألف ألف عالم و ألف ألف آدم» (۲) دیگر حالا به حساب در نمی آید هزارها هزارها آدم و عالم آمدند ما آن آخر صف هستیم ما چه می دانیم قدرت چه خبر است. فرمود: (مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) ممکن است یک قدرت علمی امروز خیلی بیشتر از قدرت علمی دیروز باشد اما نسبت به قدرت ذات اقدس الهی قابل قیاس نیست.

تکذیب رسل الهی علت نابودی قدرتمندان تاریخ

ص: ۱۲۴

۱- (۱۸) فجر/سوره ۸۹، آیه ۸

۲- (۱۹) التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۷۷؛ الخصال (شیخ صدوق)، ج ۲، ص ۶۵۲

فرمود: (فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) در غالب این بخش ها مسئله تكذيب رسل را تکرار می کند تا از باب تعلیق حکم بر وصف که مشعر به علّیت است معلوم بشود که منشأ همه خطر ها همان تكذيب رسل است و کج دهنی نسبت به دستورات ذات اقدس الهی. همین آیه ۴۵ اولش تكذيب، آخرش تكذيب (وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ) این تكذيب را دو بار در یک آیه یک خطی ذکر فرمود.

دعوت به اصول سه گانه دین با زبان موعظه

بعد فرمود حالا- ما شما را به این اصول سه گانه دعوت می کنیم اصول سه گانه یکی توحید است، یکی وحی و نبوت است یکی هم مسئله معاد. در جریان توحید فرمود: (قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ) به این مردم بگو من شما را به یک کلمه موعظه می کنم آن بحث های (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۱) تاکنون آن حکمت و برهان را گذراندند حالا دارد موعظه می کند.

تبیین معنای موعظه و فرق آن با سخنرانی

وعظ هم اصطلاحاً «جذب الخلق الى الحق» است سخن خوانی، کسی مقاله ای بنویسد بخواند این را نمی گویند موعظه، سخنرانی منبر برود سخنرانی بکنند نمی گویند موعظه، اگر عرضه داشت مخاطب خود را جذب الى الحق کرد این می شود وَعِظُ «الوعظ جذب الخلق الى الحق» نه سخنرانی کردن، اگر آدم بتواند جاذبه ایجاد کند بله موعظه است خدا واعظ است (يُعِظُكُمُ اللَّهُ) به وجود مبارک پیامبر فرمود: (قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ) اینکه می بینید کم اثر دارد برای اینکه ما چیزی را حفظ کردیم داریم می خوانیم و برای مردم می گوئیم، این نیست!

ص: ۱۲۵

(قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ) همین ها را جذب کرد این همه خواص و حارثه‌بن مالک پیدا شد، ابوذر پیدا شد، مقداد پیدا شد، عمار پیدا شد، اینها سابقه شرک و بت پرستی داشتند این همه افراد و شهدایی که در بدر و حنین و خیبر جان نثاری و جان فشانی کردند سابقه بت پرستی داشتند اینها را جذب کرد.

دعوت به توحید اولین موعظه الهی

فرمود: (إِنَّمَا أَعِظُكُمْ) من شما را به طرف خدا جذب می کنم (بِوَاحِدَةٍ) به یک کلمه، به اصل واحد، به کلمه واحد، به خلصت واحد، آن رعایت اصول سه گانه است اول (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) بالأخره خدایی هست فکر کنید ببینید از شما چه چیزی خواست با او چگونه باید رابطه داشته باشید ما که علف خودرو و هرز نیستیم که روئیده بشویم بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) در نهج البلاغه است که فرمود شما خیال می کنید این انسان مثل علف هرز است (۱) یا یک کشت خوبی است که بالأخره یک باغبان خوبی دارد (وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا) (۲) آیا شما زرعی هستید بدون زارع، بنایی هستید بدون بنا اینکه نیست اگر علف هرز نیستیم پس یک (وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا) هست.

ضرورت ایستادگی در انجام وظایف با تفکر در آن

آن که ما را رویانید با ما چه کار کرد، برای او قیام بکنیم. منظور از قیام هم ایستادگی است نه ایستادن فیزیکی، آن که دارد عمر را به بطالت می گذارند یک جا ایستاده است او در حقیقت نشسته است او که «جهانی است بنشسته در گوشه ای» (۳) او در حقیقت ایستاده است. فرمود: (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) پس اصل توحید محفوظ است انسان برای اینکه ببیند خدا از او چه خواست و وظیفه اش در برابر ذات اقدس الهی چیست حالا می خواهد فکر بکند (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) حالا یا دو نفر دو نفر با هم بحث کنید یا یک نفر، پراکنده باشد چند نفر باشد آنها خیلی به جایی نمی رسد (مَثْنَى وَفُرَادَى) دو به دو بحث کنید یا یک به یک بنشینید فکر کنید روز ممکن است با دوستانتان بحث کنید، شب ممکن است تنها شدید فکر بکنید این طور نیست که اگر کسی بحث مَثْنَى داشت بحث فرادا نداشته باشد یا بالعکس نه، روز ممکن است مَثْنَى بحث کنید شب که تنها شدید فرادا بنشینید فکر کنید.

ص: ۱۲۶

۱- (۲۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵، «زعموا أنهم كالكلمات ما لهم زارع»

۲- (۲۲) نوح/سوره ۷۱، آیه ۱۷

۳- (۲۳) دیوان ابن یمن

بسیاری از بزرگان ما اینها قبل از اینکه مطالعه کنند فکر می کردند بعضی از اساتید ما که نگاه می کردیم چند جلد کتاب بیشتر نداشتند کتابخانه امام (رضوان الله علیه) این طور بود، کتابخانه مرحوم علامه طباطبایی این طور بود اینها چند جلد کتاب بیشتر نداشتند اینها بیش از آن مقداری که به کتاب مراجعه کنند و مطالعه کنند، فکر می کردند که چه می خواهیم بگوییم، موضوع چیست، محمول چیست، نسبت چیست، بعد شروع می کردند به مطالعه کردن، این طور نیست که انسان همین که وارد منزل شد کتاب پهن کند کتاب ببیند آن وقت این کتابی در می آید. می بینید یک وقت کسی عوام است و درس خوانده این مثل گُل های مصنوعی است که این را معطر کنند، یک وقت است نه، یک محقق درس خوانده است، محقق درس خوانده تعاملی با کتاب دارد یعنی یک مقدار فکر می کند با فکر خود و عرضه خود به سراغ کتاب می رود با مؤلف گفتگو می کند در نتیجه چیز خوبی به دست می آید می شود عالم نه یک عوام درس خوانده فرمود شما قیام بکنید، مقاومت کنید ببینید که چه چیزی به دست می آورید. پیامبری است و راهی هم دارید در جلو دارید می روید آخر انسان که نمی پوسد انسان که از بین نمی رود.

پرسش: ببخشید! منظورتان این است که عوام نمی توانند قیام کنند یا نه، منظورتان این نبود؟

پاسخ: منظور ما این است که اگر کسی عوام بود و درس خواند این عالم نمی شود عالم کسی است که فکر بکند با صاحب کتاب تعامل داشته باشد تدبیر داشته باشد این محقق بار بیاید اگر محقق بار آمد خودش هم می تواند کتاب بنویسد، می شود استاد بشود، نوآوری داشته باشد، حرف جدید داشته باشد این می شود چشمه اما اگر همه اش استخر بود آب را از بیرون گرفت خب یک وقت باران نیامد یک وقت آب نیامد یا لوله آب بسته بود این خشک می شود اگر از خودش چشمه وار بجوشد همیشه تر و تازه است.

فرمود این کار را بکنید (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) خب اگر این کار را کردید یا دو به دو یا تنهایی، یقیناً هم از درون هم از بیرون، علوم الهی می جوشد «فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ» (۱) (قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى) گاهی مَثْنَى، گاهی فرادا، بعضی ها مَثْنَى بعضی ها فرادا پس این توحید تأمین است.

دعوت به تفکر درباره وحی و نبوت و هدف داری عالم

(ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا) وقتی مسئله توحید تأمین شد درباره وحی و نبوت فکر کنید چطور آدم این همه معارف عقلی و قوی و دقیق آورد که همه بشر را به مبارزه دعوت کرد همه تسلیم شدند و تسلیمی اند (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ) پس این حرف هایی که زدید که - معاذ الله - این سحر است، شعر است، کهنات است یا او ساحر است، کاهن است و شاعر است یا مجنون است اینها نیست بعد هم متوجه می شوید که عالم، هدفدار است این طور نیست که مرگ، آخر خط باشد این طور نیست که انسان با مُردن بپوسد بلکه از پوست به در می آید حالا اگر از پوست به در آمده و بعد از مرگ خبری هست برای آنجا چه چیزی باید ببرید این می شود مسئله معاد. شما درباره توحید که مشکل جدی دارید فرشته ها و امثال فرشته ها را شریک خدا قرار دادید (یک) درباره وحی و نبوت هم که - معاذ الله - این تهمت های سه ضلعی را زدید وحی را قبول نکردید، درباره معاد هم که استنکار دارید می گوئید انسان که می میرد، می پوسد، یعنی عالم هیچ، این می شود بی هدفی و پوچی. فرمود این چنین نیست هرگز سخنان نورانی آن حضرت با این تهمت های شما سازگار نیست و هرگز مرگ، پایان راه نیست نیمه □ اول راه است بخش وسیع راه بعد از مرگ است.

ص: ۱۲۸

برای اینکه جلوی غرور اینها را بگیرد فرمود شما قصه قارون را که شنیدید، قارون نه اولین سرمایه دار بود نه آخرین سرمایه دار؛ آیه ۷۸ سوره مبارکه «قصص» این است (قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَو لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً) قارون چه خیالی کرد خیال کرد همین مقدار سرمایه ای که دارد او را از خطر می رهند ما کسانی را قبل از قارون از بین بردیم که از او سرمایه دارتر بود با اینکه وضعش این بود (مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ) (۱) فرمود: (قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ) بنابراین قارون نه اولین سرمایه دار به خاک افتاده بود نه آخرین، شما هم که (وَمَا بَلَّغُوا مِيعَاشَ مَا آتَيْنَاهُمُ) در سوره مبارکه «روم» آیه ۹۰ فرمود: (أَو لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا) فرمود قبل از شما مردانی بودند که شما الآن می روید دامنه کوه و یلا می سازید آنها کسانی بودند که از کوه و یلا می ساختند (وَتَنحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ) (۲) فرمود شما الآن حداکثر سرمایه تان این است که در دامنه کوه و یلا می سازید اما آنها به قدری مقتدر بودند که این کوه با این عظمت، این سنگ ها با این عظمت و ستبری را می تراشیدند به صورت اتاق های متعدد و از همین ها خانه می ساختند ما آنها را خاک کردیم (وَتَنحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ) بنابراین جریان قارون و امثال قارون اینها نه جزء اولین کسانی اند که به عذاب الیم گرفتار شدند نه آخرین. در آیه ۳۵ سوره مبارکه «روم» فرمود - این حرف در خیلی از سوره ها هست که حرف شما یا باید عقلی باشد یا نقلی؛ ما که برهانی برای شما نازل نکردیم شما حرف هایتان به کجا مستند است - (أَمْ أَنزَلْنَاهُ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ) در جریان معبود بودن فرشته ها اینها - معاذ الله - فرشته ها را بنات الله می دانستند و عبادت می کردند به امید شفاعت فرشته ها هم به سر می بردند در سوره مبارکه «نجم» آیه ۲۶ این است فرمود: (وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا) شما این فرشته ها را می پرستید به امید اینکه (هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ) (۳) خب آنها بندگان خدا هستند بدون اذن خدا کار نمی کنند تا خدا اذن ندهد که آنها شفاعت نمی کنند (وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِّن بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ) (یک) مشفوع له هم باید مرتضی المذهب باشد (لَمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى) (دو) نه این فرشته ها مأذون هستند که برای شما شفاعت کنند نه شما مرتضی المذهب هستید اینها مربوط به مسائل قبل و اما این (إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفَةٍ) (مربوط به رعایت مسائل سه گانه است اول توحید، بعد بررسی مسئله وحی و نبوت، بعد یقینی بودن مسئله معاد.

۱- (۲۵) قصص/سوره ۲۸، آیه ۷۶

۲- (۲۶) شعراء/سوره ۲۶، آیه ۱۴۹

۳- (۲۷) یونس/سوره ۱۰، آیه ۱۸

تفسیر آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۲۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره سبأ

(وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ (۴۴) وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۵) قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى نَفْسٍ وَأَنْ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷))

نبود دلیل عقلی و نقلی در پرستش مشرکین از غیر خدا

بعد از اینکه بخشی از عناصر محوری سور مکی یعنی توحید و وحی و نبوت از یک سو و خطوط کلی اخلاق و حقوق از سوی دیگر بیان شد، فرمود اینها که مشرکان اند و غیر خدا را می پرستند به بهانه اینکه غیر خدا حق شفاعت دارند یا مقرب اینها هستند الی الله، این سخن اینها نه برهان عقلی دارد نه دلیل نقلی، در سوره مبارکه «احقاف» فرمود: (اَتْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا اَوْ اَثَارِهِ مِنْ عِلْمٍ) (۱) در آیه ۴۴ همین سوره مبارکه «سبأ» فرمود نه قبلاً برای اینها پیامبری بود که چنین حرفی را به اینها بگوید، نه در کتاب آسمانی این مسئله را ما نوشتیم، شرک یک امر بین الغی است برهان عقلی و نقلی بر خلاف آن است اینها نه دلیل عقلی دارند نه دلیل نقلی؛ (وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا) (یک) (وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ) چون حرف گاهی در کتاب آسمانی است مثل قرآن، گاهی در سنت آن پیامبر است که هر دو حجت است فرمود اینها نه کتاب آسمانی داشتند که این حرف ها در آن باشد نه پیامبری برای اینها آمد که این حرف ها را به اینها اعلام بکند بنابراین اینها حرفی برای گفتن ندارند. پس می ماند غرور و تکیه کردن به مسائل مادی و قدرت های مادی، اگر این باشد که تاریخ نشان داد که افرادی قبل از اینها بودند مقتدرتر بودند به عذاب الهی گرفتار شدند.

ص: ۱۳۰

۱- (۱) احقاف/سوره ۴۶، آیه ۴

مشکل بودن اثبات تکامل تاریخی انسان از آیه مورد بحث

مطلبی که اینجا هست این است که آیا می شود تکامل تاریخی را از این آیه استفاده کرد یا نه مستحضرید آن مقداری که ما شواهد داریم می شود تکامل تاریخی را از آنها استفاده کرد اما این بشری که متأسفانه درنده خویی دارد بسیاری از مفاخر علمی را از بین برده است در جریان جنگ ها و قتل ها و غارت ها بسیاری از آثار تاریخی، آثار باستانی، آثار علمی، نسخ خطی همه اینها از بین می رود اگر این قتل و غارت هایی که شده الآن هم می شود بعدها اگر کسی مثلاً بیاید یک مطلب

علمی را ثابت کند می گوید: «لم یسبقنی الیه أحد» در حالی که چند قرن قبل کتاب نوشته شده نسخ خطی اش هم بود و قتل و غارت های عمومی باعث ویرانی اینها شده این زلزله های عمومی، این سونامی های عمومی، این غارتگری های بشری اینها بسیاری از مفاخر علمی را از بین می برد بنابراین انسان یک نکته قطعی و یک راه قطعی داشته باشد که مثلاً فلان مطلب قبلاً نبوده است این اثباتش آسان نیست آن بیان نورانی که مرحوم صدوق در خصال نقل کرده است که چندین آدم آمدند و رفتند ما آخرینیم یا چندین عالم آمد و منقرض شد ما آخرینیم (۱) اینها نشان می دهد که انسان نمی تواند بگوید این حرف قبلاً نبود یا این نکته علمی قبلاً نبود یا این صنعت قبلاً نبود قدرت هایی بودند مهندسی و ساختمانی بود که اینها هرگز به این اکتفا نمی کردند که در دامنه های کوه، ویلا- بسازند این کوه های عظیم را این سنگ ها را می تراشیدند اتاق درست می کردند اینها کوه را خانه می ساختند نه در کوه ویلا بسازند فرمود: (وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ) (۲) که الآن گوشه هایی از آثار تاریخی هست. اینکه فرمود: (لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ) (۳) معلوم می شود که قبلاً سابقه نداشت از آن به بعد بود ما اگر بخواهیم بگوییم فلان مطلب سابقه نداشت با این خویی که بشر داشت و دارد این کار آسانی نیست البته آن مقداری که شواهد نشان می دهد در حدّ یک اظهار نظر ظنی است.

ص: ۱۳۱

۱- (۲) التوحید (شیخ صدوق)، ص ۲۷۷؛ الخصال (شیخ صدوق)، ج ۲، ص ۶۵۲

۲- (۳) شعراء/سوره ۲۶، آیه ۱۴۹

۳- (۴) فجر/سوره ۸۹، آیه ۸

مطلب بعدی آن است که قرآن کریم جریان توحید را بین الرشد می داند نمی فرماید شما دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر درباره توحید فکر کنید می فرماید توحید، اصلی است که شما چه بخواهید چه نخواهید در نهاد شما نهادینه شده است برای رضای خدا قیام کنید درباره مسئله نبوت و معاد نه اینکه فکر کنید آیا خدایی در عالم هست یا نه، اصلاً خدا قابل انکار نیست این بیان نورانی را مرحوم کلینی در همان جلد اول کافی نقل می کند که وجود مبارک حضرت فرمود: «معروفٌ عند کل جاهل» خدا اصلاً قابل انکار نیست هر خدانشناسی خدانشناس است، هر ملحدی خدانشناس است او که نمی تواند حقیقت را منکر بشود این حقیقت، فعل خداست صیغع خداست قابل انکار نیست این دو اصل را در جلد اول اصول کافی از امام نقل کرده «عارفٌ بالمجهول معروفٌ عند کلّ جاهل» (۱) هر چیز ناشناخته ای نزد خدا شناخته است و هر انسان خدانشناسی خدانشناس است خدا قابل انکار نیست او حقیقت است مگر کسی دیوانه باشد یا سوفیست باشد.

«مفروغ عنه» بودن وجود خدا در قرآن و امر به تفکر در ثبوت و معاد

پرسش: کسی که خدانشناس باشد مواظب اعمالش است؟

پاسخ: او در حقیقت علم به علم ندارد فرمود: «معروفٌ عند کلّ جاهل» این از غرر روایات ماست که مرحوم کلینی در جلد اول کافی نقل کرده است. در نتیجه قرآن کریم این بخش را مفروغ عنه گرفته فرمود نه اینکه شما فکر کنید خدایی هست، برای رضای خدا فکر کنید، برای تقرب به خدا فکر کنید که نبوت چیست و معاد چیست (إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ) فکر کنید تا برای شما روشن بشود این شخص، پیامبر است و از قیامت خبر می دهد مسئله نبوت و معاد را با فکر بررسی کنید نه مسئله توحید را (إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) خدا قابل انکار نیست و شما این آله را می پرستید برای اینکه شما را به خدا نزدیک کند. درباره مشرکان که خب اینها اصل خدا را قبول داشتند راه روشن است درباره ملحدان هم می شود چنین حرفی زد.

ص: ۱۳۲

فرمود شما که خدا را قبول دارید برای رضای خدا یا دو به دو بحث کنید یا تنهایی بحث کنید یک وقت مسائل اجتماعی و عملی و سیاسی و اینهاست آنجا هر چه بیشتر بهتر، یک وقت مسئله فکر و اندیشه و اینهاست آنجا هر چه کمتر بهتر، آدم وقتی می خواهد فکر کند یا باید تنها باشد یا با مثل خودش بحث کند و گرنه در غوغا و جمعیت که فکری حاصل نمی شود (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (۱) برای کارهای عملی است که همه باید انجام بدهند که امروز همه در صحنه عرفات (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) را دارند یک وقت کسی می خواهد مطلبی را بفهمد این با هفت، هشت، ده نفر حاصل نمی شود این یا با یک نفر حاصل می شود یا حداکثر با دو نفر، بنابراین مسئله (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) برای کارهای عملی است، مسئله فکر و علم یا یک نفر یا دو نفر بنشینید فکر کنید و بررسی کنید البته یک انسان متفکر باید دستمایه علمی داشته باشد.

اندیشه در نبوت و کارهای پیامبر رساننده انسان به ساحر و مجنون نبودن او

فرمود یا دو نفر یا یک نفر بنشینید فکر کنید درباره نبوت و درباره معاد، درباره نبوت فکر کنید این بزرگوار کارهای خارق العاده آورده که از دیگران ساخته نیست (یک) این کار را یا جن می کند یا پیامبر (دو) جن در کار نیست او دیوانه نیست دیوزده نیست جن زده نیست تا بشود مجنون تعبیر به ساحر حد وسط استدلال است. نظیر اینکه خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمَرًا) (۲) من چهل سال در بین شما زندگی کردم خب من را می شناسید این حرف ها را که نمی زدم، درسی هم که نبود، این فکرها هم نبود، این نوآوری را شما باید از جای دیگر بدانید اینکه خود حضرت استدلال کرد فرمود: (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمَرًا) و اینکه ذات اقدس الهی می فرماید (مَآ بِصَاحِبِكُمْ) این حد وسط برهان است این کسی که چهل سال با شما بود شما همه کارهایش را از نزدیک دیدید غیر از خردمداری و عقل و امانت و هوش و هوشیاری چیز دیگری ندیدید این چگونه دیوانه است پس این کارهایی که انجام می دهد برای خودش که نیست برای اینکه بشر از آن جهت که بشر است بتواند این کارها را بکند این طور حرف بزند خب دیگران هم باید بتوانند بکنند. دیوانه یعنی کسی که منسوب به دیو است منسوب به جن است مجنون را ذی جنّه می گویند، ما در فارسی دیوانه می گوییم و مانند آن که به دیو مربوط است فرمود او که نمی تواند مجنون باشد پس الاّ- و لابد وحی الهی است (مَآ بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّه) این حرف ها و این کارها هست و خود وجود مبارک پیغمبر هم بعد می فرماید خدا شاهد است که این حرف ها، حرف های الهی است (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) که در آیه ۴۷ همین سوره است.

ص: ۱۳۳

۱- (۶) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳

۲- (۷) یونس/سوره ۱۰، آیه ۱۶

تفاوت امر به قیام برای تفکر و «الله»

پرسش: این (مَثْنَى وَفُؤَادَى) نمی تواند ناظر این باشد که حتی اگر کم هستید باز هم قیام کنید الله؟

پاسخ: نه، آن (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا) نشان می دهد که مدار قیام برای فکر است یک وقت است که قیام بکنید الله آن کارهای عملی است جهاد است و امثال ذلک، یک وقت است که کارهای فکری است در مسئله قیام عملی خب اگر کسی رهبر الهی باشد ولو هیچ کس نباشد [موظف به قیام است].

مأمور بودن پیامبر به قیام «الله» و نبود تقیه برای او

ذات اقدس الهی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ) (۱) تقیه برای امام است ولی برای پیغمبر نیست فرمود اگر در تمام روی زمین احدی تو را یاری نکند تو وظیفه داری قیام بکنی و همین کار را هم کرد آن سفر حضرت به طائف و پای حضرت خونی شدن و سنگ خوردن و آن شعب ابی طالب و اینها هم هست تقیه برای امام (علیه السلام) است نه برای پیغمبر، فرمود: (لَا تُكَلِّفُ إِلَّا نَفْسَكَ) احدی تو را یاری نکند تو موظفی قیام بکنی او هم همین کار را کرد این مسئله رهبران الهی است. درباره دیگران خب حساب خاص خودش را دارد زمان تقیه طور دیگر است.

پرسش: چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی تواند تقیه کند؟

پاسخ: برای اینکه اصل دین آن وقت محفوظ نمی ماند آنها تقیه می کردند برای اینکه دین محفوظ بماند این پیامبر، اصل دین را دارد می آورد اگر اصل دین با تقیه هم کنار برود پس دینی نمی ماند.

ص: ۱۳۴

در مسئله فکر با غوغا و ده رأی و ده پیشنهاد که فراغتی برای فکر حاصل نمی شود موقع عمل, (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا) به سبب اهمیت مسئله هم امر به اعتصام شده هم نهی از تفرّق شده گرچه این دو حکم مستقل نیست که چیزی هم واجب بالذات باشد هم ترکش حرام بالذات که اگر این کار نشده دو عقاب داشته باشید دو عقاب که معقول نیست اگر فرمودند: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا) یکی اش مقدمه دیگری است اعتصام واجب است برای تأکید بر اینکه اعتصام واجب است تفرّق را نهی کرده نه اینکه تفرّق هم حرام است اعتصام هم واجب است که اگر کسی اعتصام نکرد دو گناه کرده باشد دو عقاب داشته باشد این طور نیست آنجا برای اهمیت مطلب هم به فعل امر شده هم از ترکش نهی شده چون کار عمومی است کار عمومی را باید به دست همه مردم انجام داد اما برای فکر و اندیشه و علم هر چه جمعیت کمتر بهتر. فرمود: (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِيَ مِثْنِي وَفُرَادَى)

نقد دیدگاه فخررازی در ارائه معنای کنایه ای برای «مثنی و فرادی»

اینکه جناب فخررازی گفتند مثنی می تواند به معنای مجتمعی باشد فرادا به معنای متفرّقین باشد (۱) از آن سنخ نیست؛ مثنی یعنی دو نفر در قبال فراداست گاهی می گوئیم مثنی کنایه از اجتماع است و فرادا کنایه از عدم اجتماع است این برای کارهای عملی است ولی کارهای علمی بالأخره یک نفر یا دو نفر هم بحث باشید فکر کنید.

ص: ۱۳۵

درباره خدا فکر نکنید که او بَیِّن الرشد است شما هم خدا را قبول دارید آن شرکّان هم به جایی نمی رسد نه دلیل عقلی دارید نه دلیل نقلی، نه عقل عملی نه عقل نظری؛ هیچ کدام از این امور چهارگانه مشکل شما را حل نمی کند ما برهان عقلی از شما خواستیم (أَوْ أَثَرِهِ مِنْ عِلْمٍ) نداشتید، برهان نقلی خواستیم نه در کتاب آسمانی بود نه هیچ پیامبری این حرف را زد که نداشتید، شما هم قبول دارید که این بت ها مقرب الی الله هستند، شما هم قبول دارید این بت ها شفعا ی الی الله هستند خب موجودی که در اصل هویت خودش مخلوق است و محتاج است او چگونه می تواند کاری را بالاستقلال انجام بدهد او نه اله است نه مقرب است نه شفیع است هیچ کاره است اگر ستمی دارد خالق او باید به او عطا کند و خالق او ستم هایی که عطا می کند مضبوط است یا باید دلیل عقلی داشته باشیم که خدا به اینها ستم داد یا دلیل نقلی؛ نه دلیل عقلی داریم نه دلیل نقلی و خود اینها هم که ذاتاً وابسته اند شما خودتان می دانید (أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ) (۱) خود اینها و شما قبلاً نبودید بعد پیدا شدید، آن فرشته ها قبلاً نبودند بعد پیدا شدند، آن عیسای مسیح (سلام الله علیه) قبلاً نبود و بعد پیدا شد.

تبیین برهان و جدال احسن قرآن در برابر مشرکان

پس همه اینها مسبوق به عدم هستند در اصل هویت محتاج الی الله هستند در صفت هم همچنین. اگر کسی این مبادی را قبول نداشته باشد آن آیاتی که قبلاً خوانده شد آیات ۲۲ و ۲۳ می شود برهان برای او، مشرکینی که قبول دارند که اینها را خدا آفرید این آیات ۲۲ و ۲۳ برای اینها می شود جدال احسن، خدای سبحان به رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) (۲) فرمود: (وَلَكِنَّ سَيِّئَاتِهِمْ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۳) اینها به خالقیت خدا، به ربوبیت مطلق خدا نه ربوبیت جزئی، مدیر کل بودن خدا، باور دارند قبول می کنند. نسبت به اینها می شود جدال احسن، نسبت به ملحدان می شود برهان، اگر اینها اصل مطلب را قبول ندارند خدا برهان اقامه می کند اگر اصل مطلب را قبول دارند نسبت به خالقیت و مدیر کل بودن خدا، ذات اقدس الهی جدال احسن دارد.

ص: ۱۳۶

۱- (۱۰) صافات/سوره ۳۷، آیه ۹۵

۲- (۱۱) نحل/سوره ۱۶، آیه ۱۲۵

۳- (۱۲) لقمان/سوره ۳۱، آیه ۲۵

حرف آن ها را قبلاً هم قرآن نقل کرده فرمود عوام آنها یک نحو حرف می زنند، محققان آنها به اصطلاح حرف دیگر می زنند عوام آنها در تصدیق و در تکذیب، مقلد گذشتگان هستند اگر چیزی را گذشتگانشان گفته باشند می گویند: (إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّه) (۱) می پذیرند و تصدیق می کنند، اگر نگفته باشند می گویند: (مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ) (۲) قرآن چه در بخش قبول چه در بخش نکول می فرماید: (أَوَلَوْ كَانَ آيَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) (۳) یا (أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ) (۴) خب پدرانتان که این طور هستند چرا شما تصدیق و تکذیبتان را به نفی و اثبات آنها گره زدید آن محققانشان که امروز هم در هند و امثال هند هستند کسانی که می گویند ما دسترسی به خدا نداریم غافل از اینکه شما به خدا دسترسی ندارید ولی خدا به شما از هر موجودی نزدیک تر است اگر او به انسان از هر موجودی نزدیک تر است انسان چرا نمی تواند او را عبادت کند فرمود او «أَقْرَبُ إِلَيْكُمْ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» است (۵) یک اضافه متخالفهالأطراف است خودت را دور کردی و گرنه او نزدیک است خب اگر کسی کور باشد دوستش در کنارش باشد خب نمی بیند این چنین نیست که اگر کسی آدم را دید حتماً آدم هم بتواند او را ببیند اگر (لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ) (۶) شد خب نسبت کور و اعما چیست یکی قریب است دیگری بعید اینکه مثل دوتا دیوار نیست این ستون با آن ستون اگر فاصله شان پنج متر است آن هم پنج متر است این هم پنج متر است دیگر فرض ندارد که این ستون به آن ستون نزدیک باشد آن از این دور باشد در مادیات این گونه از اضافات قُرب و بُعد و معیت متوافقهالأطراف هستند یعنی طرفین یک اضافه دارند ولی در معنویات همین قُرب و بُعد، اضافه متخالفهالأطراف است یعنی ممکن است الف به باء نزدیک باشد باء از الف دور؛ خدایی که به هر چیزی نزدیک است و «مع کل شیء» (۷) است یک عده هم (يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) (۸) کافر و ملحد و منافق از خدا دور است با اینکه خدا به همه شان نزدیک است قُرب و بُعد و معیت اگر مادی باشد جزء اضافه های متوافقهالأطراف است و اگر معنوی باشد ممکن است متوافقهالأطراف باشد مثل اینکه خدا به مؤمن نزدیک است مؤمن هم به خدا نزدیک است ممکن است متخالفهالأطراف باشد خدا به کافر نزدیک است کافر (يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) اگر شما چنین حرفی دارید پذیرفتید خدایی هست اینها می شود جدال احسن، نپذیرفتید اینها می شود برهان، مقلدینشان همین حرف های پدرانشان را نقل می کردند محققینشان به اصطلاح، خلط تکوین و تشریع داشتند که قبلاً قرآن نقل کرد و ابطال کرد.

ص: ۱۳۷

۱- (۱۳) سوره زخرف، آیات ۲۲ و ۲۳

۲- (۱۴) قصص/سوره ۲۸، آیه ۲۴

۳- (۱۵) مائده/سوره ۵، آیه ۱۰۴

۴- (۱۶) بقره/سوره ۲، آیه ۱۷۰

۵- (۱۷) ق/سوره ۵۰، آیه ۱۶

۶- (۱۸) حج/سوره ۲۲، آیه ۴۶

۷- (۱۹) نهج البلاغه، خطبه ۱

خلط بین تکوین و تشریع توسط محققان مشرک در شرک به خدا

خلط تکوین و تشریع اینها این بود که آنها می گفتند خدا قادر است علیم مطلق است می داند ما بت ها را می پرستیم، می تواند جلوی ما را بگیرد و جلوی ما را نگرفته معلوم می شود [کارها] حق است (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ) (۱) قرآن می فرماید شما بین تشریع و تکوین خلط کردید بله خدا عالم است (يَكُ) (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (۲) است (دو) اما بشر را در گناه آزاد گذاشته امتحان کرده از نظر تشریع راه را بسته از نظر تکوین فرمود: (قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ) (۳) بنابراین آنها حرفی برای گفتن ندارند هر حرفی داشتند قرآن کریم نقل کرد و ابطال کرد بعد فرمود اینها که باطل است غیر از این اگر حرفی دارید بیاورید اگر حرف نقلی هم دارید بیاورید این بود که از چند جهت قرآن کریم این حرف ها را مطرح کرد و ابطال کرد.

پرسش: پس نتیجه فرمایشات حضرت تعالی این است که انسان بیشتر در عالم تشریع آزاد است.

آزادی انسان در مقام تشریع دال بر کمال او

پاسخ: نه، در عالم تشریع آزاد نیست در تکوین آزاد است.

پرسش:.... پاسخ: یعنی تکویناً.

پرسش: استاد! شما تکوین را چگونه معنا می کنید؟

پاسخ: یعنی انسان را ذات اقدس الهی آزاد آفرید که هم می تواند گناه کند هم می تواند نکند.

ص: ۱۳۸

۱- (۲۱) انعام/سوره ۶، آیه ۱۴۸

۲- (۲۲) بقره/سوره ۲، آیه ۲۰

۳- (۲۳) کهف/سوره ۱۸، آیه ۲۹

پرسش: این در تشریع باید این گونه باشد.

پاسخ: در تشریع فرمود راهتان این است تکامل این است که انسان بتواند خلاف بکند و خلاف نکند، اگر انسان مجبور باشد یک طرفه برود که تکامل نیست.

پرسش: استاد! درسته که تشریع از جانب خداست اما بشر بالأخره در انتخاب راه آزاد است یا خیر؟

پاسخ: تشریعاً نه، تکویناً آزاد است، اگر اختیار است بله بشر اختیار دارد اگر مجبور بود که کمال نبود.

پرسش: شما فرمودید شیطان در مقام تکوین عبد محض است پس چرا گناه کرد؟

پاسخ: در مقام تشریع معصیت کرد. در مقام تشریع وظیفه دارد به امر و نهی عمل کند در مقام تکوین خدا راهش را باز گذاشته می گوید من مجبور نکردم اگر جبر باشد که کمال نیست اولیای الهی که به مقامات رسیدند که اگر مجبور بودند که کمال نبود و اگر فساق و ملحدان به درکات گرفتار شدند اگر مجبور بودند که نقص نیست تمام کمال در این است که انسان آزاد است فرمود: (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)، (۱) (قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)، (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) (۲) این راه باز است.

عقل و نقل دو چراغ راهنمای انسان در مقام تشریع

آن وقت اندیشه و عقل و فطرت در درون، وحی و نبوت و رسالت و برکات ولایت اهل بیت (علیهم السلام) از بیرون، اینها چراغ هایی هستند که راهنمای انسان هستند صراط را خدا ترسیم کرده مهندسی برای اوست، عقل مهندس نیست که راه درست کند عقل، چراغ است کاری که از سراج برمی آید فقط راهنمایی است خدای سبحان هم مهندسی کرد راه را ساخت (یک) هم به وسیله نقل، راه را نشان داد (دو) هم به وسیله عقل، راه را نشان داد (سه) فرمود این صراط مستقیم است که من ترسیم کردم از هیچ کس ساخته نیست مهندسی فقط کار خداست راه یعنی دین، دین صراط است صراط از غیر خدا ساخته نیست عقل، چراغ است چراغ، کار صراط را نمی کند سراج، راه را نشان می دهد چه اینکه دلیل نقلی راه را نشان می دهد فرمود مختارید این هم جهنم این هم بهشت، اگر خواستید بروید بهشت آزادید در تکوین، اگر بخواهید بروید جهنم آزادید در تکوین ولی مبادا بروی، رفتی شلاق است (خُذُوهُ فَغُلُّوهُ) (۳) به دنبال توست این انذار الهی است این تنبیه الهی است این هشدار الهی است.

ص: ۱۳۹

۱- (۲۴) بقره/سوره ۲، آیه ۲۵۶

۲- (۲۵) انسان/سوره ۷۶، آیه ۳

۳- (۲۶) حاقه/سوره ۶۹، آیه ۳۰

فرمود: (إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْيَانٍ خَائِفِينَ لَهُ وَتَفَكَّرُوا) نه «تتفكروا فی التوحید» توحید یا مقبول است یا اگر در درونتان سری بزنید فطری شماسست و این کسی که عمری به شما امتحان داده در همه موارد هم از همه شما هوشمندتر بود امانتش، علمش، رشدش، قدرتش که چهل سال به شما امتحان داد خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا) شما عمری مرا آزمودید از این حرف ها من نمی زدم این حرف ها را نمی دانستم پس معلوم می شود این حرف ها برای من نیست.

(مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ) گرچه هم بشیر است هم نذیر، اما اینجا جای انذار است بعد نه تنها انذار، فرمود خیلی وضع روشن نیست که حالا چه وقت به حیاتان خاتمه می دهد (بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٍ شَدِيدٍ) خیلی روشن نیست که چه وقت می میرید آینده دور را شما مطرح نکنید روشن نیست آینده دور است یا نزدیک ممکن است نقد باشد (بَيْنَ يَدَيَّ عَذَابٍ شَدِيدٍ) اینها راجع به اصول سه گانه.

امر به پیامبر در ابلاغ نخواستن اجر رسالت از مردم و استثنای آن

بعد به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود به اینها بگو من چیزی از شما نخواستم مگر اینکه شما این راه را ادامه بدهید حرف های همه انبیا این بود که (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) [\(۱\)](#) حرف همه انبیا این بود وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجری از مردم خواست که با انبیای دیگر فرق دارد که فرمود: (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

ص: ۱۴۰

دو توضیح در این استثنا آمده؛ آیه ۲۳ سوره مبارکه «شوری» این است که (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) که به اهل بیت و عترت طاهرین (علیهم السلام) باید علاقه داشته باشید مودّت داشته باشید رابطه داشته باشید بعد فرمود این کار، حسنه است (وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) قدر متیقّن در مقام مخاطب نسبت به حسنه همان ولایت اهل بیت است البته موارد دیگر را هم شامل می شود اما قدر متیقّنش این است فرمود: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ) یعنی «یکتسب» (حَسَنَةً) معلوم می شود مودّت اهل بیت، حسنه است خب (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا) (۱) است، (فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا) (۲) است (نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) است و مانند آن. در آیه محل بحث سوره مبارکه «سبأ» فرمود این مودّت اهل بیت همان طّی راه است تکامل خود شماست چیزی به ما بر نمی گردد (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) ما چیزی از شما نخواستیم گفتیم راهنمایان را حفظ کنید به دنبال همین ها بروید سعادت دنیا و آخرتتان همین است پس من هم همان حرف را می زنم که انبیای دیگر گفتند نه اینکه من حالا چیزی را بخواهم که آنها نخواستند (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) انبیای دیگر گفتند: (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) من هم می گویم (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) ما چیزی از شما نخواستیم (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ).

ص: ۱۴۱

۱- (۲۸) نمل/سوره ۲۷، آیه ۸۹

۲- (۲۹) انعام/سوره ۶، آیه ۱۶۰

بیان امام سجاد (علیه السلام) در مورد جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) در انتقال معارف دین

پرسش: استاد! مودّت اهل بیت هم موضوعیت دارد هم طریقت؟

پاسخ: نه، اصل دین است امام سجاد (سلام الله علیه) فرمود این سه مرحله را خدا آموخت فرمود قرآن را به منزله قانون اساسی نازل کرد، تبیین قرآن را به عنوان سنّت نبوی به حضرت آموخت، تفصیل آن را از راه سنّت نبوی به ما الهام کرد (۱) هر سه بخش را چه خطوط کلی قرآن که به صورت قانون اساسی است چه شرح و تبیین آن که سنّت نبوی است، چه گسترش و تحریر آن که به وسیله اهل بیت (علیهم السلام) است فرمود به ماها آموخت تا ما به شما منتقل کنیم در حقیقت دین است این دین به وسیله قرآن و سنّت این چهارده معصوم (علیهم السلام) بیان شده.

حجّت گفتار و رفتار فاطمه (سلام الله علیها) به علت معصوم بودن او

مستحضرید که بیان و قول و گفتار و رفتار صدیقه طاهره (سلام الله علیها) هم مثل گفتار امام، حجّت است یعنی اگر ما روایتی از حضرت صدیقه طاهره (سلام الله علیها) داشته باشیم مطابق آن فتوا می دهیم برای اینکه حجّت به نبوت بر نمی گردد، حجّت به امامت بر نمی گردد حجّت به عصمت بر می گردد، چرا حرف پیامبر حجت است؟ برای اینکه معصوم است نه چون پیامبر است، چرا حرف امام حجّت است برای اینکه معصوم است معصوم که دیگر اشتباه نمی کند خب همین عصمت برای صدیقه طاهره (سلام الله علیها) هم هست؛ لذا گاهی خود حضرت امیر به فرمایش صدیقه طاهره استدلال می کنند، معیار حجّت، عصمت است خب این کسی که معصوم است از طرف خدای سبحان سخن می گوید.

ص: ۱۴۲

۱- (۳۰) رک: الصحیفه السجادیه، دعای ۴۲؛ «اللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَنْزَلْتَهُ عَلٰی نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مُجْمَلًا وَ اَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكْمَلًا وَ وَرَرْتَنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا»

احتجاج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به شاهد بودن خدا بر رسالت او

بعد فرمود این حرفی که ما می زنیم اگر شما شک دارید که این کتاب برای من است خب مثل این بیاورید من هم که سالیانتمادی در بین شما بودم هم (فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا) هم خدا فرمود: (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّه) بعد می فرماید این کلام، کلام خداست خدا شاهد است من پیامبرم از کجا شهادت داد؟ برای اینکه کتابش است نامه اش به دست من است اینکه فرمود خدا شاهد است (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) نه یعنی خدا می داند این خدا می داند که متارکه دعواست اینکه ادامه دعوا نیست اما وجود مبارک پیغمبر دعوا را ادامه می دهد، ادعا را ادامه می دهد شاهد می آورد می گوید خدا شاهد است که من پیامبرم نه خدا می داند، آن که دستش خالی است برای ترک مخاصمه و ترک احتجاج می گوید خدا می داند آن طرف هم می گوید نه این طور نیست خب این ترک مخاصمه است اینکه وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود خدا شاهد است یعنی گواهی داد نه خدا می داند، از کجا گواهی داد که من پیامبرم؟ برای اینکه کتابش را به دست من داد نامه او، امضای او، نوشته اوست، گفته اوست خب اگر خدا گفته اش، نوشته اش، نامه اش را به دست من داد پس شهادت می دهد. در سوره مبارکه «رعد» این آیه مبسوطاً گذشت که (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا) آیه پایانی سوره «رعد» (وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) (۱) خدا گواه است (مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) را هم گفتند منطبق بر حضرت امیر (سلام الله علیه) است (۲) خب حالا- خدا گواه است نه اینکه خدا می داند من پیامبرم که این ترک مخاصمه باشد می بینید دو نفر که در امری نزاع دارند برای ترک مخاصمه یکی می گوید خدا می داند آن یکی می گوید نه این طور نیست این دیگر ادامه دعوا نیست اما برای ادامه ادعا و اثبات ادعا کسی می گوید نه، خدا گواهی داد نه خدا می داند، خدا گواهی داد من پیامبرم چرا؟ برای اینکه کتابش دست من است می گویید نه، شما مثل این بیاورید (يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ) نه خدا می داند، اگر خدا می داند باشد که (بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ) نیست آنکه می تواند فصل خصومت کند خصومت بین من و شما را منقطع کند همان خداست که گواهی داد و نامه اش به دست من است، امضایش به دست من است، کتابش به دست من است این هم همین طور است خدای سبحان که (عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) است اینجا شهادت داد و گواهی داد که من پیامبرم، پس از این جهت سخن از ترک مخاصمه نیست سخن از اتمام حجت است.

ص: ۱۴۳

۱- (۳۱) رعد/سوره ۱۳، آیه ۴۳

۲- (۳۲) الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ الامالی (شیخ صدوق)، ص ۵۶۵

مطلب دیگر اینکه در جریان اعتصام مستحضرید الآن روزی است که این عزیزان ما در مکه که ان شاء الله خدا اینها را با حج مقبول، عمره مقبول، زیارت مقبول، ادعیه مستجاب به بلادشان برگرداند مشغول برائت از مشرکین و خواندن پیام رهبری و دعای عمومی اند این را خوب دقت کنید که مکه آن آخرش برای کسی است که با هواپیما می رود و در هتل مسکن دارد آن آخرش است و از اینها هم خیلی معلوم نیست کاری ساخته باشد آنهایی که کاری از آن ها ساخته است آن پیاده ها و پابرهنه ها و آن ها هستند به ابراهیم فرمود بگو اینها بیایند (وَأُذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا) (۱) یعنی پیاده ها بیایند اینها هستند که می توانند عرفات را پر کنند آن سالی که چندتا شهید بود همین ها بودند اینها هستند که می توانند در برابر استکبار و صهیونیسم بایستند فرمود مکه برای اینهاست درباره آن سرمایه داران و اغنیا با یک لسان تندی تعبیر کرد فرمود: (لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ) (۲) با این بیان تعبیر کرد هم درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم درباره حضرت ابراهیم (سلام الله علیه) بنیان گذار کعبه فرمود فریاد بزنید تا پیاده ها بیایند (عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ) بیایند آن که دارای شتر فربه است و اینها آمد، آمد نیامد، نیامد، بر او واجب است بیاید اما کار برای اینهاست خب (كُلِّ ضَامِرٍ) بیایند یعنی سوار شتر لا-غر، حمار لا-غر، اسب لا-غر، استر لا-غر، اتوبوس و مینی بوس و پیاده و پابرهنه اینها بیایند تا بشود (قِيَامًا لِلنَّاسِ) فرمود: (جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ) مفعول دوم «جعل» این است: (قِيَامًا لِلنَّاسِ)؛ (۳) (قِيَامًا لِلنَّاسِ) برای هتل نشین نیست الا خرج بالدلیل، (قِيَامًا لِلنَّاسِ) برای همین وانت سوارها و پیاده هاست اگر برائت از مشرکین است، برائت از استکبار است، برائت از صهیونیسم است، برائت از سلفی هاست، برائت از وهابی های تکفیری است برای اینهاست، همه باید این پیام را درک کنند که امروز در عرفات تنها سخن از مشرکین نیست از شرک و نفاق و استکبار و صهیونیسم و سلفی و تکفیری از همه اینها باید برائت جست اینها الآن برای مسلمان ها خطر دارند اینها برای مؤمنین خطر دارند اینها بهانه دست این و آن هستند در صدر اسلام هم همین ها مزاحم بودند.

۱- (۳۳) حج/سوره ۲۲، آیه ۲۷

۲- (۳۴) سوره آل عمران، آیه ۹۷

۳- (۳۵) مائده/سوره ۵، آیه ۹۷

وجود مبارک سیدالشهداء (سلام الله علیه) سخنرانی کرد فرمود من را می شناسید در شرق و غرب عالم پسر دختر پیغمبر غیر از من کس دیگری نیست (۱) شما مثل یک مُشتِ ملخ جمع شدید اینجا دارید مرا می کشید آخر شما را چه کسی آورد اینجا (۲) الان شما سوریه بروید این طور است جای دیگر می روید این طور است این تکفیری مرتب دارند شیعه ها و مسلمان ها را می گُشنند اینجا چه کسانی اند، چه کسانی اینجا را شورانده، تا صدا از کنار کعبه برنخیزد به جایی نمی رسد خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از کنار کعبه برخاست، وجود مبارک حضرت هم از کنار کعبه برمی خیزد مکه را باید دریافت این (رِجَالاً) را باید دریافت، این (عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ) (۳) را باید دریافت، آن محدوده های میقات تا مسعا و مرما و مذبح همه را باید توسعه داد تا (عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ) بیایند، (رِجَالاً) بیایند، مردم بیایند تا ان شاء الله (قِيَاماً لِلنَّاسِ) بشود.

تفسیر آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۲۷

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره سبأ

(قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفٍ وَمَنْ يَنْصُرْكُمْ فَإِنَّمَا أَضِلُّكُمْ سَبْعَ مَسَارِعَ وَمَنْ يَكْفِرْ بِكُفْرِي فَإِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْكَرِينَ) (۴۶) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنْ رَبِّي يَهْدِ لِيَ الْغَيْبَ (۴۸) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰)

ص: ۱۴۵

۱- (۳۶) الارشاد (شیخ مفید)، ج ۲، ص ۹۸

۲- (۳۷) رک: مقتل الحسین (خوارزمی)، ج ۲، ص ۹

۳- (۳۸) حج /سوره ۲۲، آیه ۲۷

موعظه جهانی خداوند به تفکر در آیات قرآن

در بخش پایانی سوره مبارکه «سبأ» یک موعظه جهانی دارد فرمود هر کس در علم و خرد و حقایق محتوای این کتاب شک دارد قربه الی الله فکر کند اگر در محتوای این کتاب غیر از برهان و غیر از عقل و عدل چیز دیگر ندید بپذیرد، نه این کتاب، افسون و فسانه در آن هست نه آورنده این کتاب، ساحر و شاعر و کاهن و امثال اینهاست، نه اهداف باطلی اینها را تعقیب می کند الان هر کدام شما بخواهید درباره حقایق این کتاب فکر کنید این مورد ترغیب الهی است خدا دعوت کرده است (قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدِهِ) این یک اصل است.

سرّ دعوت الهی به تفکر انفرادی در مسائل علمی

در مسائل اجتماعی سخن از (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) (۱) است که کار است ولی در مسائل علمی یک نفر حداکثر دو نفر چون آن جمعیت و آن بلوا و آن آرای فراوان، یک بیان نورانی حضرت امیر دارد که آنها را امضا نمی کند فرمود: «إِذَا ازْدَحَمَ الْجَوَابُ خَفِيَ الصَّوَابُ» (۲) این از بیانات نورانی حضرت است در نهج البلاغه. فرمود وقتی یک مطلب مورد سؤال باشد آرای گوناگونی ارائه شود جواب های متعددی گفته شود آنچه صواب است مخفی می ماند؛ لذا انسان برای اینکه متفکرانه و خوب نتیجه بگیرد اگر متفکر باشد، یا تنها خودش فکر بکند یا با کسی که صاحب نظر است دوتایی فکر کنند در مسائل اجتماعی چه نماز جمعه، چه نماز جماعت، چه حج و مانند آن سخن از (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا) است اما در مسائل علمی، پژوهشی، تحقیق، انسان اول تنها یا با هم فکرش بحث بکند آن وقت نتیجه این بحث را ممکن است در همایشی ارائه کند (قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ) آن یک کلمه و اصل این است که (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) یا (مَشْنَى) دو به دو، یا (فُرَادَى) یک به یک.

ص: ۱۴۶

۱- (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۰۳

۲- (۲) نهج البلاغه، حکمت ۲۴۳

(ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مِا بِصِيَاحِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ) این کتاب، حی است الی یوم القیامه، شما درباره قرآن فکر کنید بعد معلوم می شود که این قرآن که محور عقل و عدل است آورنده^۱ او هم عاقل و عادل خواهد بود (إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ) البته اگر کسی موحدانه بخواهد قیام کند یعنی برای رضای خدا نه اینکه پیش داوری و پیش فرض داشته باشد آن پیش داوری را بخواهد بر قرآن تحمیل کند این طور نیست اگر کسی به دنبال تحقیق است در برابر حق خاضع باشد بر اساس این نیت و عنوان درباره معارف قرآن فکر کند آن مسئله نبوت و معاد را هم نتیجه می گیرد.

تبیین جامعیت قرآن

پرسش؟ پاسخ: بله خب وقتی که دین باشد دین آثار حیات را دارد اگر قرآن ما را دعوت می کند به حقایق، به عدل، به پرهیز از ظلم، (لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ)^(۱) دعوت می کند به جهاد اصغر و اوسط و اکبر این می شود سیاست، دعوت می کند به تقوا می شود مسئله اخلاق، دعوت می کند به حقوق می شود مسائل حقوقی چون همه چیز در قرآن کریم هست.

جایگاه روایی تفکر در معارف الهی

پرسش: این (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا) جزء آن موعظه است یعنی آن (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ).

پاسخ: بله من موعظه می کنم که قیام کنید برنامه شما این باشد. یک بیان نورانی از امام رضا (سلام الله علیه) است از ائمه دیگر (علیهم السلام) هم نقل شده است «لیست العبادة کثره الصیام و الصلاه و إنما العبادة کثره التفکر فی أمر الله»^(۲) درباره اباذر (رضوان الله علیه) که از عبادت او سخن به میان می آمد در روایات هست که «کان أكثر عبادة أبی ذر رحمه الله علیه خصلتین التفکر و الاعتبار»^(۳) اگر تفکر درباره خدا و معارف الهی به نصاب برسد حقایق دین و حقایق علوم و حیانی و معاد ثابت خواهد شد.

ص: ۱۴۷

۱- (۳) بقره/سوره ۲، آیه ۲۷۹

۲- (۴) تحف العقول، ص ۴۴۲ و ۴۸۸

۳- (۵) الخصال، ج ۱، ص ۴۲

بعد می فرماید در جریان اجر اینجا چند مطلب است یک انسان عاقل - چون خدای سبحان حضرتش را از هر گونه تهمت های بی عقلی منزّه دانست - بر اساس عقل حرکت می کند البته عقلی الهی که فوق عقول ماست این انسان این همه تلاش و کوششی که می کند لابد هدفی دارد بی اجر نخواهد بود در بخش های ابتدایی می فرماید اجر من مودّت اهل بیت من است در بخش های دیگر می فرماید من اجری از شما نمی خواهم این آیات هرگز منافی هم نیستند اینکه می فرماید من اجری از شما نمی خواهم معنایش این نیست که من اجر ندارم که تا با آیه (إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) مباین باشد. آیه ای که می گوید: (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ) یعنی از شما چیزی نمی خواهم نه اینکه من اجری ندارم، پس آیه ای که می گوید: (إِنْ أُجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) با آیه ای که می گوید: (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ) یا (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) منافات ندارم یعنی از شما چیزی نمی خواهم از خدا می خواهم. آنچه در سوره «شوری» آمده است که (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (۱) با (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) که در سوره «سبأ» آمده اینها منافی هم نیستند تا یکی ناسخ دیگری باشد در آنجا فرمود من از شما هیچ چیزی نمی خواهم مگر مودّت اهل بیت من، سرّش این است که پیام الهی از صدر تا ساقه باید دوام داشته باشد این از بیانات نورانی خدای سبحان است که فرمود: (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا).

ص: ۱۴۸

استمرار پیام و پیام آوران الهی سر تقاضای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر مودّت اهل بیت (علیهم السلام)

(وَصَلُّنَا) یعنی حرف ما تمام نشد، حرف ما تمام نمی شود حرف ما ادامه دارد (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) (۱) برای جوامع بشری از آغاز تا انجام ما گفته های متصل و مستمر داریم این یک اصل، خب گفته های خدا و قول خدا که مستمر و متصل است سخنگوی متصل و مستمر هم می خواهد حالا آن سخنگو یا نبی است یا وصی نبی است حرف خدا را چه کسی باید به مردم برساند شما حالا قول متصل دارید اما قائل مستمر ندارید؟! اینکه نمی شود. فرمود: (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا) (۲) این اصل دوم است (تَتْرًا) همان متواتر است مثل تقوا، تقوا این تاء جزء کلمه نیست اصلش «وَقَى» است این اصلش «وقوا» بود آن هم «وتر» بود وتر و تر که جمع بشود می شود متواتر، خبرهای واحد، تک تک وقتی جمع شد می شود متواتر. فرمود سخنگویان ما هم متواترند برای اینکه حرف من قطع نمی شود خب اگر حرف خدا قطع نمی شود سخنگویان خدا هم نباید قطع شوند این دو اصل جزء اصول جاودانه وحی الهی است که (وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) یک اصل، (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا) این هم اصل دیگر، حالا رسید به ختمی نبوت (علیه و علی آله آلاف التحية والثناء) آیا این قول، قطع شد؟ نه، سخنگو قطع شد؟ نه، این قرآن قطع نشد.

دعای امام سجاد (علیه السلام) در تبیین جایگاه امامت در استمرار پیام قرآن

ص: ۱۴۹

۱- (۷) قصص/سوره ۲۸، آیه ۵۱

۲- (۸) سوره مؤنون، آیه ۴۴

شما در این دعای ختم قرآن که در صحیفه سجاده هست ملاحظه بفرمایید ببینید که شأن امام نسبت به قرآن چیست وجود مبارک امام سجاده در آنجا عرض می کند خدایا ما می خواهیم کاری بکنیم که از کوه ها ساخته نیست یک وقت است کسی قرآن را همین طور عادی معنا می کند، تفسیر می کند، ترجمه می کند خب این کار آسانی است عرض کرد خدایا ما می خواهیم کاری بکنیم که از کوه ها ساخته نیست شما فرمودید: (لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ) (۱) کوه نمی تواند ولی ما می خواهیم بکنیم پس معلوم می شود قرآن یک چیز دیگر است، تفسیر قرآن یک چیز دیگر است، علم قرآن یک چیز دیگر است این دعای رسمی وجود مبارک امام سجاده عرض کرد قرآن کتابی است که خودت فرمودی کوه از عهده اش بر نمی آید ولی ما می خواهیم این کار را بکنیم ما بالاتر از کوهیم در تبیین این مطلب، سه اصل را ذکر می کند: اصل اول آن است که قرآن را به صورت قانون اساسی، جوامع الکلم بر قلب مطهر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل کرد (یک) تبیین قرآن را هم از علوم و حیاتی نصیب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کردی برای اینکه فرمودی: (أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) (۲) تو باید برای مردم بیان کنی (دو) سوم اینکه آن تفسیر و تفصیلش را هم از راه وحی و نبوت پیغمبر و به برکت آن حضرت به ما الهام کردی، ما از آن راه سومی که تفسیر قرآن را به ما الهام کردی می توانیم باری را ببریم که کوه نمی تواند ببرد (۳) حالا - ترشحاتش، فیوضات نازله اش بهره عالمان دین می شود یک مطلب دیگر است، قطراتی به حوزه ها می رسد مطلبی دیگر است، بنابراین نه سخن خدا قطع می شود نه سخنگویان الهی قطع می شوند.

ص: ۱۵۰

۱- (۹) حشر/سوره ۵۹، آیه ۲۱

۲- (۱۰) نحل/سوره ۱۶، آیه ۴۴

۳- (۱۱) الصحیفه السجاده، دعای ۴۲؛ «اللهم انک أنزلته علی نبيک فوق من لم یطق حمله»

الآن که ما در آستانه غدیر هستیم باید این معنا برای ما روشن بشود که وجود مبارک حضرت امیر و اهل بیت (علیهم السلام) سخنگویان الهی هستند لذا وجود مبارک پیغمبر فرمود: (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) درست است بعداً کتابی نمی آید، درست است بعد پیغمبری نمی آید اما علوم قرآن الی یوم القیامه الهامی است، سخنگویان الهی هم الی یوم القیامه هستند تا برسد به وجود مبارک حضرت حجت (سلام الله علیه) که بعد از او دیگر جهان منقرض می شود. بنابراین مسئله امامت و مودّت در قربا برای آن است که آن دو اصل قرآنی را خوب تبیین کند (لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) از یک سو، (أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا) از سوی دیگر. فرمود نه سخن ما قطع می شود نه سخنگویان ما پایان پذیر هستند هم سخنگو داریم الی یوم القیامه هم سخن تازه، سخن ما تازه است؛ (وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) نه یعنی حرف های قبلی را تکرار می کنیم، بلکه یعنی همیشه حرف تازه داریم همیشه سخنگوی تازه داریم این معنای مودّت فی القربی است آن وقت معنای غدیر و عظمت غدیر و جشن غدیر با آن جلال و شکوه خودش بهتر روشن می شود، بنابراین فرمود: (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى).

تبیین سودآور بودن اجر رسالت برای فرد و جامعه اسلامی

در بخش های دیگر فرمود این مودّت در قربا در حقیقت بیان خداست به ما بر نمی گردد (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) فرمود آنچه ما از شما خواستیم به سود شماست. در بخش های نهایی فرمود هم کار شما اجر دارد هم کار من اجر دارد، هم من اجر را از خدا می گیرم هم شما اجرتان را از خدا می گیرید این طور نیست که شما کارتان بی اجر باشد خب خدای سبحان اجر شما را خواهد داد اجر من را هم خواهد داد.

در بخش دیگر فرمود این بحث ها، بحث های تشویقی است تعبیر بیع و شراء، ترغیبی است، تعبیر اجر، تشویقی است بیع و شراء این است که انسان کالایی را به دیگری بفروشد درباره ما که عوض و معوض هر دو برای اوست چه چیزی را داریم بفروشیم اگر «لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نَشُورًا» (۱) چه چیزی داریم به او بفروشیم؟! برای خود کار بکنیم و از او مُزد بگیریم؟! آخر یا آدم اجیر می شود یا اجاره می دهد یا عین را کرایه می دهد؟! بالأخره برای مستأجر کار می کند اگر ما هیچ کاری برای خدا نکردیم چگونه از او اجر بگیریم تعبیر اجاره و اجر، تعبیر بیع و شراء (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ)، (۲) (فَاسْتَبَشَرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ) (۳) همه ترغیبی و تشویقی است.

همراهی با سخنگویان الهی مزد رسالت پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)

بنابراین فتحصل آنچه در سوره مبارکه «شوری» آمده با آنچه در سوره مبارکه «سبا» هست منافاتی ندارند تا کسی بگوید یکی مکی است دیگری مدنی، یکی ناسخ دیگری است در آنجا فرمود مَوَدَّتْ فِي الْقُرْبَى را شما باید حفظ بکنید برای اینکه اینها سخنگویان الهی اند از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) نقل شده است که هر چه ما به شما گفتیم از ما سؤال کنید که کجای قرآن ثبت است (۴) منتها سؤال کننده کم بود و هر وقت سؤال می کردند که شما این مطلبی را که فرمودید کجای قرآن است بیان می کردند که از فلان آیه ما این مطلب را استفاده می کنیم. پس قول خدا مستمر است الی یوم القیامه، سخنگویان الهی مستمرند الی یوم القیامه.

ص: ۱۵۲

۱- (۱۲) مهج الدعوات، ص ۱۸۱

۲- (۱۳) توبه/سوره ۹، آیه ۱۱۱

۳- (۱۴) توبه/سوره ۹، آیه ۱۱۱

۴- (۱۵) الکافی، ج ۱، ص ۶۰

لذا فرمود شما باید با سخنگویان الهی باشید این مُزد من است همان طوری که وجود مبارک مسیح بشارت داد که پیامبری خواهد آمد من هم بشارت می دهم که علی و اولاد علی خواهند آمد اینها مودّت در قرباست معلوم می شود قربایی هست که مودّت آن، اجر رسالت است این یک تبشیر است که اینها قطع نمی شود این سلسله منقرض نخواهد شد الی یوم القیامه کلام الهی هست، سخنگویان الهی هم هستند.

کلام علی (علیه السلام) به مشروط بودن بهره وری از قرآن به وجود سخنگوی آنها

وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که این قرآن «فاستنطقوه» با آن حرف بزنید «و لن ینطق» آن با شما حرف نمی زند «ولکنّ أخبرکم عنه» (۱) من سخنگوی قرآنم. این حرف های تفسیری رایج را به برکت این خاندان انسان یاد می گیرد فرمود این قرآن، کلام خداست (یک) «فاستنطقوه» آن را به حرف در بیاورید (دو) «و لا ینطق» با شما حرف نمی زند (سه) «و لكنّ أخبرکم عنه» (چهار) من سخنگوی قرآنم. سخنگوی قرآن باید باشد.

تبیین علت مشروط بودن بهره وری قرآن به سخنگویان معصوم

قول الهی در این قرآن هست اینکه درباره قرآن گفته شد «اقرأ و ارق» (۲) و بارها عنایت کردید که خدای سبحان که فرمود من این کتاب را نازل کردم نه یعنی انداختم بلکه نازل کردم یعنی آویختم همین است خب اگر قرآن آویخته است یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست ما، بین دست ما با دست بی دستی ازلی، لا یتناهی علوم هست این که قرآن را نینداخت به زمین آن طوری که باران را نازل کرد قرآن را آویخت به زمین آن طوری که حبل متین را می آویزانند خب حبل متین را بگیریم و بالا برویم ما چقدر می توانیم با این طناب بالا برویم ما به اندازه همان قد کوتاه خودمان می توانیم بالا برویم بقیه را از کجا می فهمیم خب کسی باید باشد که لدی اللّهی باشد، دستش تا آن بالا برسد مثل درخت خرمایی که از دست ما تا لدی الله میوه دارد خب کسی باید باشد که دستش تا آنجا برسد بچیند به ما بدهد، اگر قرآن - معاذ الله - مثل باران نازل شده بود یعنی به زمین انداخته شده بود همین بود که دست ماست اما حبل متین است و آویخته است در همان جریان اینکه «إِنّی تارک فیکم الثقلین» فرمود این قرآن «طرفه بید الله و طرف بأیدیکم» (۳) فرمود این طناب، ناگسستنی است یک طرفش به دست خداست یک طرفش به دست شما خب ما بخواهیم تا به دست بی دستی الهی برسیم این کار ما نیست بنابراین کسی باید باشد که دستش برسد به ما بگوید یا نه، در هر عصر و مصری نیاز ما چیست، از قرآن چه چیزی می فهمیم کسی باید باشد که دستش برسد «دست ما کوتاه و خرما بر نخیل» (۴) آن هم نخیلی که تا لدی الله است لذا وجود مبارک حضرت فرمود من هیچ اجری از شما نمی خواهم مگر اینکه با کسانی باشید که دستشان می رسد به این شاخه میوه اش را می چینند به شما می دهند.

٢- (١٧) الكافي, ج ٢, ص ٦٠٦

٣- (١٨) الامالي (شيخ مفيد), ص ١٣٥

٤- (١٩) ديوان حافظ, غزل ٣٠٨

چگونگی برخورداری پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤمنین از پاداش الهی

بعد فرمود آن اجرى که من از شما خواستم (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) خود من هم که گفتم: (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) بعد می گویم: (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) هم من اجر دارم هم شما اجر دارید من از شما چیزی نمی خواهم شما از ما فیض می برید ولی ما از شما چیزی نمی خواهیم اباحنیه در کنار امام صادق(سلام الله علیه) غذایی تناول کردند بعد از غذا حضرت به خدا عرض کرد: «الحمد لله رب العالمين اللهم هذا منك و من رسولك» اباحنیه گفت چرا پیغمبر را شریک خدا قرار دادی، فرمود مگر خدا در قرآن نفرمود: (أَنْ أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) [\(۱\)](#) اینها مجرای فیض هستند این اغنا را خدا به خودش و پیغمبرش نسبت داد فرمود خدا مردم را بی نیاز کرد پیغمبر خدا مردم را بی نیاز کرد پیغمبر خدا که - معاذ الله - در برابر خدا نیست این غنا را از ذات اقدس الهی می گیرد به مردم می دهد (أَنْ أَغْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) در قرآن دارد (أَغْنَى وَأَقْنَى) [\(۲\)](#) قُنیه یعنی سرمایه، غنا یعنی بی نیازی، هر دو را خدا به خودش اسناد داد که خدا هم مُغنی است یعنی غنا و بی نیازی می دهد هم مُقنی است قُنیه می دهد قُنیه یعنی سرمایه، اینها - معاذ الله - بیرون از این جبل متین نیستند از این جبل متین می گیرند چون تا دست بی دستی خدا هست بعد به ما می دهند بنابراین فرمود من اجر می خواهم منتها از خدا می خواهم شما هم اجر تان محفوظ است منتها شما باید عنایت کنید که برای خودتان کار می کنید از خدا اجر می گیرید.

ص: ۱۵۴

۱- (۲۰) توبه/سوره ۹، آیه ۷۴

۲- (۲۱) نجم/سوره ۵۳، آیه ۴۸

بعد هم فرمود خدا بی نیاز است دینش را حفظ می کند شما نشد دیگری (وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ) (۱) شما هم حواستان جمع باشد نگوئید ما حافظان دین هستیم او دست از دینش بر نمی دارد شما سعی کنید که این فیض نصیب شما بشود (وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ) بنابراین انسان باید شاکر باشد که در حوزه ها شرکت کرده جزء سربازان وجود مبارک ولی عصر است و دارد این معارف را متوجه می شود و به جامعه منتقل می کند.

تصریح به همراهی با سخنگویان قرآن از ابتدای رسالت

پرسش: اینکه سوره «شوری» آن آیه اش مدنی است و اینجا مکی است نمی تواند ...

پاسخ: منافاتی ندارد در اینجا فرمود: (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) قبلاً هم ممکن است گفته باشد یا خود حضرت در سخنانش گفته باشد چون خیلی از چیزهاست که قبلاً بیان می شد بعد تفصیلاً به صورت قانون اساسی ذکر می شد. فرمود این کار را انجام بدهید در همان جریان یوم انذار که (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (۲) از همان آغاز، جریان ولایت و خلافت حضرت امیر مطرح بود که اینها خلیفه □ من هستند، وصی من هستند، جانشین من هستند باید با آنها رابطه داشته باشید از همان اول وحی، سخن از ولایت علی و اولاد علی بود حالا به صورت تصریح در سوره مبارکه «شوری» آمده است. فرمود: (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) نه اینکه بی اجر باشم از شما چیزی نمی خواهم ولی اجر من بر خداست چه اینکه خدا به شما هم اجر خواهد داد (وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) هم گذشت که او شهادت می دهد به رسالت من.

ص: ۱۵۵

۱- (۲۲) محمد/سوره ۴۷، آیه ۳۸

۲- (۲۳) شعراء/سوره ۲۶، آیه ۲۱۴

بعد چون مسئله احتجاج است کلمه (قُل) در این سوره مبارکه «سبأ» مثل سوره مبارکه «انعام» مکرر ذکر شد (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَافُ الْغُيُوبِ) قَذَف یعنی رمی کردن، گاهی در نعمت است مثل «العلم نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء» (۱) یا «الایمان نورٌ يقذفه الله في قلب من يشاء» گاهی به صورت عذاب است مثل (قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) در سوره مبارکه «احزاب» گذشت که (وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ) آنها را از آن کاخ هایشان به پایین انداخت (وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) (۲) قذف کردن یعنی در دل انداختن، گاهی طمأنینه و نورانیت است گاهی هراس و ظلمت و امثال ذلك است گاهی نعمت است گاهی نقمت، گاهی در قلب یک مؤمن نورانیت ایمان را قذف می کند، گاهی در قلب کافر هراس را قذف می کند، گاهی در جنگ حق و باطل، حق را قذف می کند به صورت تیر به مغز باطل می رساند باطل را سرشکسته می کند در مناظرات علمی گاهی حق را در قلب کسی القا می کند او با گفتن یا نوشتن، باطل را مغز کوب می کند که در سوره «انبیاء» فرمود: (نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) (۳) فرمود ما باطل را مغز کوب می کنیم یعنی حق را مثل تیر قذف می کنیم به مغز باطل می رسد دماغ و مغز باطل را می کوبد و باطل از بین می رود وقتی از بین رفت و مُرد حرفی برای گفتن ندارد.

ص: ۱۵۶

۱- (۲۴) مصباح الشریعه، ص ۱۶

۲- (۲۵) احزاب/سوره ۳۳، آیه ۲۶

۳- (۲۶) انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۱۸

از بین رفتن باطل های کهنه و نو با استقرار نظام الهی

لذا در آیه بعد می فرماید: (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) نظام الهی که مستقر شد نه جا برای باطل های کهنه است نه جا برای باطل های تازه. وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی وارد مکه شدند و مکه را فتح کردند در آنجا همین آیه را خواندند و بت ها را ریختند دور (۱) (جَاءَ الْحَقُّ) وقتی حق آمد نه مجالی و جایی برای باطل های قبلی است نه جایی برای باطل های جدید بدأ یعنی ابتدا (وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) یعنی نه باطل ابتدایی نه باطل عودی، نه آن عادات و سنن باطل گذشته باید برگردد نه باطل های جدیدی باید خودش را نشان بدهد اگر حق، باطل را مغزکوب کرد و آن را از بین برد جا برای باطل نیست چون مُرد و اگر - خدای ناکرده - باطلی چه باطل کهنه چه باطل جدید در نظامی راه پیدا کرد معلوم می شود حق کاملاً نیامده و چون او (عَلَّامُ الْغُيُوبِ) است می داند که حق را چگونه الغا بکند.

تفسیر آیات ۴۷ تا ۵۱ سوره سبأ ۹۲/۰۷/۲۸

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیات ۴۷ تا ۵۱ سوره سبأ

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنْ رَبِّي يَمْسُدُ بِالْحَقِّ عِلْمَ الْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰) وَلَوْ تَرَى إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱))

ص: ۱۵۷

۱- (۲۷) الامالی (شیخ طوسی)، ص ۳۳۶ و ۳۳۷

نیازمندی موجود ممکن به اجر الهی

در جریان مسئلت اجر دو مبحث است یک مبحث، اجر الهی است که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یقیناً اجر می خواهد و می طلبد چون موجود ممکن، فقیر است و فقیر بالذات نیازمند به اجر است برخی ها اجرشان نجات از نار است برخی اجرشان ورود به بهشت است برخی هم اجرشان لقاء الله است بالأخره ممکن، اجر می طلبد. وجود نورانی حضرت امیر و سایر ائمه (علیهم السلام) که عبادت را سه قسم کردند هیچ عابدی را مستثنا نکردند هر عابدی بالأخره مقصدی دارد اوساط از اهل ایمان یا «خوفاً من النار» عبادت می کنند یا «شوقاً الی الجنة» اوحدی از اهل ایمان هم عبادتشان «حباً لله» و برای لقاء الله است (۱) آن هم درجاتی دارد پس آن مبحث که اجر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به ذات اقدس الهی است مفروغ عنه است و خارج از بحث است تعبیر به (علی) هم تعبیر قرآنی است قرآن کریم یاد داد و آموخت که فرمود: (وَمِمَّا مِنْ دَابِّهِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا) (۲) در حقیقت خود خدای سبحان این تعبیر را امضا کرده است و گرنه بنده چیزی بر خدا تحمیل نمی کند این راجع به مبحث اول.

درباره مبحث دوم که اجرخواهی آن حضرت از امت باشد آیات وارد شده در این زمینه سه طایفه است: طایفه اولی آیاتی است که خود آن حضرت به دستور خدا دارد یا مستقیماً خود ذات اقدس الهی می فرماید تو از مردم اجر نمی خواهی که در سوره مبارکه «یوسف» آمده است در سوره «یوسف» آیه ۱۰۴ این است (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) تو از مردم چیزی نمی خواهی (إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) این یادآوری جهانی است تو که از مردم چیزی طلب نمی کنی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم همین تعبیر را دارد که ما از شما چیزی نمی خواهیم این طایفه اولی. طایفه ثانیه آیاتی است که دلالت می کند که آن حضرت از مردم چیزی طلب می کند و آن مودّت در قرباست یا (مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) است آیه ۲۳ سوره مبارکه «شوری» این است (ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) این هم به دستور خود خدای سبحان است همان خدایی که در آیه ۱۰۴ سوره «یوسف» می فرماید: (وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) همان خدا به حضرتش می فرماید به مردم بگو: (لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) یا در سوره مبارکه «فرقان» قریب به همین مضمون آمده است که من اجری از شما نمی خواهم مگر کسی که بخواهد به طرف ذات اقدس الهی راهی را طی کند آیه ۵۷ سوره مبارکه «فرقان» این است (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) مگر کسی بخواهد به طرف ذات اقدس الهی سفری کند اهل سیر و سلوک باشد سیر الهی داشته باشد. پس طایفه اولی خود خدا به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید تو از مردم چیزی نمی خواهی، طایفه ثانیه خود خدا به آن حضرت می فرماید به مردم بگو من از شما چیزی نمی خواهم مگر مودّت در قربا یا (مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا). طایفه ثالث، مفسّر این دو طایفه است شارح این دو طایفه است که نسخی در کار نیست تنافی در کار نیست تا کسی بگوید آن آیات سوره «شوری» مدنی است این آیه سوره «سبأ» مکی است خود سوره «شوری» مستحضرید که مکی است چهار آیه در کنار هم راجع به همین مودّت و سه آیه در غیر این مورد در سوره مبارکه «شوری» است که استثنا شده که اینها مدنی است که در سوره مکی واقع شده. (۳)

ص: ۱۵۸

۱- (۱) رک: الکافی، ج ۲، ص ۸۴، رک: نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷

۲- (۲) هود/سوره ۱۱، آیه ۶

۳- (۳) مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۱

این طایفه ثالثه که در سوره مبارکه «سبأ» محلّ بحث است به منزله تفصیل و تبیین و شرح این دو طایفه است یعنی آن طایفه اولی که فرمود از مردم چیزی نمی خواهی خب از مردم چیزی طلب نمی کنی این طایفه ثانیه که می فرماید مودّت در قُرباست یا (إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) این را در همین آیه محلّ بحث سوره مبارکه «سبأ» تشریح می کند که به مردم بگو (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) این برای شماست، اینجا هم باز به دستور خداست مودّت اهل قُربا مثل این است که طبیب به بیمار بگوید من این نسخه که نوشتم معاینه ای که کردم هیچ چیزی از شما طلب نمی کنم فقط شما این آقا که نسخه را برای شما شرح می دهد حرف او را گوش بده خب اینکه اجر نیست این می شود طبّ رایگان، اگر طبیبی به بیمار بعد از همه تلاش و کوشش بگوید من برای شما نسخه نوشتم این نسخه ای است که دومی ندارد بعضی از نسخه ها خب موادّش خیلی شفاف و روشن است اما قسمت مهمّش ترجمه کننده می خواهد تنها اجر من این است که حرف این ترجمه کننده را گوش بدهی که این نسخه چه می گوید به آن عمل کنی خب این اجر طبیب نیست فرمود مودّت در قُربا به من بر نمی گردد اینها شارح اند، مفسّرند، مبین اند، راهنمایند خودشان عمل می کنند شما را هم به دنبال خودشان می برند این چیزی به من بر نمی گردد این هم به دستور خود خدای سبحان است فرمود به مردم بگو (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) ما که از شما چیزی نخواستیم.

حالا می بینید آن بحث هایی که در دیروز اشاره شده که وجود مبارک امام سجاد در صحیفه سجادیه اهل بیت را مشخص می کند این است. صحیفه سجادیه مستحضرید زبور اهل بیت است انجیل اهل بیت است در دعای ختم قرآن صحیفه سجادیه که غالب شما بالآخره قرآن ختم می کنید سعی کنید ان شاء الله بعد از ختم قرآن این دعای صحیفه سجادیه را که حضرت هنگام ختم قرآن قرائت می فرمودند، قرائت بفرمایید. در دعای ختم قرآن وجود مبارک امام سجاد عرض می کند که «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ» این سه بخشی که در دیروز عرض شد که قرآن سه مرحله دارد بخشی را پیغمبر، بخشی را اهل بیت (علیهم السلام) به عهده دارند این است «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَنْزَلْتَهُ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُجَمَّلًا» قرآن، قانون اساسی است قانون اساسی اصول کلی است کلیات است «اعطيت جوامع الكلم» (۱) جوامع الكلم، کلیات را باید بیان کند جزئیات که به عهده جوامع الكلم نیست این اصل اول، مُجَمَّل یعنی کلی؛ دوم: «وَأَلْهَمْتَهُ عِلْمَ عَجَائِبِهِ مُكَمَّلًا» از راه وحی، این کلمات جامع و قانون اساسی را به حضرت دادی که (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ) و از راه الهام، عجایب قرآن را، معارف قرآن را به آن حضرت آموختی که بعد به حضرت فرمودی: (أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ) تو باید بیان کنی که این قانون اساسی شرحش چیست، تحریرش چیست. سوم: حالا آن حضرت رحلت کرده است و بعد از آن حضرت پیامبری نمی آید پس سخنگویی نیست و کتابی نمی آید پس کلامی نیست چه کسی باید (لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) را از یک سو، (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا) را از سوی دیگر تبیین کند فرمود آن سومی به عهده ماست.

ص: ۱۶۰

وراثتی بودن علم ائمه (علیهم السلام) در تفسیر از دیدگاه امام سجاد (علیه السلام)

«وَوَرَّثْنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا» تفسیر قرآن را ما از راه علم الوراثة می دانیم نه علم الدراسة همه ما این طوریم که هیچ کدام ما مکتب نرفتیم همه ما جزء نگاران مکتب نرفته ایم (۱) ما علم الوراثة داریم نه علم الدراسة از تو ارث بردیم تو توریث کردی از راه نبی ات، از راه قرآنت، از راه وحی ات به برکت پیغمبر، اینها را به ما ارث دادی «وَوَرَّثْنَا عِلْمَهُ مُفَسَّرًا وَفَضَّلْنَا عَلَى مَنْ جَهِلَ عِلْمَهُ وَفَوَّضْنَا عَلَيْهِ لِنَرْفَعَنَا فَوْقَ مَنْ لَمْ يُطِيقْ حَمْلَهُ».

ناتوانی کوه از حمل آیات الهی و حمل آن توسط اهل بیت (علیهم السلام)

بعد در صفحه بعد می فرماید خدایا تو فرمودی این قرآن را اگر بر کوه نازل می کردیم کوه تحملش را نداشت اما ما می خواهیم کاری بکنیم که از کوه بر نمی آید خب این حرف، حرف آدم عادی که نیست عرض می کند «وَلَمَّا طَوَّتِ الْغَفْلَةُ عَنَّا مِنْ تَصْفُحِ الْإِعْتِبَارِ نَاشِرًا حَتَّى تُوَصِّلَ إِلَى قُلُوبِنَا فَهَمَّ عَجَائِبِهِ وَزَوَاجِرُ أَمْثَالِهِ الَّتِي ضَعَفَتِ الْجِبَالُ الرَّوَاسِي عَلَى صَلَاتَيْهَا عَنْ اِخْتِمَالِهِ» (۲) آن توفیق را به ما بده که کوه با آن صلابتش نمی تواند بفهمد ما بفهمیم یعنی آنکه در سوره «حشر» فرمودی: (لَوْ أَنزَلْنَاهَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ) (۳) کوه نمی تواند حقایق قرآن را درک کند ما کاری بکنیم که بالاتر از کوه باشیم این حرف حضرت است، پس معلوم می شود تا آنجا راه دارد ما هم باید در دامنه این قله باشیم بالأخره اگر کسی بخواهد تشنه نباشد و نمیرد باید به دامنه این کوه سری بزند از چشمه های آن استفاده بکند فرمود کاری که ما می کنیم از کوه بر نمی آید این ادعای حضرت است و درست هم فرمود، اینها همه شان (مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى) (۴) هستند معصوم اند، حرف آنها، رفتار آنها، سنت آنها، سیرت آنها می شود حجت، فرمود ما کاری می کنیم که از کوه بر نمی آید و درست هم است.

ص: ۱۶۱

۱- (۵) رک: دیوان حافظ، غزل ۱۶۷؛ نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت □□□□ به غمزہ مسئلہ آموز صد مدرس شد

۲- (۶) الصحیفه السجادیه، دعای ۴۲

۳- (۷) حشر/سوره ۵۹، آیه ۲۱

۴- (۸) نجم/سوره ۵۳، آیه ۳

بنابراین غدیری که ما در پیش داریم چنین روزی است آن تاریخ را بیش از هزار بار گفتند و نوشتند چون بیش از هزار سال گذشت عمده آن است که الامام مَنْ هو؟ الامامه ما هی؟ اینها چقدر سخنگوی خدا هستند، چقدر قرآن را می فهمند، چطور قرآن را می فهمند، چطور قرآن را منتشر می کنند، کوه ذخیره می کند در دلش معدن می پروراند در دلش چشمه می پروراند بعضی ها برای استخراج معدن می روند، بعضی برای استخراج آب ها و چشمه ها می روند، بعضی هم این خاک های روی کوه را برای خانه سازی می گیرند بالأخره هر کسی از راهی استفاده می کند اینها بیانات نورانی آن حضرت است.

تبیین وراثت علمی ائمه (علیهم السلام) از طریق پیوند با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

پرسش: در مورد علم الدراسه این چیزهایی که فرمودید درست اما این علم الوراثة چگونه به آنها رسیده؟

پاسخ: خب وراثت، پیوند است الآن شما می توانید از یک عالم اقتصاددان از یک تاجر سؤال بکنی چطور کسب کردی، این راه اقتصاد را راه می گیرد هر کسی هوشمند است درس می گیرد اما از پسری سؤال بکنی شما چه کار کردی که این مال فراوان را به دست آوردی می گوید من کاری نکردم من پیوند دارم [وارث بردم].

پرسش: حرف من این است که نسبت به تمام علوم آنها این گونه است؟

پاسخ: غرض این است که آن پیوند است آن «چگونه» و «چطور» نیست علم الدراسه راه فکری دارد چون راه فکری دارد از یک عالم اقتصاد می شود سؤال کرد که شما چگونه این ثروت را پیدا کردی او هم درس می دهد و شاگردانی تربیت می کند و اینها می روند مطابق هوش خود عالم اقتصاد می شوند و وارد تجارت می شوند و تاجر می شوند و سوداگر اما اگر ارث کلانی به یک پسر برسد ما بگوییم آقا تو چه کار کردی که این ارث به تو رسید آخر او کاری نکرده بود این فقط پیوند دارد در علم الوراثة، پیوند است ما به همه چیز مرتبطیم به خدا هم مرتبطیم! اگر کسی واقعاً دوره ای از عمر را گذرانده باشد این آیه را لمس کند، الآن ما این آیه را لمس می کنیم (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) (۱) این برای ما خیلی ملموس است هر روز می بینید کسی به دنبال کاری است تا کسی به قدرتی رسیده به دنبال او راه می افتد این الآن برای ما یک امر بین الرشیدی شد در سایه این تجربه های چند سال خدا را هم قبول دارد یکی از چیزهایی که قبول دارد خداست تا کسی به قدرتی رسیده به دنبال او راه می افتد دیگر به فکر حلال و حرام نیست (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ) اکثر مؤمنین، مشرک اند آن وقت می بینید آنکه خدای سبحان فرمود: (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ) (۲) آن برای اصل مبدأ است «معروف عند کل جاهل» (۳) برای اصل مبدأ است آن توحید برای خواص است آن توحید اخص برای اوحیدی از اهل ایمان است آنها اصلاً [برای ماها] مطرح نیست اصل اینکه خدایی هست مورد قبول خیلی هاست مورد قبول مشرکین هم است.

۱- (۹) یوسف /سوره ۱۲، آیه ۱۰۶

۲- (۱۰) لقمان /سوره ۳۱، آیه ۲۵

۳- (۱۱) الکافی، ج ۱، ص ۹۱

تشبیه ضرورت ارتباط ما با امام (علیه السلام) به انسان تشنه با چشمه

به هر تقدیر ارتباط ما به این خاندان ارتباط یک آدم تشنه است به کسی که تمام چشمه ها در اختیار اوست بالآخره (لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ) (۱) که منقطع الآخر نیست (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا) (۲) که منقطع الآخر نیست پیامبر نشد، امامی که جانشین آن پیغمبر است و به منزله (أَنْفُسِنَا) است غدیر یعنی چنین چیزی، تنها شخص وجود مبارک حضرت معیار نیست آن امامت است آن ولایت است آن مقام عصمت است آن حجیت الهی است.

ناتمامی شبهه طرح خلافت علی (علیه السلام) در اواخر رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

پرسش: استاد! حرف این بود که آیا آیه مکی می تواند مفسر مدنی باشد؟

پاسخ: فرق نمی کند گاهی بیان، قبل می آید اولاً در بحث دیروز اشاره شد که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در همان روزهای آغازین رسالت مسئله خلافت اینها را مطرح کرد در ماجرای (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) که حضرت همه اینها را جمع کرده فرمود اول کسی که به من ایمان بیاورد خلیفه من است، وصی من است (۳) همه را از همان روز فرموده، بارها هم می فرمود، بنابراین گاهی یک اصل قبل می آید گاهی یک اصل بعد می آید آن هم سوره «شوری» سوره مکی است آن چند آیه را گفتند مدنی است شاید آن چند آیه هم در بخش هایی از اوایل [حضور در] مدینه نازل شده باشد که قابل جمع باشد بالآخره گاهی بیان، قبل می آید گاهی بیان، بعد می آید یک اصل کلی است این را مشخص نکرده که شما ولایت را یا مودت را می خواهی تا کسی بگوید این در مکه نازل شد این یک اصل کلی است چه اینکه در سوره «فرقان» هم فرمود: (إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا).

ص: ۱۶۳

۱- (۱۲) قصص/سوره ۲۸، آیه ۵۱

۲- (۱۳) مومنون/سوره ۲۳، آیه ۴۴

۳- (۱۴) رک: علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۰؛ رک: الارشاد (شیخ مفید)، ج ۱، ص ۵۰؛ رک: الامالی (شیخ طوسی)، ص ۵۸۳

ردّ کلام زمخشری در تفسیر آیه: (وَمَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرِ فَهُوَ لَكُمْ)

اصل کلی را در سوره مبارکه «سبأ» فرمود اگر چیزی از مردم بخواهی به سود آنهاست این یک اصل کلی، بعد هم مطابق این اصل کلی فرمود ما مودّت را می خواهیم یعنی آن مودّت به سود شماست. زمخشری و امثال زمخشری دو احتمال می دهند می گویند این (مَا سَأَلْتُمْ مِنْ أَجْرِ فَهُوَ لَكُمْ) این کنایه از آن است که ما چیزی از شما نمی خواهیم مثل اینکه در عرف کسی رایگان به دیگری خدمت کرده بعد بگوید «إِنْ أُعْطِيتُنِي شَيْئًا فَخْذَهُ» (۱) اگر چیزی به من دادی برای خودت یعنی چیزی به من ندادی این خوب است اما این در حدّی نیست که انسان آیه را بر آن تطبیق بکند.

تبیین تفاوت بین بیت المال و خمس و اجر رسالت

پرسش: ببخشید! پس جایگاه خمس کجاست؟

پاسخ: آن هم همین طور است اینها دیگر مصرف کننده هستند آنجا هم اعتراض کردند در سوره مبارکه «حشر» هم غیر از ذوی القربی، ابناء السبیل و اینها هم آمده است (۲) به خود پیغمبر هم که (قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ) (۳) آنجا هم اعتراض مختصری کردند بعد دیدند که نه، این مصرف کننده است در توزیع غنائم بیت المال برخی ها اعتراض کردند وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) تشریف بردند کنار شتر بعد با دو انگشتشان مقداری از این پشم و کرک شتر را کردند فرمودند: «ما لی من فیئکم هذه الوبره إلاّ الخمس» (۴) این یک تار مویی، یک تک پشمی که می بینید لای دو انگشت من است این یک پنجمش برای من است اگر سهم من را می خواهی به تو می دهم اما سهم دیگران را به تو نمی دهم «ما لی من فیئکم هذه الوبره» وبره مثل وبر، مثل تمره و تمر یعنی این تک پشم «الاّ الخمس». گروهی آمدند خدمت وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) عرض کردند که فلان سرباز شهید شد فرمود: «إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَ يَوْمَ خَيْبَرٍ مِنَ الْمُغَانِمِ لَمْ تَصِبْهَا الْمَقَاسِمُ لِتَشْتَعَلَ عَلَيْهِ نَارًا» (۵) آن پارچه ای که بدون اجازه حکومت اسلامی از غنائم خیر گرفته الآن در گورش شعله ور است ولو شهید شد این می شود بیت المال، بیت المال یعنی این.

ص: ۱۶۴

۱- (۱۵) الکشاف، ج ۳، ص ۵۹۱

۲- (۱۶) حشر/سوره ۵۹، آیه ۷

۳- (۱۷) انفال/سوره ۸، آیه ۱

۴- (۱۸) اعلام الوری، ص ۱۲۱

۵- (۱۹) الموطأ (مالک)، ج ۲، ص ۴۵۹

مردم دیدند پیغمبر این طور است زندگی اش را دیدند، حشر و نشرش را دیدند، سابقه تجاری اش را دیدند، آنها که مال خود او بود در راه خدا صرف کرده؛ لذا اول ممکن بود یک عده بهانه بگیرند اما نه درباره خمس دهندشان باز بود نه درباره سوره «شوری» دهندشان باز بود (قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ) انفال، دریاها، قُلل جبال، بطون اودیه، معادن بزرگ، اینها برای پیغمبر است و برای امام، اینها دیگر خمس تعلق نمی گیرد اینها دیگر ملک شخصی نیست که خمس به آن تعلق بگیرد اینها جزء انفال است لذا در معدن گاز، در معدن نفت با اینکه معدن هستند خمس تعلق نمی گیرد جزء انفال است آن معادن خصوصی که در ملک های اشخاص است به آن خمس تعلق می گیرد خب مردم این را دیدند دیگر نتوانستند اعتراض کنند.

رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مفسر (وَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) نه مُبدع آن

اما این را که اوایل بود (مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ) را خود خدای سبحان فرمود این طور بگو این دارد تفسیر می کند که آنکه من خواستم مودّت اهل قُربا این به سود من نیست مثل همان جریان نسخه ای که گفتیم، اگر کسی بگوید ما هیچ چیزی از شما نمی خواهیم مگر اینکه حرف کسی که این نسخه را برای شما ترجمه می کند به این عمل بکنی این بازگشتش به این است که من از شما چیزی نمی خواهم. بنابراین اینکه فرمود: (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) ناظر به این است.

آن خلط تکوین و تشریع که بحثش گذشت آن مشرکین خلطی کردند گفتند خدای سبحان که عالم به کار ماست که ما بت پرست هستیم قادر مطلق هم است که می تواند جلوی ما را بگیرد چون جلوی ما را نگرفته پس حق است (لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا آخَرُ مِنَّا مِنْ شَيْءٍ) (۱) که این روشن شد خلط بین تکوین و تشریع است که اینها اشتباه کردند و اگر این حق باشد که اباحه گری است خب این همه معاصی که در عالم واقع می شود راهزنی ها و قتل و غارت ها خدا هم عالم است هم قادر، چون جلویشان را نگرفته پس معلوم می شود حق است؟! این اباحه گری مشئوم و مذمومی است این راه باطل است.

تبیین وابستگی امور اعتباری به امور حقیقی

اما آن مطلبی که بین تکوین و اعتبار باید فاصله باشد، هر امر اعتباری باید به امر حقیقی برگردد امر اعتباری چون این اعتباریات که فلاّن چیز حلال است فلاّن چیز حرام است این باید و نبایدها اعتباری است انسان یک موجود حقیقی است (یک) کمال موجود حقیقی، حقیقی است (دو) راه بین متکامل و کمال، حقیقت است (سه) یعنی همه این اصول به بود و نبود برمی گردد نه به باید و نباید این باید و نباید اعتباری مثل حلیّت، مثل حرمت، مثل ریاست، مثل مالکیت، مثل مملوکیّت اینها عناوین اعتباری است که از یک حقیقت گرفته شده آن حقیقت در اختیار خداست که به اهل بیت و انبیا فرمود، آن حقیقت است که با حقایق ما رابطه دارد هرگز امور اعتباری باعث تکامل موجود حقیقی نمی شود این باید و نبایدهای اعتباری باید به یک بود و نبود حقیقی تکیه کنند (یک) آن بود و نبود حقیقی به حقیقت انسان وابسته باشد (دو) تا انسان را متکامل کند (سه) اگر باید و نباید اعتباری بود و قرارداد بشری بود هیچ کمالی برای بشر نمی آورد اما اگر اینها یک پشتوانه حقیقت داشت که از آن حقیقت گرفته شده به این صورت در آمده کما هو الحق که انبیا و اولیا به اذن الهی با خبرند این امور اعتباری یعنی حلیّت و حرمت، باید و نباید اعتباری چون به یک حقیقت تکیه می کند و آن حقیقت با حقیقت ما رابطه دارد باعث کمال ماست اینکه فرمود باطن گناه، زباله است یعنی زباله است اینکه می بینید در عالم رؤیا برای برخی کشف می شود همین است اگر به کسی بگویند آقا به این زباله دست نزن درست است این به حسب ظاهر نهی است و امر اعتباری است اما از یک واقعیت گرفته شده حضرت فرمود استغفار کنید و گرنه بوی بد گناه رسوایتان می کند (۲) یعنی این اموری که ما تحریم کردیم از حقیقتی گرفته شده صرف قرارداد و اعتبار نیست.

ص: ۱۶۶

۱- (۲۰) سوره انفال، آیه ۱۴۸

۲- (۲۱) الامالی (شیخ طوسی)، ص ۳۷۲

فرمود: (قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَآمُ الْغُيُوبِ) این وقتی که بخواهد حق را قذف کند یا به صورت نعمت مثل «العلم نور» یقذفه الله فی قلب من یشاء» (۱) یا «الایمان نور» یقذفه الله فی قلب من یشاء» یا به صورت نعمت (قَدْذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) این عالم غیب است می داند به چه کسی بدهد، چقدر بدهد، چقدر قذف کند و کجا قذف کند و چطور قذف کند (عَلَامُ الْغُيُوبِ) است.

ناسازگاری حق با باطل نو و کهنه

(قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) فرمود وقتی حق آمده حق این طور نیست که التقاطی باشد، حق این طور نیست که اختلاطی باشد، حق این طور نیست تلفیقی باشد. حق، سازشکار نیست که یک روز با باطل این قدر بسازد یا این طور بسازد اصلاً با باطل سازگار نیست لذا جا برای باطل در نظام حق نیست نه باطل کهنه و فرسوده، نه باطل نو و تازه در آمده (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ) ابداء باطل یعنی باطل نو (وَمَا يُعِيدُ) اعاده باطل یعنی عود باطل گذشته. در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) در عهدنامه مالک این است که بدترین وزراء و وزیرای رژیم سابق اند «إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيْرًا» مبدا آنها را که در دستگاه های دیگران کار می کردند بیاوری خب این اعاده باطل است وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وقتی وارد مکه شدند و سیصد و اندی بت کنار کعبه بود «ثلاثمائة و ستین» سیصد و شصت بت بود همه را با دست خودشان اشاره می کردند برمی داشتند می فرمودند: (جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) یا (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) (۲) وقتی باطل مُرد نه جا برای نوآوری آن است نه جا برای بازگشت مطالب کهن آن است.

ص: ۱۶۷

۱- (۲۲) مصباح الشریعه، ص ۱۶

۲- (۲۳) اسراء/سوره ۱۷، آیه ۸۱

تبیین کلام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در ابطال جبر بعد از تبیین حق

در ابطال جبر هم فرمود: (قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي) بگو اگر من - معاذ الله - گمراه شدم به ضرر خود من است مبادا بگویی که من در گمراهی مجبور بودم جبر را با این راه ابطال کرده است اگر کسی گمراه شد بعد از تبیین حق از باطل و تبیین رشد و غی این گرفتار می شود (قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي) دو مطلب است: یکی اینکه من خودم گمراه می شوم نه کسی مرا گمراه کند این است که به زیان خود من است من اگر گمراه شدم اسناد ضلالت به من حق است کسی مرا مجبور نکرده (یک) به زیان خود من هم است (دو) اما اگر هدایت شدم من هدایت شدم من مبدأ قابلی هستم ولی راهنما دارم برای اینکه در این حوادث من نمی دانم از کجا آمدم به کجا دارم می روم با این اسرار جهان آشنا نیستم چگونه با اینها معامله کنم چگونه با مردم معامله کنم من هستم و انباری از جهالات کدام حیوان حلال است، کدام حیوان حرام است، کدام شیء پاک است، کدام شیء نجس است اینها را من چه می دانم، اگر هدایت شدم درست است من هدایت شدم، جبر نیست اما بالأخره کسی ما را راهنمایی کرده (وَإِنْ اهْتَدَيْتُمْ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي) چون (مَا بِكُمْ مِّن نُّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ) (۱) اگر راهنما نباشد و راه را نشان ندهد خب ما چراغ دستمان است بسیار خوب، عقل و فطرت چراغی است دست ما، عقل سراج است و نه صراط، عقل که دین نیست عقل که راه ساز نیست مهندس نیست عقل چراغ است راه را نشان می دهد پس مهندسی هست، راهی هست، راهنمایی هست.

ص: ۱۶۸

انحصار مهندسی راه رسیدن به خدا در پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)

وجود مبارک حضرت در جمع اصحاب خطّ مستقیمی کشید خطوط فرعی هم دو طرفش رسم کرد، فرمود راهی که من آوردم این خطّ مستقیم وسط است اینکه دیگران آوردند در سمت چپ و راست از دیگران است (۱) بالأخره ما یک مهندس می خواهیم ما باید بدانیم «الصراط ما هو؟»، «السراج ما هو؟» چراغ دست ماست بله خب چراغ دست ماست که راه را ببینیم ما که خودمان اصلاً گم شده هستیم اصلاً نمی دانیم از کجا آمدیم به کجا می رویم ما همین جا باید تکان نخوریم انسان اگر انسان است هیچ تکان نمی خورد برای اینکه نمی داند از کجا آمده کجا می خواهد برود به کدام طرف می خواهد برود اگر عاقل است هیچ تکان نمی خورد می گوید: «قِفْ عِنْدَ الشَّيْءِ» (۲) ولی وقتی مهندس آمد و راه نشان داد و به وسیله عقل و نقل این راه را به ما ارائه کردند بله خب (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) (۳) شد این راه را می رویم.

انبیا و اولیای الهی مهندسین هدایت بشر

پرسش؟ پاسخ: برای اینکه عمل کردند، صلات مجسم اند، عدل مجسم اند، تقوای مجسم اند اینها به ما فرمودند سنت اینها حجت است مهندس اند دیگر، مهندس که محتاج به راه نیست خودش می رود می شود راه. این مهندس هم مستحضرید که عربی نیست این نظیر «دَحْرَجْ يَدْحَرْجْ» نیست که رباعی مجرّد باشد این «هندس یهندس» معرّب است «هندسه» معرّب «اندزه» است، «اندزه» مخفّف «اندازه» است این فارسی است که تعریب شده و گرنه ما عربی به نام هندس و یهندس و مهندس نداریم این مهندس که به صورت رباعی مجرّد ترسیم شده است این معرّب است در بعضی از نصوص بر ذات اقدس الهی اطلاق شده است که او مهندس است (۴) خب مهندس باید راه نشان بدهد راه که خود ذات اقدس الهی که نیست انبیا و اولیا را بر اساس همان علم الوراثة مهندس خود قرار می دهد اینها این راهی را که می روند برای ما می شود صراط مستقیم فرمود: «خَذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» (۵) (یک) «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي» (۶) (دو) ببینید من چه کار می کنم خب ما اگر - معاذ الله - راهی از قبل داشته باشیم این پیغمبر باید در این راه برود خب آن راه که دین است پس معلوم می شود او راه را نیاورد او راهی راه است راه یعنی دین را او آورده، او آورده با چه چیزی آورده؟ با گفتارش، گفتار، عمل خارجی نیست فقط بهره علم حصولی دارد این مهندس است این راه درست می کند خطّ مشی اینها برای ما راه است فرمود ببینید من چطور نماز می خوانم شما همین طور نماز بخوانید اینها تمثیل است و نه تعیین «خَذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ» هست، سایر مسائل هم هست «خَذُوا عَنِّي جِهَادَكُمْ، خَذُوا عَنِّي صَوْمَكُمْ، خَذُوا عَنِّي فِطْرَكُمْ»، «صَلُّوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»، «صُومُوا کَمَا رَأَيْتُمُونِي صُمْتُ» همه کارها همین طور است.

ص: ۱۶۹

۱- (۲۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۴۳۵

۲- (۲۶) رک: الکافی، ج ۱، ص ۵۰

۳- (۲۷) سوره فاتحها لکتاب، آیه ۶

۴- (۲۸) رک: الکافی، ج ۱، ص ۱۵۸

۵- (۲۹) الانتصار فی انفرادات الامامیه (شریف مرتضی)، ص ۲۵۴ و ۲۵۵

٦- (٣٠) حياه ابن أبى عقيل و فقهه, ص ٢٢٥; المسائل الناصرات (شريف مرتضى), ص ٢١١, ٢١٨, ٢٢٦ و ٢٢٩

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیات ۴۶ تا ۵۰ سوره سبأ

(قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شَاخٍ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ (۴۶) قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنْ رَبِّي يَافِئُفُ بِالْحَقِّ عِلَامٌ الْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِي الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰))

دعوت به قیام علمی و فکری برای روشن شدن عقلانیت دین

در بخش پایانی سوره مبارکه «سبأ» بعد از اقامه برهان بر عناصر محوری اصول دین یعنی توحید و وحی و نبوت، فرمود به مردم بگو شما یک نهضت الهی بکنید - این قیام یعنی نهضت - این نهضت تان باید مشخص باشد منظور ایستادن فیزیکی که نیست یک نهضت علمی بکنید بیش از یک نهضت هم لازم نیست (قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ) بصفه واحده، بحقیقه واحده، بخصله واحده و مانند آن. یک قیام بکنید وحدت این قیام به لحاظ وحدت عنصر محوری آن است به لحاظ هدف آن است، پس منظور نهضت است نه قیام فیزیکی و مانند آن. (إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ) آن نهضت واحده چیست؟ این است که (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شَاخٍ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا) دو امر نیست یک حقیقت است چون به یک حقیقت دعوت کرده است نه اینکه قیام لله مثلاً و فرادا یک امر باشد، تفکر مطلب دیگر باشد که دو امر مستقل است مثل اینکه می گویند ما شما را به یک نهضت و قیام دعوت کردیم و آن این است که همه تان جمع بشوید بروید پای سخنان امام راحل ببینید او چه می گوید خب این تعبیر که جمع بشوید بعد بروید مسجد که امام سخنرانی می کند این تعبیر «ثم» و اینها علامت این نیست که این دو مطلب است آن قیام یعنی نهضت، همه مقدمه است برای اینکه شما ببینید مثلاً امام چه می گوید این چنین نیست که دو مطلب مستقل باشد، پس مجموعاً یک حقیقت است برای اینکه روشن بشود که دین امری است عقلانی و علمی و خردمحور، مخالف با عقل نیست.

ص: ۱۷۰

نفی جنون و سحر، ثمره تفکر در گفتار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

(مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ) شما محذورتان این است که - معاذ الله - وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حرف غیر عاقلانه می زند نهضت فکری کنید روشن بشود که این حرف بر خلاف عقل و علم نیست (قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَاحِدِهِ) این (أَنْ تَقُومُوا) عطف بیان است برای آن «واحده» (أَنْ تَقُومُوا) یعنی نهضت همان کلمه واحده است (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شَاخٍ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا).

تبیین تقدّم تفکر انفرادی بر بحث های لجنه ای و تضارب آرا

مسئله فکر کردن غیر از مسئله تضارب آرا و بحث کردن است در درجه اول انسان به تنهایی می نشیند شب در کتابخانه اش فکر می کند بعد روز به مباحثه می نشیند اینکه به بحث های لجنه ای یعنی گروهی سفارش کردند اینکه گفتند تضارب آرا در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هست که فرمود: «اضربوا بعض الرأى ببعض يتولد منه الصواب» (۱) این از بیانات حضرت است که در غرر و درر آمده است این تضارب آرا محصول آن رأی هایی است که انسان شبانه فکر کرده است شب، تنهایی (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا) (۲) جا برای مطالعه است، جا برای عبادت است چه برای عبادت، ناشئه □ شب و نشئه شب خیلی بهتر از روز است چه برای فکر چه برای مطالعه و امور علمی (إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا) محصول فکر شبانه و تنهایی را آن گاه برای تکمیل در لجنه ها به صورت تضارب آرا مطرح کنید حالا دو نفر شد بیش از دو نفر شد اینجاست که «اضربوا بعض الرأى ببعض يتولد منه الصواب» یعنی رأی تحصیل کرده را نه برای تحصیل رأی دور هم جمع بشوید خودتان رأی تحصیل کنید در شب، آن را برای تکمیل در بحث های روزانه حالا یا دو نفر یا لجنه ای بحث کنید آن را تکمیل کنید این «اضربوا بعض الرأى ببعض» برای مباحثه است نه برای مطالعه، این (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا) برای مطالعه است. در مطالعه و فکر کردن قسمت مهم، تنهایی اثر دارد حداکثر ممکن است دو نفر باشد اما اگر بخواهید بحث کنید باید فکر حاصل شده را در مبحث، در مباحثه عرضه کنید تا تکمیل بشود. پس یک موعظه است نه دو موعظه و منظور، نهضت است و نهضت علمی است آن نهضت علمی، اول (نَاشِئَةَ اللَّيْلِ) بهتر است فرادا بهتر است حداکثر مثلاً، بعد معلوم بشود که (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ).

ص: ۱۷۱

۱- (۱) غررالحکم و دررالکلم، ص ۴۴۲، ح ۱۰۰۶۳

۲- (۲) مزمل /سوره ۷۳، آیه ۶

اینکه شما می گوئید - معاذ الله - این حرف مطابق با عقل و علم نیست، نه، مطابق با عقل و علم است. شما که الله را قبول دارید مشرکان الله را قبول داشتند فرمود نهضتتان الهی باشد حالا که شما الله را قبول دارید برای قرب الی الله نهضت کردید و به این نتیجه رسیدید که او عاقل است ببینید او چه می گوید او دو حرف دارد یکی اینکه من نذیرم از طرف خدای سبحان انذار می کنم، یکی اینکه شما را انذار می کنم شما با مُردن نمی پوسید در برابر تمام کارهایتان مسئول هستید و عذاب الهی هم نقد است و شدید هم است من شما را به وحی و نبوت خودم از یک سو، به معاد الهی از سوی دیگر دعوت می کنم. این اصول سه گانه دین، اصلش توحید بود اینها مبدأ را قبول داشتند خدا می فرماید شما که الله را قبول دارید پس برای رضای الله نهضت علمی بکنید این نهضت علمی ثابت می کند که او عاقلانه سخن می گوید این تهمت هایی که می زنید [که قرآن] سحر است و شعبده است و کفایت است و یا او را به جنون متهم بکنید نیست خوب که بحث بکنید این دو مطلب برای شما ثابت می شود: یکی اینکه او بشیر است، نذیر است، از طرف خدا خبر می دهد؛ دوم اینکه انذارش هم مربوط به مسئله معاد است که هیچ راهی برای فرار نیست. (قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ) این (أَنْ تَقُومُوا) عطف بیان است (یک) دو مطلب نیست یکی قیام مثلاً و فرادا، یکی تفکر؛ آن مقدمه است برای این، اگر دو مطلب بود که «أَتَمَّا أَعْظُكُمْ بَاثْنَيْنِ» بود نه (بِوَاحِدَةٍ) (دو). مطلب سوم هم این است که تفکر غیر از آن بحث های لجنه ای است آن بحث ها برای تکمیل رأی حاصل شده است نه برای تحصیل اصل رأی (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ) حالا که روشن شد او عاقلانه سخن می گوید خوب که بررسی کنید این دو مطلب که یکی نبوت است و دیگری معاد روشن می شود (إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ) می شود پیامبر، (بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ) می شود معاد.

پرسش: پس چرا با (ثُمَّ) بیان کرد؟

پاسخ: همین دیگر، ما در تعبیرات و محاورات عرفی هم می‌گوییم، می‌گوییم اول جمع بشوید بعد ببینیم امام چه می‌گوید، آن مقدمه است و گرنه قیام لله یعنی چه؟ قیام لله که نمی‌تواند موعظه باشد من شما را دعوت می‌کنم که برای خدا قیام کنید خب چه کار بکنیم؟ معلوم می‌شود این (ثُمَّ) فقط برای ترتیب ذکر است نه ترتیب خارجی که مثلاً دو حقیقت باشد، دو چیز باشد، آن کلمه (بِوَاحِدَةٍ) سایه افکن است که همه اینها روشن می‌کند این (أَنْ تَقُومُوا) به تعبیر زمخشری و امثال زمخشری چون عطف بیان است برای آن «واحد» (۱) دیگر نمی‌گذارد انسان احتمال دو مطلب بدهد. عطف بیان «واحد» این است که نهضت کنید و بفهمید که او عقل مدار است و علم محور (إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ) آن حقیقت واحد، خصلت واحد، امر واحد چیست؟ (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَى وَفَرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ).

پرسش: آیا این ادعای بر قصد قربت در عبادات نیست؟

پاسخ: برای اینکه الله را که قبول دارید، الله را که قبول دارید شما می‌گویید از طرف خدا کسی نیامده خب شما وقتی بررسی کنید سوابق او را بررسی کنید، لاحق او را بررسی کنید، رهاورد او را بررسی کنید معلوم می‌شود جز عقلانیت چیز دیگری نیست.

شکوفایی فطرت توحیدی انسان با تفکر

پرسش؟ پاسخ: وقتی که اینها به فطرتشان [مراجعه کنند درک می‌کنند]، چون همه اینها دارای سرمایه اولی هستند منتها این را الآن غبار رین و غفلت گرفته است وقتی وجود مبارک حضرت ابراهیم استدلال کرد (نَكِسُوا عَلَي رُؤُوسِهِمْ) (۲) سرافکنده می‌شوند، اگر انسان یک ظرف خالی باشد در درونش هیچ چیزی نباشد فکر کردن، ابزار کار می‌خواهد او مواد اولیه ندارد اما وقتی ذات اقدس الهی در درون هر کسی آن مواد اولیه را به ودیعت نهاده، اگر فکر بکند شکوفا می‌شود این طور نیست که خدا لوح نانوشته ای به ما داده باشد ما را به آن اسرار اولیه در حدّ ضرورت آگاه کرده که هیچ ممکن نیست گرفته بشود نه ما می‌توانیم عوض بکنیم نه بیگانه عوض می‌کند نه خدا عوض می‌کند.

ص: ۱۷۳

این (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) (۱) که این (لا-)، لای نفی جنس است برای همین است ما نمی توانیم فطرتمان را عوض بکنیم چون مقدورمان نیست، دیگری توان آن را ندارد چون قدرت آن را ندارد، خدا عوض نمی کند برای اینکه به احسن وجه خلق کرد (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ) (۲) خب چرا عوض بکند، لذا به صورت لای نفس جنس فرمود: (لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ) هیچ ممکن نیست این فطرت عوض بشود خب اگر فطرت، لوح نانوشته نیست (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۳) در آن هست، بسیاری از معارف در آن نهاده شده است خب انسان فکر بکند شکوفا می شود لازم نیست درس بخواند.

امکان مبین بودن آیه ای بر آیه دیگر در صورت تأخر در نزول

فرمود: (إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ □ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) در جریان تفسیر قرآن به قرآن مستحضرید که بعضی آیات ناظر به بعضی آیات دیگر هستند گرچه هیچ آیه ای نیست که با آیه دیگر مخالف باشد که (لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (۴) هیچ آیه ای مخالف با آیه دیگر نیست به نحو سالبه کلیه اما بعضی آیات به بعض دیگر مرتبط اند به نحو موجه جزئی، بعضی آیات با بعضی دیگر کاری ندارند منافاتی هم با هم ندارند آن هدف اصلی و هدف عامشان مشترک اند همه برای توحید و دعوت به حق و امثال ذلک است به آن معنا همه آیات به یکدیگر مرتبط اند اما حالا آیه وضو با آیه تجارت ارتباطی با هم ندارند منافاتی هم با هم ندارند اما آن آیاتی که با هم مناسب اند یا مطلق و مقیدند یا عام و خاص اند یا مجمل و مبین اند یا ناسخ و منسوخ اند یا قرینه و ذی القرینه اند و مانند آن، به استثنای ناسخ و منسوخ هر کدام از آنها می توانند جلوتر باشند (یک) با آن باشند (دو) مؤخر باشند (سه) مطلق و مقید لازم نیست که خدا اول مطلق را نازل کند بعد مقید را، اگر قبلاً مقید را نازل کرد بعد مطلق را خب ما می فهمیم که آن مقید، مقید این است عام و خاص این طور است، مجمل و مبین این طور است، قرینه و ذی القرینه این طور است، شاهد و ذی الشاهد این طور است، تنها در ناسخ و منسوخ است که الا و لابد ناسخ باید بعد از منسوخ باشد نه قبل از منسوخ و نه با منسوخ و گرنه آن مجمل و مبین و عام و خاص و مطلق و مقید و قرینه و ذی القرینه همه اینها می توانند با هم یا مقدم یا مؤخر باشند.

ص: ۱۷۴

۱- (۵) روم/سوره ۳۰، آیه ۳۰

۲- (۶) تین/سوره ۹۵، آیه ۴

۳- (۷) شمس/سوره ۹۱، آیه ۸

۴- (۸) نساء/سوره ۴، آیه ۸۲

آیه سوره «شوری» مبین آیه سوره «سبأ» با فرض تأخر نزول

بنابراین بر فرض ثابت شده باشد آیه سوره «شوری» بعد از این آمده است یعنی بعد از آیه سوره «سبأ» آمده باشد کاملاً آیه سوره «سبأ» می تواند مبین و مفسّر آیه سوره «شوری» باشد اول در سوره «سبأ» بفرماید که من اگر اجری بخواهم به سود شماست بعد هم بفرماید من اجری که می طلبم مودّت فی القربی است ما آن مودّت فی القربی را که اجر آن حضرت محسوب شده است در سوره «شوری» (۱) به قرینه همین آیه سوره مبارکه «سبأ» تفسیر می کنیم برای ما روشن می شود که مودّت فی القربی به سود خود ماست.

عدم مالکیت مردم بر انفال و اموال متعلّق خمس

مطلب بعدی آن است که در جریان امور مالی انفال را که ذات اقدس الهی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد به غیر پیغمبر هم داد برای مردم نبود که پیغمبر از مردم گرفته باشد انفال برای مردم نبود (إِنَّ الْمَآْرُضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ يَّشَاءُ) (۲) قلل جبال، بطون اودیه، دریاها، صحراها، جنگل ها اینها که برای مردم نبود تا ما بگوییم انفال را پیغمبر از مردم درخواست کرد. می ماند مسئله خمس و زکات و امثال ذلک، در جریان خمس هم این چنین است این یک پنجم برای مردم نیست منتها او که خمس نمی دهد خیال می کند مال خودش است این همان طور که مال سرقت را، مال غصبی را، مال ربا را مال خود می داند خیال می کند این خمس هم مال اوست دارد می دهد به صاحب شریعت. فرمود: (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا) که متأسفانه این (أَنَّمَا) متصل نوشته شده (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلّٰهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِتْدَى الْقُرْبَى) (۳) این یک پنجمش برای اوست نه برای شما.

ص: ۱۷۵

۱- (۹) سوره شوری، آیه ۲۳

۲- (۱۰) اعراف/سوره ۷، آیه ۱۲۸

۳- (۱۱) انفال/سوره ۸، آیه ۴۱

چرا در سوره مبارکه «توبه» فرمود آنها که زکات نمی دهند پاک نیستند اینکه برخی ها می گویند ما رفتیم مالمان را پاک کردیم این عنایتی است به ایشان شده باید بگویند ما رفتیم خودمان را تطهیر کردیم نه مال را پاک کردیم. در سوره مبارکه «توبه» فرمود: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) (۱) نه «صدقه تطهِّرُهُمْ» این (تُطَهِّرُهُمْ) جواب امر نیست و گرنه مجزوم می شد این (تُطَهِّرُهُمْ) جمله در محلّ نصب است تا صفت باشد برای صدقه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً مُطَهِّرَةً لَهُمْ»؛ (تُطَهِّرُهُمْ) نه، تو آنها را پاک می کنی این صدقه آنها را پاک می کند.

پرسش:؟ پاسخ: آن (وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا) (۲) جمله دیگر است که عطف جمله بر جمله است. (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) این تمام شد (وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا) این عطف جمله بر جمله است نه جواب امر باشد اگر جواب امر بود که مجزوم بود نه اینکه بگیر تا تو پاک بکنی، صدقه ای که آنها را پاک می کند بگیر. قبل از خمس دادن خب نجس اند، رجس اند، این تعارف ندارد آیه البته مربوط به زکات است خب خمس و اینها البته بالاتر از زکات است (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ) که این (تُطَهِّرُهُمْ) این جمله در محلّ نصب است تا صفت باشد برای صدقه، صدقه اینها را پاک می کند اینها می گویند ما رفتیم مالمان را پاک کردیم نخیر، خودت را پاک کردی، مثل غُساله، اگر پارچه ای را با آب قلیل بشویند می گویند تا آن غساله خارج نشده این پارچه آلوده است این باید خارج بشود تا او پاک بشود گرچه بین مثال و ممثّل خیلی فرق است.

ص: ۱۷۶

۱- (۱۲) توبه/سوره ۹، آیه ۱۰۳

۲- (۱۳) توبه/سوره ۹، آیه ۱۰۳

بنابراین مال آنها نیست در جریان خمس حالا یا به صورت کلی فی المعین است یا به صورت کسر مشاع، اگر به صورت کسر مشاع بود که فتوای برخی هاست وقتی سال مالی شد کسی حق تصرف در هیچ جزئی از اجزای مالش ندارد مگر بعد از تخمیس یا بعد از مصالحه با فقیه جامع الشرایط، اگر کلی فی المعین بود می تواند تصرف کند تا مقداری که خمس است همان مقدار مانده را بدهد. خیلی ها از کلمه «خمس» که کسر مشاع است همان کسر مشاع را استفاده کردند نه کلی فی المعین را، بنابراین مال آنها نیست که به صاحب شریعت داده باشند.

دلیل قرآنی بر مال الله بودن خمس و زکات و عدم مالکیت غیر بر آن

قرآن در عین حال که اصل مالکیت را امضا کرده است فرمود: **(لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ)** (۱) مالکیت را محترم شمرده امضا کرده فرمود بشر هر چه کسب کرد برای خودش است چه کسی فرموده؟ خدا، بشرها نسبت به هم مالک اند بله درست است هر کسی هر چه کسب حلال کرد برای اوست اما نسبت به خدا چطور، مالک اند که بگویند این مال ماست نمی دهیم به دستور تو عمل نمی کنیم یا نه، **(وَأَتَوْهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ)** (۲) درست است اصل مالکیت امضا شده است اما نسبت به جامعه بشری نه نسبت به الله تا کسی بگوید من خودم مالکم خمس نمی دهیم، من خودم مالکم زکات نمی دهیم فرمود این مال الله است که به شما داده شد **(جَعَلَكُمْ مِّنْهُ تَخْلِفِينَ)** (۳) شما خلیفه خداید در صرف مال، هم مستخلف نسل های گذشته اید هم مستخلف الله، بنابراین وجوه شرعی ای که به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برمی گردد آن بخش انفال که مال کسی نبود تا به عنوان اجر، حضرت از مردم بگیرد آن مسئله خمس و امثال خمس وقتی که اینها وارد فضای شریعت بشوند معلوم می شود که اصلاً مال آنها نیست.

ص: ۱۷۷

۱- (۱۴) نساء/سوره ۴، آیه ۳۲

۲- (۱۵) نور/سوره ۲۴، آیه ۳۳

۳- (۱۶) حدید/سوره ۵۷، آیه ۷

ذیل آیه (وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) (۱) این بحث گذشت در آنجا سخن از مشارکت شیطان است در مال و فرزند خب (وَشَارِكُهُمْ) مخاطب شیطان است (وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ) شیطان شریک مال بشود خب معلوم است کسی یا رشوه می گیرد یا ربا می گیرد شریک او می شود در معصیت، شریک در فرزند بشود یعنی چه؟ یک وقت است کسی با نگاه نامحرمانه به نامحرم در بازار و کوی و برزن، شب در بستر همسرش قرار می گیرد این یک خطر، یک وقت است نه، با مهریه غیر مخمس که عین باشد نه دین، یک وقت مهریه را در ذمه می گیرد نه، آن از بحث خارج است یک وقت مهریه را در دست گرفته مالی است غیر مخمس، عینی را مهریه قرار داد این عین اگر غیر مخمس باشد گفتند مصداق «وشارکهم فی الأولاد» است آن بچه دو پدر دارد خب اینها چون چیزهایی نیست که انسان بتواند به آسانی بفهمد یا باور کند برایش سخت است که شیطان شریک فرزند می شود یعنی چه خب این هست این حقایق هست.

عدم تناقض امر به خمس و زکات با نخواستن اجر از مردم

پس ذات اقدس الهی اگر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که تو چیزی از مردم نمی خواهی برای همین است ما بسیاری از ماها همان طور که بارها شنیده اید اسلامی حرف می زنیم و قارونی فکر می کنیم می گوئیم مالی که کسب کردیم برای خودمان است بله مالی که کسب کردیم نسبت به یکدیگر مال ماست (لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ) اما نسبت به خدای سبحان هم بگوئیم ما مالکیم حق نداری دخالت بکنی حرف قارون را بزنی که بگوئیم (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي)؟! (۲) اینکه نیست، بنابراین چیزی را وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مردم نخواست.

ص: ۱۷۸

۱- (۱۷) اسراء/سوره ۱۷، آیه ۶۴

۲- (۱۸) قصص/سوره ۲۸، آیه ۷۸

می ماند مسئله ولایت و ارتباط با اهل بیت و دعای پیغمبر برای متولیان ولای علی و اولاد علی و نفرین پیغمبر نسبت به اعراض کننده ها که فرمود: «و عاد من عاداهم» (۱) اینها برای آن است که این اجر رسالت است این مُزد رسالت است خدای سبحان هم فرمود اگر جریان غدیر را نگوینی کاری نکردی فرمود: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ) (۲) یعنی اگر این جریان غدیر را، ولایت حضرت امیر را بیان نکنی کاری نکردی برای ما، معنای آیه این نیست که «إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ فِي أَمْرِ عَلِيٍّ» اینکه مقدم و تالی می شود یکی، اینکه شرط و جزا می شود یکی، فرمود: (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ) اگر خلافت و ولایت حضرت امیر را ابلاغ نکنی اصلاً کاری برای ما نکردی خب برای اینکه تو رحلت می کنی چه کسی دین را باید حفظ بکند مگر از سقیفه حفظ دین ساخته است درست است اهل بیت ساکت بودند ولی دیگران به برکت اینها دین را حفظ کردند هر جا مشکلاتی داشتند حضرت امیر می آمد آنها می گفتند «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ فَلَان» این حفظ شد، بنابراین اینکه فرمود: (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ) یعنی رسول منقطع الآخر، رسول ابتر - معاذ الله - که نمی تواند دین مردم را الی یوم القيامة حفظ بکند آنکه حفظ می کند اهل بیت و ولایت است پس اگر نگوینی، هیچ کاری برای ما نکردی ما که شما را برای این چند سال نخواستیم ما برای ابد خواستیم آنکه تا ابد ادامه می دهد اهل بیت اند (وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ) اصل رسالت را، نه اینکه «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَكَ فِي أَمْرِ عَلِيٍّ» که این مقدم و تالی بشود یکی، شرط و جزا بشود یکی.

ص: ۱۷۹

۱- (۱۹) الامالی (شیخ صدوق)، ص ۴۸۶

۲- (۲۰) مائده/سوره ۵، آیه ۶۷

بشارت الهی به رفع خوف پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) به حفظ او در برابر منافقین

پرسش: فخر رازی گفته که (وَاللَّهُ يَعِصُكُمْ مِنَ النَّاسِ) دلالت می کند که این آیه مربوط به کفار و مخالفین است. پاسخ: نه، کفار و مخالفین که در جریان فتح مکه همه دست به تسلیم شدند این آیه بعد از فتح مکه است بعد از اینکه حضرت فاتحاً وارد مکه شد و (يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً) (۱) همه تسلیم شدند حتی دودمان ننگین ابوسفیان هیچ احدی در جزیرهاالعرب نبود که بتواند در برابر حضرت قیام بکند چون سران اینها که تسلیم شدند همه اسلحه ها را هم انداختند گرچه حضرت امیر (سلام الله علیه) فرمود این دوده ننگین سفیانی ها اینها «ما أسلموا و لكن استسلموا» (۲) گرچه اینها قبل از فتح مکه کافر بودند و بعد از فتح مکه منافق شدند و اصلاً ایمان نیاوردند ولی بالأخره به حسب ظاهر تسلیم شدند حضرت از چه کسی بترسد مشکل حضرت منافقین بود که اینها کارشکنی بکنند لذا فرمود: (وَاللَّهُ يَعِصُكُمْ مِنَ النَّاسِ) (۳) نه مشکل نظامی داشته باشی.

ردّ شبهه فخر رازی از آیه اکمال دین

پرسش: ... این آیه که ماقبل و مابعدش مفهوم نیست.

پاسخ: کدام آیه؟

پرسش: همان آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ). (۴)

پاسخ: آن در جای خودش قرار داده شده چون گاهی مسئله خیلی مهم است به صورت یک جمله معترضه ذکر می شود که بحث مبسوطش در سوره مبارکه «احزاب» گذشت، در سوره «احزاب» همه ضمیرها جمع مؤنث سالم است بعد یک دانه ضمیر جمع مذکر، معلوم می شود با آن مرتبط نیست این گاهی یک امر مهمی در اثنای محاوره به عنوان جمله معترضه دفعه‌تاً واقع می شود حضرت می فرمود این را اینجا بگذارید این آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ) شما ده ها بار نگاه کنید می بینید با صدرش مناسب نیست، با ذیلش مناسب نیست این وسطی است که دارد درخندگی می کند قبلش مربوط به حرمت میته است پایانش هم مربوط به حالت اضطرار است این آیات هم قبلاً نازل شده که میته حرام است مضطر می تواند بخورد اما حالا (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ)، (الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا) (۵) چه چیزی «ئیس الکفار»؟ امروز کفار ناامید شدند از چه چیزی از اینکه میته حرام است؟! امروز کفار ناامید شدند از اینکه مضطر می تواند میته بخورد؟! اینکه حکم فقهی است (یک) قبلاً هم نازل شده (دو) این (الْيَوْمَ) برای چیست؟ این بین الرشد می کند که این جداگانه نازل شده حالا وجود مبارک حضرت دستور داد که این آیه سوم سوره مبارکه «مائد» این وسطش این دو جمله باشد در جریان آیه تطهیر همین طور است بنابراین هیچ راهی برای شبهه فخر رازی و امثال او نمی ماند.

ص: ۱۸۰

۲- (۲۲) نهج البلاغه, خطبه ۱۶

۳- (۲۳) مائده/سوره ۵, آیه ۶۷

۴- (۲۴) مائده/سوره ۵, آیه ۳

۵- (۲۵) مائده/سوره ۵, آیه ۳

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوَ لَكُمْ إِنْ أَجَرَى إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) می ماند مسئله حق و باطل. می فرماید جاهلیتی بود وحی ای آمده، وحی ای آمده دیگر چیزی نمی آید این چند مطلب را در سوره مبارکه «اسراء» و سوره «انبیاء» و آیه محل بحث و سوره «فصلت» بیان فرموده، فرمود جاهلیت موجود باطل بود آن تیرانداز اساسی که (عَلَّامُ الْغُيُوبِ) است مغز این جاهلیت را با تیر وحی کوبید که (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ) (۱) ما دماغ یعنی مغز باطل را می کوبیم و کوبید، جاهلیت را کوبید (فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) این است که وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) وقتی وارد مکه شدند وارد مسجد الحرام شدند این بت ها را یکی پس از دیگری می انداختند می فرمودند: (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) (۲) باطل قبلی را با مغز کوب کردن از بین برد فرمود: (نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) آن گاه (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) در اینجا هم همان مطلب را بیان می کند که (إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ) خب تیراندازی می کند چه چیزی را تیراندازی می کند همان طوری که در آیه هجده سوره مبارکه «انبیاء» فرمود: (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ) دماغ و مغز را می کوبد (فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) این برای این؛ لذا (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) هم در سوره مبارکه «اسراء» آمده. در این آیه محل بحث سوره «سبا» هم مشابه آیه هجده سوره مبارکه «انبیاء» می فرماید: (إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ) خب مغز چه چیزی را می خواهد بکوبد؟ معلوم است که مغز چه چیزی را می خواهد بکوبد، محفوف به قرینه است و آن این است که (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) باطل مغز کوب شده نه قدرت ظهور دارد نه قدرت برگشت؛ اما آنچه در سوره مبارکه «فصلت» آمده این است که این حق که آمده چیزی آن را از بین نمی برد پس سه مطلب است: یکی باطل قبلی، یکی حق فعلی، یکی باطل بعدی؛ باطل قبلی جاهلیت بود که امر اول بود، وحی و الهیت و اسلام آمد که حق است مغز آن را کوبید آن را مغز کوب کرد از بین رفت، دیگر امر سومی در کار نیست به نام باطل که بیاید این حق را از بین ببرد آن را در سوره مبارکه «فصلت» آیه ۴۲ فرمود: (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ) شبهه ای، نقدی، چیزی بیاید که - معاذ الله - این قرآن را باطل کند این طور نیست باطل به سراغ حق بیاید در حریم قرآن راه پیدا کند این نیست، پس باطلی در کار نیست که بیاید حق را از بین ببرد یعنی - معاذ الله - قرآن را به وسیله نقد، شبهه، نسخ و مانند آن از بین ببرد اما خود قرآن آن جاهلیت را مغز کوب کرد این مسئله علم و اعتقاد.

اما در مقام عمل در مقام خارج فرمود: (فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ) (۱) (یک) (قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً) (۲) (دو) (يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ) (۳) (سه) (يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ) (چهار) گاهی دارد که همه دین برای خدا باشد، گاهی دارد اصل دین برای خدا باشد، گاهی دارد فتنه ای در کار نباشد، گاهی دارد ائمه کفر را بکشید این برای عمل خارجی است، عمل خارجی کاری به (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) ندارد و گرنه در همان زمان هم منافقین و امثال ذلک بودند بسیاری از موارد بودند که به شرک و امثال ذلک از نظر عقیده مبتلا بودند و گرنه در حیطه حجاز این حق آمده و باطل را مغزکوب کرده و همه اینها این را ریختند دور.

نمود مقابله عملی با جاهلیت در استحباب ورود به مسجدالحرام از باب بنی شیبیه

اینکه می گویند مستحب است حاجی وقتی وارد مسجدالحرام می شود از باب بنی شیبیه وارد بشود (۵) برای همین است وجود مبارک حضرت این چوب ها که به صورت بت در آورده بودند اینها را ریز ریز کردند انداختند دور، در همان مدخل باب بنی شیبیه اینها را دفن کردند گفتند مستحب است حاجیان که وارد مسجدالحرام می شوند از باب بنی شیبیه بیایند که روی این بت ها پا بگذارند سر استحباب ورود حجاج از باب بنی شیبیه این است که روی این بت ها پا بگذارند این می شود (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) اینجا هم فرمود: (إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ) به قرینه (يَقْذِفُ) معلوم می شود مغزکوب کردن باطل مراد است (إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ) و پروردگار (عَلَامُ الْغُيُوبِ) است.

ص: ۱۸۲

۱- (۲۸) توبه/سوره ۹، آیه ۱۲

۲- (۲۹) بقره/سوره ۲، آیه ۱۹۳

۳- (۳۰) انفال/سوره ۸، آیه ۳۹

۴- (۳۱) بقره/سوره ۲، آیه ۱۹۳

۵- (۳۲) من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۳۸

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفسیر آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره سبأ

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا فَوْتَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴))

تأمین اصول و فروع دین با قیام برای خدا

بخش پایانی سوره مبارکه سبأ درباره این است که شما برای خدا قیام بکنید اگر نهضتی برای خدا بود همه مطالب اصلی و فرعی تأمین است اگر از امام (رضوان الله علیه) نقل شده است که این (إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدِهِ) (۱) برای تأمین سعادت دنیا و آخرت است حق است برای اینکه وقتی قیام، لله بود هم اصول دین تأمین است هم فروع دین.

تبیین نفی در (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ) به تعینی و تمثیلی

مطلب بعدی آن است که فرمود: (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ) (۲) نفی جنون، اثبات وحی نمی کند آنها چندین تهمت را روا داشتند مسئله جنون بود، مسئله سحر بود، مسئله شعبده و کهنات بود، مسئله جادوگری و امثال ذلک بود اینها را اسناد دادند. در موارد دیگر آنها نفی شد اینجا اثبات اینکه (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ) نفی جِنَّه یعنی نفی همه آن تهمت ها این چنین نیست که از نظر علمی اگر جِنَّه و جنون نفی شد وحی ثابت بشود آنها چندین تهمت را روا داشتند مسئله شعر را، مسئله سحر را، مسئله کهنات را روا داشتند یا اینکه تلفیقی از گفته های دیگران را به ما ارائه کردی را هم روا داشتند چون آنها در موارد دیگر نفی شد فقط تهمت جِنَّه ماند از نفی جِنَّه در این آیه و نفی سایر تهمت ها در آیات دیگر، وحی بودن و حقایق ثابت می شود این یک بیان. بیان دیگر اینکه (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّهٍ) این تمثیل باشد نه تعین، یعنی شما وقتی خردمندانه فکر کنید می فهمید که نه خود او مجنون است نه گفتارش شعر است نه گفتارش سحر است نه گفتارش کهنات است نه گفتارش تلفیقی از رهاورد دیگران است زیرا اگر هر کدام از اینها بود در تحدی، شکست می خورد چون هیچ کس نمی تواند مثل این بیاورد معلوم می شود از سنخ شعر نیست، سحر نیست، کهنات نیست، تلفیق گفته های دیگران هم نیست.

ص: ۱۸۳

۱- (۱) سوره سبأ، آیه ۴۶

۲- (۲) سوره سبأ، آیه ۴۶

مطلب بعدی آن است که کمالات انسانی آنچه به ولایت برمی گردد تحصیلی است با تهذیب نفس و مانند آن حاصل می شود اما آن کمالاتی که جزء منصب های الهی است پُست های کلیدی است مثل نبوت، رسالت، امامت، کسبی و تحصیلی نیست که انسان سالیان متمادی درس بخواند یا ریاضت بکشد امام بشود این بر اساس (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) (۱) تأمین می شود.

دو قسم اجرخواهی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بازگشت سود یکی از آن به مردم

مطلب دیگر این است که اجر وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو قسم بود یک اجر بود از مردم خواست، یک اجر الهی است آن اجری که از مردم خواست (مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ) (۲) به سود مردم است اما آن اجر الهی که (إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) همچنان محفوظ است آن اجر را به مردم نداد آن اجر الهی برای خود آن حضرت است چرا تعبیر به مودت (فِي الْقُرْبَى) شد و تعبیر به مودت قربا نشد اینها جزئیاتی است که ان شاء الله در آیات سوره مبارکه شوری مشخص می شود.

قرآن، بیان کننده براهین اثبات معاد برای عوام و خواص

اما بحث امروز: فرمود اینها بالأخره روزی را در پیش دارند که هیچ چاره ای برای آنها نیست (وَلَوْ تَرَى) دیگر حالا مطلب خصوصی شد به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب می کند می فرماید آن روز را فقط تو می بینی چون اینها منکر معادند. در جریان معاد هم مستحضرید که قرآن کریم در همین سوره و در آیات دیگر برهان اقامه کرد که عالم باطل نیست یاوه نیست که هر کسی هر کاری را خواست بکند، بکند. یک سلسله بحث های معاد است که تجرد عقلی دارد روح از بین نمی رود انسان، مرگ را می میراند نه اینکه انسان بمیرد این در دسترس همگان نیست لذا برای خواص این براهین اقامه می شود اما آنچه برای توده مردم اقامه می شود و قرآن کریم در بسیاری از آیات آنها را مطرح کرده و در همین سوره مبارکه سبأ هم به آنها اشاره کرده که این چنین نیست که هر کسی هر کاری را انجام بدهد آزاد باشد (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَى وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ سِعَوْ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَجْزٍ أَلِيمٍ (۳) کذا یعنی عالم یاوه نیست که هر کسی هر کاری را بکند این دلیل، ساده ترین برهان است برای ضرورت معاد اما آن معانی عقلی و براهین عقلی مقدور خواص است نه عوام. بعد از اینکه در اوایل همین سوره سبأ دلیل معاد را، دلیل مردم فهم را اقامه کرد که عالم یاوه و باطل نیست که هر کسی هر کاری کرد، کرد هیچ حساب و کتابی نباشد این معنا را همه می فهمند، بعد در پایان نتیجه گیری می کند که حالا ما که برهان اقامه کردیم، برهان مردمی اقامه کردیم در بخش های دیگر یک مقدار دقیق تر فرمود که عالم حق است یعنی هدفمند است باطل نیست یعنی بی هدف نیست (مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا)، (۴) (مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ)، (۵) گاهی به صورت موجه، گاهی به صورت سالبه، گاهی اثبات حقایق عالم، گاهی نفی بطلان عالم که عالم یاوه نیست که هر موجودی بالأخره هر کاری خواست بکند به جایی هم نرسد بلکه به دارالقرار می رسد تا آنجا صالح و طالح، کیفر و پاداش خودشان را ببینند. آن براهین که یک مقدار متوسط است در جای دیگر اقامه شده براهین دقیق تر برای اوحدی از اهل ایمان در جای دیگر ذکر شده.

١- (٣) انعام/سوره ٦، آيه ١٢٤

٢- (٤) سوره سبأ، آيه ٤٧

٣- (٥) سوره سبأ، آيات ٣ - ٥

٤- (٦) ص/سوره ٣٨، آيه ٢٧

٥- (٧) دخان/سوره ٤٤، آيه ٣٩

اما این برهانی که در اوایل همین سوره مبارکه سبأ اقامه شده قابل فهم برای همه مردم است که بالأخره عالم بیهوده نیست که هر کسی هر کاری کرد، کرد؛ مؤمن هر کاری کرد، کافر هر کاری کرد، ظالم هر کاری کرد، حساب و کتابی نباشد این ادله را در اوایل سوره نقل کردند بعد در بخش پایانی سوره فرمود: (وَلَوْ تَرَىٰ) خطاب به شخص پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) است که تو در آن روز می بینی، چه چیزی را می بینی؟ اینها مستقبل محقق الوقوع است که به صورت فعل ماضی ذکر شده (إِذْ فَرَعُوا) اینها به فرع می افتند حالا یا عندالموت است یا عندالبرزخ است یا عندالبأث است بالأخره به فرع می افتند.

تبیین پایداری حقیقت انسان با معنای فوت و وفات

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَعُوا فَلَاَ فَوْتَ) ما در عالم فوت نداریم هر چه داریم وفات داریم نه فوت در «فوت» تاء جزء کلمه است یعنی از بین رفتن، در «وفات» تاء زاید است جزء کلمه نیست اصلش وفی^۱ است اگر اخذ تام باشد چیزی از بین نرود می گویند توفی کرده، استیفا کرده فلان شخص حق خودش را استیفا کرده یا در فلان سخن، مستوفا بیان کرده یا در فلان مقاله مستوفا بیان کرده وفی^۱، توفی، استیفا، همه اخذ تام را نشان می دهد که هیچ چیزی را فرو نمی گذارد و چیزی از بین نمی رود انسان وفات می کند نه فوت، این تاء در وفات جزء کلمه نیست (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) (۱) شما متوفا می شوید خدا متوفی می شود چیزی از شما گم نمی شود تمام حقیقت شما را خدا توفی می کند استیفا می کند فوتی در کار نیست.

ص: ۱۸۵

(وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ) این یکی از لطایف المیزان همین بخش است این سه، چهار سطر المیزان خیلی قوی است که ایشان شماره کرده آیاتی را که مربوط به نزدیک بودن خدای سبحان است فرمود از جای نزدیکی گرفته می شوید خب گیرنده خداست روحتان را بخواهد قبض بکند او قبض می کند مراتب چهارگانه قُرب را بیان کرده فرمود خدا در بعضی از آیات خودش را قریب معرفی کرده (وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ) (۱) که قریب است، نزدیک است. درباره محتضر در سوره مبارکه واقع فرمود وقتی محتضر حالش به آن آخرین بخش رسید شما نگاه می کنید ولی (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ) (۲) شما که کنار بستر او هستید به او نزدیک هستید ما به این محتضر از شما نزدیک تریم ولی شما نمی بینید این دو مرحله، آن (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) مرحله سوم است که ما نه تنها از شما به شخص نزدیک تریم بلکه از رگ حیات او، به او نزدیک تریم این سه مرتبه، مرتبه چهارم آن است که ما از خود شخص به خود شخص نزدیک تریم که (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ) (۳) این آیه سوره انفال که قبلاً گذشت این آیه ای نیست که قابل فهم باشد برای اوساط از اهل ایمان چه برسد به ضعاف آنها، خدا بین ما و خود ما فاصله است این حیلولة صفت فعل اوست نه صفت ذات او.

ص: ۱۸۶

۱- (۹) بقره/سوره ۲، آیه ۱۸۶

۲- (۱۰) واقعه/سوره ۵۶، آیه ۸۵

۳- (۱۱) انفال/سوره ۸، آیه ۲۴

(وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ) قلب ما همان حقیقت ماست، هویت ماست، ما چیزی جدای از قلب نداریم منظور از قلب این قسمتی که در چپ بدن قرار دارد و پالایش خون به عهده اوست این نیست این در حیوان هم هست، مؤمن هم هست، کافر هم هست، درباره کفار که گفته می شود: (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) [\(۱\)](#) این قلب را نمی گویند اینها نوار قلب می گیرند عکس می گیرند می بینند قلب، قلب سالم است اما آن مرض چیز دیگر است آن قلب چیز دیگر است فرمود بین انسان و قلب او^۱ یعنی بین انسان و حقیقت او خدا فاصله است این در ذهن نمی آید.

پرسش: چه اشکال دارد بگوییم حقیقت انسان همان قلب اوست.

پاسخ: بسیار خوب، اما بین انسان و همان حقیقت، فیض و قدرت خدا حائل است (وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ).

روشن شدن نهایت قرب الهی در هنگام کمین با معنای چهارم قرب

اگر این است، پس چیزی از خدا به ما نزدیک تر نیست حتی خود ما؛ لذا او قریب و نزدیک است بالقول المطلق و آنچه در سوره مبارکه فجر آمده است (إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمَّا ضَلَّ) [\(۲\)](#) مرصاد یعنی کمین، خدا در کمین است و شیطان هم در کمین (لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ) [\(۳\)](#) من سر راه کمین می زنم، شیطان کمین می زند که بگیرد و ذات اقدس الهی در کمین است که دستگیری کند (إِنَّ رَبَّكَ لَبَلَمَّا ضَلَّ) اما برای عده دیگر هم ممکن است فوراً آنها را زمینگیر کند فرمود اگر پروردگار رصد می کند در کمین است با این مراحل چهارگانه قرب مخصوصاً با مرتبه چهارم معلوم می شود که در رصد بودن او و در کمین بودن او در نهایت قرب است.

ص: ۱۸۷

۱- (۱۲) بقره/سوره ۲، آیه ۱۰

۲- (۱۳) فجر/سوره ۸۹، آیه ۱۴

۳- (۱۴) اعراف/سوره ۷، آیه ۱۶

آنچه در دعای نورانی «کمیل» هست نشان می دهد که خدای سبحان آنچنان به ما نزدیک است که از فرشته هایی که مأمورند و آمدند کارهای ما را تنظیم کنند و بنویسند به ما نزدیک تر است در این دعای «کمیل» می خوانیم خدایا! برخی از کارها را شما اجازه نمی دهید ملائکه بنویسند (وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ ۖ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ) (۱) ملائکه را فرستادی که کارهای ما را رصد کنند بنویسند به شما گزارش بدهند بعضی از کارها را اصلاً اجازه نمی دهد که آنها بفهمند «و الشاهد لما خَفِيَ عنهم و بِرَحْمَتِكَ أُخْفِيَتْهُ» (۲) خدایا ملائکه را برای این کار فرستادی که اعمال و خاطرات ما را ثبت کنند و به شما گزارش بدهند در بعضی از موارد حاضر نیستی که آبروی ما نزد ملائکه ریخته بشود که آنها بفهمند ما چه کار کردیم، نمی گذاری، خودت حفظ می کنی و خودت مخفی نگه می داری «و الشاهد لما خَفِيَ عنهم و بِرَحْمَتِكَ أُخْفِيَتْهُ» آنها حافظ اند، کرام الکاتبین اند اما آبروی ما را نزد آنها هم حفظ کردی چنین خدایی است، پس از ما به ما نزدیک تر است، از دیگران به ما نزدیک تر است، از ملائکه به ما نزدیک تر است لذا قریب بالقول المطلق است و این خدا بخواهد انسان را بگیرد دیگر هیچ مانعی در کار نیست هیچ حجابی در کار نیست. فرمود: (وَأَخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ).

پرسش: بالآخره لفظ مکان دارد... هر جا بگیرد مکان است و نزدیک است.

ص: ۱۸۸

۱- (۱۵) سوره انفطار، آیات ۱۰ - ۱۲

۲- (۱۶) مصباح المتهجد، ص ۸۴۹

جمع بین مکان قریب و بعید در آیه دال بر اطلاق قرب خدا

پاسخ: بله، اما در همان نزدیکی می گیرد چون ما متمکن هستیم مکان داریم همان جا می گیرد دیگر فاصله ای نیست در هر مکانی که ما باشیم فیض و قدرت نامحدود الهی آنجا حضور و ظهور دارد همان جا می گیرد حالا اینکه فرمود: (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأَخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ۖ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاقُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) جمع کرده بین مکان قریب و مکان بعید.

امکان بازگشت ضمیر در (آمَنَّا بِهِ) به قرآن یا پیامبر و علت آن

این (آمَنَّا بِهِ) اگر به مرجع نزدیک مراجعه کنیم که (حِجَاءُ الْحَقِّ) منظور قرآن کریم است که سیدنا الاستاد به آن اشاره کردند که (آمَنَّا بِهِ) یعنی بالقرآن (۱) و اگر درباره آن محور اصلی بحث که وجود مبارک پیغمبر است که فرمود: (مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ) (آمَنَّا بِهِ) یعنی آمنا بصاحب یعنی پیامبر آن هم صحیح است چون ایمان به قرآن ایمان به پیغمبر است، ایمان به پیغمبر ایمان به قرآن است بالأخره من به قرآن و وحی ایمان آوردم (وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ).

ثمربخش نبودن ایمان آوردن هنگام مرگ و علت آن

اینکه می گویند (آمَنَّا بِهِ) این مثل اینکه انسان در خواب دارد یک حرف دروغ می زند یک انسان حیلہ گر وقتی در خواب هم حرف می زند مگارانہ حرف می زند اینها فعل اختیاری ندارند چون انسان مادامی که زنده است بین او و ایمان و کفر، اراده فاصله است می خواهد ایمان بیاورد می خواهد کفر بورزد بین او و کارهای اختیاری، ایمان فاصله است اما وقتی که حال احتضار پیش آمد این اراده رخت برمی بندد از انسان به هیچ وجه کار ارادی ساخته نیست تکامل عملی ممکن نیست، ممکن نیست او کاری بکند که گناه باشد ممکن نیست کاری انجام بدهد که ثواب بشود این اراده و عزم و نیت از او گرفته می شود. در بخش های اندیشه و علم راهش باز است خیلی از چیزها را که انسان در دنیا نمی فهمید هنگام مرگ می فهمد در برزخ می فهمد، تکامل علمی فراوان است اما تکامل عملی یعنی کاری بکند که ثواب ببرد یا کاری بکند که عقاب داشته باشد این دیگر از او گرفته شده مسئله اراده، تصمیم، عزم، نیت که اینها کار عقل عملی است کلاً با مرگ از کار می افتد انسان است با همان اعمال قبل از خودش (یک) دروغی که می گوید ظهور ملکات کذب است نه اینکه گناهی کرده باشد اینکه در سوره مبارکه انعام گذشت آن مشرکان می گفتند: (مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ) (۲) ما شرک نورزیدیم خدای سبحان فرمود: (انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ) (۳) این ظهور همان ملکات دنیا است مثل آدم دروغگو که در خواب هم وقتی حرف می زند دروغ می گوید، انسان مگارانہ وقتی در خواب هم حرف می زند دارد نقشه می کشد این نقشه کشیدن یا دروغ گفتن نائم در خواب، معصیت نیست ظهور ملکات اوست و گرنه در آنجا کذب ممکن نیست، کفر ممکن نیست، ایمان ممکن نیست، اگر ایمان ممکن باشد یعنی در آنجا ممکن باشد کسی ایمان بیاورد آنجا احتیاج به شریعت دارد آن هم تشریع است وجوب و حرمت دارد معصیت و اطاعت لازم است آنجا وحی و نبوتی هم باشد آنجا دیگر می شود دنیا دیگر آخرت نیست؛ لذا اینکه می گویند: (آمَنَّا) ظهور ملکاتشان است در دنیا وقتی گرفتار می شدند با دروغ می گفتند ما قبول داریم الان همان دروغ دارد ظهور می کند و گرنه ایمان آوردن ممکن نیست (وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ) پس این ضمیر (به) یا به (الْحَقِّ) برمی گردد که قرآن است یا به «صاحب» برمی گردد که محور بحث است.

١- (١٧) الميزان, ج ١٦, ص ٣٩٠

٢- (١٨) انعام/سوره ٦, آيه ٢٣

٣- (١٩) انعام/سوره ٦, آيه ٢٤

بعد می فرماید: (وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) فاصله بین اینها و قرآن، فاصله بین اینها و بین پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) زیاد است چگونه اینها می توانند تناوش داشته باشند تناوش شبیه تناول است منتها این است که انسان چیز آسانی را از نزدیک بردارد این را می گویند تناوش، تناول از این اعم است فرمود اینها به ایمان دسترسی ندارند تا ایمان بیاورند ایمان در یک قله بالاست اینها در حضيض اند در درک اسفل من النار هستند دسترسی به ایمان ندارند اینها چگونه می خواهند ایمان بیاورند آن روز که می خواستند ایمان بیاورند که نیاوردند امروز که بین اینها و ایمان فاصله است می خواهند ایمان بیاورند این شدنی نیست (وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ) چرا؟ (مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) اگر فاصله زیاد است تناوش ممکن نیست الآن کسی اینجاست چیزی هم روی قله دماوند است خب در دسترس او نیست تا او تناوش کند او تناول کند چه چیزی را می خواهد بگیرد (أَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) در حالی که آن وقت که قریب بود نزدیک بود کفر ورزیدند (وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ).

رجم به غیب بودن ایمان آوری مشرکان هنگام مرگ و آخرت

اینها دو رجم به غیب دارند، قذف به غیب، رجم به غیب در دنیا داشتند اینجا هم دارند، در دنیا رجم به غیب داشتند می گفتند - معاذ الله - این رهاورد اوست سحر است یا شعر است یا کهنات است خودش - معاذ الله - یا مجنون است یا ساحر است یا شاعر است یا کاهن است و مانند آن، این رجم به غیب بود یعنی در تاریکی تیر پرتاپ کردن به غیب ارجاع دادن و از غیب سخن گفتن این می شود رجم به غیب، در آخرت هم رجم به غیب دارند برای اینکه ایمان رفته آن بالا در دسترس اینها نیست مقدور اینها نیست حالا می گویند: (آمَنَّا) پس هم در دنیا قذف به غیب داشتند رجماً بالغیب سخن می گفتند هم در آخرت رجماً بالغیب و قذفاً بالغیب سخن می گویند (وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ) اینجا دیگر فعل مضارع است کارشان رجم به غیب است در دنیا یک نحو رجم به غیب داشتند در آخرت یک نحو رجم به غیب دارند و غیب بودنش هم برای این است که (مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) است.

آنچه را اینها درباره آن سخن می گویند خیلی دور است البته مکانت بعید است اینجا منظور مکان جسمی و فیزیکی نیست مکانت بعید است اینها از ایمان بخواهند خبر بدهند که در دسترس اینها نیست در دنیا از وحی و نبوت حضرت می خواستند خبر بدهند در دسترس آنها نبود.

تبیین ایجاد فاصله بین اشتهای مشرکان و متعلق آن در قیامت

(وَيَقْسِدُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) بنابراین اینها دو مُشْتَهَا دارند یک مُشْتَهَا در قیامت دارند که ایمان بیاورند و از عذاب الهی بَرَهَند، یک مُشْتَهَا به لحاظ لذایذ دنیایی داشتند که در رفاه بودند در اسراف و اتراف بودند الآن به جایی رسیدند که (وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ) آنچه اینها اشتها دارند که در قیامت ایمان بیاورند و از عذاب بَرَهَند مقدورشان نیست، آنچه در دنیا با آن عادت کرده بودند به لذایذ و مشتهیات مقدورشان نیست (وَحِيلَ) حیلوه شده است، فاصله شده است بین این کفار و آنچه اینها اشتها داشته و دارند که فعل مضارع است و مفید استمرار، در آخرت اشتهای آنها این است که بگویند: (آمَنَّا بِهِ) و نجات پیدا کنند که این شدنی نیست.

پرسش:...این آیات را بر اعمّ از عذاب دنیا و برزخ و قیامت معنا بکنیم.

پاسخ: بالأخره وقتی که (وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ) شد شامل دنیا و آخرت می شود یعنی لذایذی که مشتهای آنها بود الآن در دسترس نیست اشتهایی که الآن داشتند که به وسیله ایمان از لذایذ بهشت برخوردار بشوند، از خطرات جهنم حفظ بشوند مقدورشان نیست.

(وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ) خیلی ها تابع و پیرو اینها بودند همان طوری که آنها گرفتار شهوت بودند و در قیامت هم آرزوی خام داشتند هم در قیامت به آرزو نمی رسیدند هم آنچه مأنوسشان بود در دنیا آن را از دست دادند اینها هم گرفتار هر دو محرومیت هستند (كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلِ).

تردید، علت مشترک بین مشرکان و پیروان آنها

سرّش آن درد مشترک و بیماری مشترک است چون همه اینها در شکّی بودند که اینها را می لرزاند یک وقت است انسان شاكّ متفحص است یقین دارد که مطلبی هست ولی درصدد تحقیق است این شکّ او باعث ریب نیست ما یک عقل نظری داریم که مسؤل اندیشه است یک عقل عملی داریم که مسؤل کار و اراده و یت است آنچه عقل نظری به آن مبتلا می شود در برابر قطع و یقین و ظن، شک است شک در هست و نیست و بود و نبود است آنچه عقل عملی به آن مبتلا می شود در برابر طمأنینه، تردید است تردید این است که آدم را می لرزاند، طمأنینه آدم را آرام نگه می دارد تردید برای عقل عملی است شک برای عقل نظری است، ریب برای عقل عملی است شک برای عقل نظری، گاهی ممکن است اینها هر کدام در جای دیگر به کار برود ولی وقتی در مقابل هم قرار گرفتند هر کدام معنای خاصّ خودشان را دارند گاهی انسان شک دارند که فلاّن چیز هست یا نیست اما باعث لرزش او نیست چون مورد عمل نیست بعد تحقیق می کند به یک نتیجه علمی می رسد گاهی شکّی است که باعث اضطراب اوست این شکّ اضطراب آور را می گویند شکّ مُریب لذا در قرآن درباره تردید فرمود: (فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ) (۱) انسانی که مردّد است می خواهد کاری انجام بدهد مثل انسان نابینای راه گم کرده است نابینایی در اتاقی باشد بخواهد خارج بشود در خروجی را نبیند گاهی به طرف دیوار شمال حرکت می کند گاهی به طرف دیوار جنوب حرکت می کند این ردّ مکرّر را می گویند تردید که باب تفعیل است و برای کثرت و مبالغه است (فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ) تردّد همین است، تردید همین است و تردّد یکی تفعّل، یکی تفعیل آن ردّ مکرّر است یک نابینا گاهی به این طرف می آید، گاهی به آن طرف می رود این وسط سرگردان است منافقین کارشان این است دیگران هم که طمأنینه ندارند کارشان این است که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

ص: ۱۹۲

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: تفسیر آیات ۴۹ تا ۵۴ سوره سبأ.

(قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰) وَلَوْ تَرَى إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا فَوْتَ وَأُخْذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاقُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ (۵۴))

تسامحی بودن تعبیر مغزکوب شدن باطل به وسیله حق

بعد از اینکه براهین را اقامه فرمود و شبهات آنها را طرد کرد فرمود کلام الهی که وحی است حق است که آمد، نبوت حضرتش که حق است ثابت شد، پیشاپیش اینها توحید الهی که حق است ثابت شد، جریان معاد که حق است ثابت شد، حق آمد جا برای باطل نیست اینکه فرمود جا برای باطل نیست یعنی باطل امر موجودی است که حق آن را سرکوب و مغزکوب می کند نظیر آیه سوره مبارکه «انبیاء» که فرمود: (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) (۱) آیا این چنین است که باطل مغزی دارد حق آن را مغزکوب می کند و از بین می برد یا این تسامحی در تعبیر است یک تشبیه است اگر کسی باطل را مثل کف می داند چه اینکه در آیه سوره مبارکه «رعد» خدای سبحان مثلی ذکر کرد فرمود مثل سیلی است که خدای سبحان نازل کرد، روی سیل کفی ایجاد بشود آیا این کف روی آب، مغزی دارد که آب و سیل، مغز این کف را می کوبد و آن را از بین می برد یا بی مغزی اش روشن می شود. اینکه در سوره مبارکه «انبیاء» فرمود: (نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) این اوایل راه است انسان خیال می کند که باطل چیزی است و حق، مغز آن را می کوبد اما در سوره مبارکه «اسراء» فرمود اصلاً باطل، بی مغز است مثل همان کف روی آب است که کف روی آب مغزی ندارد که مغزکوب بشود (فَيَذْهَبُ جُفَاءً) در سوره مبارکه «اسراء» فرمود: (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) (۲) این رفتنی است نیازی به مغزکوب ندارد کف، ماندنی نیست نه اینکه مغزی دارد و حق آن را مغزکوب می کند حرف نهایی (فَيَدْمَغُهُ) نیست حرف نهایی (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) است حرف نهایی همان است که فرمود: (فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً) (۳) جُفَاء یعنی آب بُرد، این مشتق نیست یعنی در همین رفتن سیل، خودبه خود از بین می رود کسی کاری به کف ندارد حالا بیاید کف را مغزکوب کند مغزش را بکوبد این مغزی ندارد این تعبیر سوره «اسراء» ناظر به همه بخش های دیگر است که فرمود اصلاً باطل رفتنی است نه اینکه باطل را باید بُرد و از بین برد (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).

ص: ۱۹۳

۱- (۱) انبیاء/سوره ۲۱، آیه ۱۸

۲- (۲) اسراء/سوره ۱۷، آیه ۸۱

تبیین دو گونه تعبیر متوسط و نهایی در بطلان باطل

فَتَحْصُلُ أَنَّ هَاهُنَا امْرَأٌ: یکی اینکه حق در مقابل باطل پیروز است و باطل در مقابل حق شکست می خورد شکست خوردنش به این است که حق، باطل را مغزکوب می کند این تعبیر متعارف و متوسطی است. امر ثانی این است که حق که آمد بطلان باطل را روشن می کند نه اینکه باطل را مغزکوب کند مثل اینکه انسان در تاریکی در شب تاریک اوهامی دارد خیالاتی دارد خیال می کند اینجا تپه است فلان جا درخت است فلان جا در است همین که آفتاب طلوع کرد معلوم می شود درّه ای نبود، چاله ای نبود، کوهی نبود، درختی نبود. آفتاب این طور نیست که کوه را یا درّه را یا درخت را یا چاله را از بین برده باشد آفتاب که طلوع کرد معلوم می شود چیزی نبود آفتاب که طالع می شود این طور نیست که درخت یا آن کوه موهوم را از بین ببرد روشن می کند که چیزی نبود. انسان در شب، مسافر در شب در تاریکی خیلی چیزها را خیال می کند، خیال می کند روبه روی او کوهی است، درّه ای است، درختی است و مانند آن. باطل، رفتنی است چون مغزی ندارد نیازی نیست که کسی آن را مغزکوب کند.

آیه مورد بحث جامع دو تعبیر بطلان باطل

وقتی این دو امر روشن شد معلوم شد که آنچه در سوره «انبیاء» آمده بیان متوسط است آنچه در سوره «اسراء» آمده بیان نهایی است این جمع بندی را در همین آیه سوره «سبأ» مشخص کرد فرمود: (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ) حالا- که حق آمد باطل حرفی برای گفتن نداشت و ندارد و نخواهد داشت (مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) باطل بما آنه باطل نه در بدأ ظهوری دارد و نه در ختم؛ نه قبلاً حرفی برای گفتن داشت نه الآن و نه بعداً، نه ابداء از آن ساخته است نه اعاده، از كف روی آب کاری ساخته نیست باطل امر موجودی نیست ما خیال می کنیم هست وقتی ما خیال می کنیم هست و آن در خارج واقعاً موجود نیست خب اگر چیزی واقعاً موجود نیست نه ابداء از آن ساخته است نه اعاده، چون باطل رفتنی است حالا فرض کنید کسی ادعا کرده که فلان صنم یا فلان وثن رب است تعبیر قرآن کریم این است که شما که می گوید رب، این لفظ را می گوید، مفهوم را در ذهن می پرورانید ولی زیر این مفهوم خالی است (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ) (۱) الآن آدم به درختی که در خارج وجود دارد می گوید این شجر است لفظ شجر را تلفظ می کند مفهوم شجر را در ذهن ترسیم می کند این مفهوم بر آن مصداق منطبق است آن مصداق تحت این مفهوم مندرج است این مفهوم زیرش خالی نیست حالا اگر کسی آمد چوبی را گفت این رب است یا آنچه را تراشید گفت این رب است این کلمه «رب» را لفظاً جاری می کند (یک) مفهومش را در ذهن ترسیم می کند (دو) ولی زیرش خالی است نه بر چیزی منطبق است و نه چیزی تحت این مندرج است تعبیر قرآن کریم این است که (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا) یک اسم بی مسماست خب اگر باطل یعنی باء و الف و طاء و لام، این لفظ، مفهومی دارد این مفهوم زیرش خالی است که مثلاً ما چیزی را نشان بدهیم بگوییم این فرش یا این سنگ یا این در یا این دیوار «هذا باطل» این مصداق ندارد اگر کسی حق را ادعا بکند که حق با او نیست این لفظ را می گوید، مفهوم را در ذهن ترسیم می کند اما زیر آن مفهوم خالی است چیزی زیر آن مفهوم مندرج نیست خب اگر این معنا از آیه سوره «اسراء» برمی آید این دقیق تر از معنایی است که از سوره «انبیاء» برمی آید سوره «انبیاء» این است که (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ

فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) مثل اینکه کسی بگوید ما سنگ گرفتیم، مغز این حباب را زدیم آن را مغز کوب کردیم این حرف ابتدایی است یا متوسط، حرف نهایی این است که این کف و این حباب، بی مغز است مغز ندارد این حرف نهایی است، حرف نهایی در سوره «اسراء» است که (جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ) نه اینکه ما باطل را از بین بردیم (إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا) این رفتنی است لازم نیست کسی آن را ببرد. مجموع آنچه در سوره «انبیاء» و در سوره «اسراء» است در آیه محل بحث سوره «سبا» آمده فرمود: (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ) چون حق آمد باطل نه قبلاً حرفی برای گفتن داشت نه الآن حرفی برای گفتن دارد نه آینده (وَمَا يُبَدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ) نه ابداء از آن ساخته است نه اعاده از آن ساخته است چون آن لاشیء است حالا چه این (مَا)، «ما»ی نافیه باشد کما هو الظاهر یا استفهام انکاری باشد بالأخره اگر کسی بگوید کف حرفی برای گفتن نداشت نه در گذشته و نه در آینده این حرف نهایی را می زند برای اینکه چیزی نیست تا در گذشته کاری کرده باشد یا در آینده کاری کرده باشد.

ص: ۱۹۴

بررسی حقیقی بودن وجود شیطان و باطل بودن وعده های او

پرسش: آیا شیطان و وسوسه های شیطان مصداق باطل هستند؟

پاسخ: نه، اینها موجود حقیقی هستند آن کاری که می کنند آن وعده ای که می دهند آن فریبی که می دهند بله آن مصداق باطل است فریشتان این است که (الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ) می گوید اگر شما در راه خدا انفاق کردید فقیر می شوید این کف است این حرف، دروغ است بله این باطل است اما خود شیطان موجودی است مکلف است باید عبادت کند و چون خلاف می کند معصیت کرده است چون معصیت کرده است گرفتار جهنم می شود خداوند فرمود: (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ) (۱) خودش موجودی است اما این تهدیدی که می کند وعده ای که می دهد بر اینها فریب و نیرنگ است (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ).

استفاده محقق طوسی از آیه (إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا...) بر بطلان جبر

(قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي) مرحوم شیخ طوسی در تبیان این (إِنْ ضَلَلْتُ) را می گوید این دلیل است بر نفی جبر (۲) حضرت از طرف انسان دارد سخن می گوید و گرنه خودش بالصراحه می گوید: (إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي) (۳) و خدای سبحان هم بالصراحه فرمود: (إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (۴) هم خدا فرمود تو در متن صراط مستقیم هستی هم خودش فرمود: (إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي) هیچ تردیدی نیست ولی به عنوان یک انسان من از آن نظر که انسانم و صرف نظر از اینکه سوابقی دارم اگر - معاذ الله - گمراه شدند با سوء اختیار خود من است (فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي).

ص: ۱۹۵

۱- (۵) ص/سوره ۳۸، آیه ۸۵

۲- (۶) التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۴۰۷.

۳- (۷) انعام/سوره ۶، آیه ۵۷

۴- (۸) زخرف/سوره ۴۳، آیه ۴۳

جناب قرطبی از بعضی ها نقل می کند می گوید «و قیل» حرف خود قرطبی نیست «و قیل» که (إِنْ ضَلَلْتُ) اگر من گمراه شدم خب به ضرر خود من است (و باعث بطلان حجت من نیست) و اگر هدایت شدم که به فیض الهی است (۱) (ایشان این چنین معنا کرده است). این می تواند ناظر باشد به آیه سوره مبارکه «فصلت» آن طوری که زمخشری اشاره کرده (۲) ، می تواند اشاره باشد به آیه سوره مبارکه «نساء» آن طوری که ظاهر آیه این است در قرآن کریم گاهی می فرماید اگر انسان، توفیقی نصیبش شد کار خوبی کرد برای خودش کرد (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ) و اگر بیراهه رفت یا راه کسی را بست (وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِ) (۳) ، (مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا) (۴) یعنی اگر کسی کار خیر کرد به سود خود کرد و اگر کار بد کرد به زیان خود کرد در سوره مبارکه «فصلت» آیه ۴۶ به این صورت آمده (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا) این یک تعبیر.

ناتمامی معنای ارائه شده و تفسیر آن با آیه ۷۹ «نساء»

آیه محلّ بحث از سنخ آیه سوره «فصلت» نیست آیه سوره محلّ بحث این نیست که «إِنْ ضَلَلْتُ إِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَ إِنْ اهْتَدَيْتُ فَإِنَّمَا اهْتَدَيْتُ لِنَفْسِي» این نیست، شبیه سوره مبارکه «نساء» است که در سوره «نساء» آیه ۷۹ به این صورت است (مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ) اگر کار بدی کردید از خودت است و اگر کار خیری نصیب تو شد بدان فضل الهی است اینجا هم حضرت می فرماید اگر - معاذ الله - ضلالت است خودم گمراه شدم، اگر هدایت است کما هو الحق در سایه وحی الهی است که آیه محلّ بحث با آیه ۷۹ سوره مبارکه «نساء» هماهنگ تر است خود زمخشری هم توجه دارد که با آیه سوره «فصلت» هماهنگ نیست (۵).

ص: ۱۹۶

۱- (۹) الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۳۱۴.

۲- (۱۰) الکشاف، ج ۳، ص ۵۹۲.

۳- (۱۱) یونس/سوره ۱۰، آیه ۱۰۸

۴- (۱۲) انعام/سوره ۶، آیه ۱۰۴

۵- (۱۳) الکشاف، ج ۳، ص ۵۹۲.

تعارض تفسیر منقول از محقق قرطبی با حجیت قول و فعل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

پرسش: آیه اصلاً برای اسکات خصم است؟

پاسخ: بسیار خوب، به خصم می فرماید اگر من گمراه شدم نه اینکه حرف های من حق است و شما کاری به فعل من نداشته باشید کاری به حرف من داشته باشید حرفی که قرطبی از بعضی ها نقل می کند به عنوان «وجه النظم» این است که اگر من گمراه شدم این دلیل بطلان حجّت من نیست شما آن حجّت را نگاه کنید خب این حرفی است یک عالم عادی ممکن است بگوید، شما بگویید شما حرف من را نگاه کنید فعل مرا نگاه نکنید اما کسی که فعلش و قولش حجّت خداست اگر حرف او حجّت الهی است حجّت الهی را آورده چگونه بر خلاف آن عمل می کند چگونه یک پیامبر می تواند بگوید من اگر بیراهه رفتم دلیل بطلان حرف من نیست، خب اگر شما بیراهه رفتید معلوم می شود پیامبر نیستید پس این «قیل» که در تفسیر قرطبی به عنوان وجه النظم آمده این هماهنگی نیست برای اینکه یک عالم عادی می تواند بگوید که شما حرف ما را بگیرید و کاری نداشته باشید مثل شمعی که می گویند خودش می سوزد ولی دیگران را نور می دهد شما کاری نداشته باشید که ما عمل نکردیم حرف ما را بگیرید این را یک آدم عادی ممکن است بزند اما یک پیامبر که حجّت خداست چگونه می تواند بگوید من اگر عمل نکردم و گمراه شدم این باعث بطلان حجّت من نیست حرف من حجّت است خب اگر حرف تو حجّت است تو حجه الله هستی چگونه ممکن است گمراه بشوی؟! بنابراین راهی که شیخ طوسی در تبیان طی کرد یا راه دیگر آنها اقرب به ذهن است (إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَإِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي) که هماهنگی با آیه ۷۹ سوره مبارکه «نساء» است.

او سميع است و نزديك هم است شنواست اين سميع است قبلاً هم ملاحظه فرموديد به اين معنا نيست كه خدا مى شنود خب البته خدا هم غيبت را مى شنود هم تهمت را مى شنود هم فحش را مى شنود هم سب و لعن را مى شنود هم دعا را. سميع دو قسم است: يك سميع عادى است كه مى گوييم مى شنود خب ما حرف هاى ديگران را هم مى شنويم، يك سميع است كه ترتيب اثر مى دهد مثلاً- ما مى گوييم فلان كس حرف ما را نمى شنود يعنى ترتيب اثر نمى دهد ما مى گوييم پروردگار (إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ) [۱۷](#) هستى تو دعا را گوش مى دهى يعنى چه؟ يعنى دعا را مى شنوى خب غيبت را هم مى شنود فحش را هم مى شنود اين (سَمِيعُ الدُّعَاءِ) به آن معنا نيست كه مى شنوى اين (سَمِيعُ الدُّعَاءِ) يعنى حرف ما را قبول مى كنى اگر ما مى گوييم فلان شخص حرف ما را گوش مى دهد يعنى مى پذيرد و مطابق حرف ما عمل مى كند، فلان كس حرف ما را نمى شنود يعنى حرف ما را عمل نمى كند اينكه مى گوييم (إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ)، يعنى عمل مى كنى نه مى شنوى، مى شنوى خب همه چيز را مى شنود در اين گونه از موارد كه فرمود: (إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ) يعنى وقتى با او مناجات مى كنيم گوش مى دهد نزديك هم است زود هم گوش مى دهد نه اينكه او (سَمِيعٌ قَرِيبٌ) مى شنود او همه حرف ها را مى شنود او غيبت و تهمت را هم مى شنود.

اطلاق معنای «فزع» و حمل آن بر «خسف» عده ای در زمان ظهور

ص: ۱۹۸

(وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ فَرَغُوا فَلَاحَ فَوْتَ) حین فزع هم بر زمان موت اطلاق شده است هم بر زمان بَاس اطلاق شده است هم در جریان جنگ بدر اطلاق شده است (۱) هم طبق روایات ما مربوط به زمان ظهور حضرت (سلام الله علیه) است (۲) ولی آن طوری که زمخشری و امثال زمخشری نقل کردند گفتند گروهی هشتاد هزار نفره قیام می کنند - معاذ الله - برای ویران کردن کعبه، وقتی به بیداء رسیدند آنجا منخسف می شود همان طوری که درباره قارون آمده (فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) (۳) اینجا زمین دهن باز می کند اینها را فرو می برد و بلع می کند گرفتار خسف می شوند این را از ابن عباس نقل کردند (۴) فرمود در آن وقت (فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ).

اقرار تبهکاران به ایمان در هنگام «فزع»

این مراحل چهارگانه قُرب الهی را که در بحث دیروز گذشت حتماً ملاحظه فرمودید. در چنین حالتی می گویند (آمَنَّا بِهِ) که این (به) هم می تواند به حق برگردد هم می تواند به صاحب برگردد اگر به حق برگردد یعنی دین و قرآن و وحی الهی است اگر به صاحب برگردد یعنی به رسول و نبی (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر رسالت و نبوت است با حقیقت قرآن و وحی و دین هماهنگ است (وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ).

بیان بعضی از مصادیق توهین تبهکاران بر انبیا (علیهم السلام)

ص: ۱۹۹

۱- (۱۵) مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۲۱ و ۶۲۲.

۲- (۱۶) تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۵۷.

۳- (۱۷) قصص/سوره ۲۸، آیه ۸۱

۴- (۱۸) الکشاف، ج ۳، ص ۵۹۲ و ۵۹۳.

بعد می فرماید: (وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) اینجا نهایت بی ادبی را داشتند نسبت به بعضی انبیا بالصراحه می گفتند: (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) (۱) نسبت به بعضی از انبیا داشتند (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ) (۲) آنها هم در کمال بزرگواری می گفتند: (لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ)، (۳) (لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ) (۴) ما گمراه نیستیم، ما سفیه نیستیم.

بعد فاصله تبهکاران با ایمان سر عدم پذیرش آن

همین هایی که به انبیایشان آن حرف های بی ادبی را می زدند الآن که به فرع افتادند می گویند (آمَنَّا بِهِ) پاسخ اینها این است که شما چگونه می توانید به ایمان دسترسی پیدا کنید در حالی که فاصله بین شما و ایمان خیلی است (وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) شما در ته جهنم هستید (فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ) (۵) هستید این در قلّه بهشت است چگونه شما می توانید ایمان بیاورید آن روزی که باید ایمان بیاورید که به پیامبرتان بالصراحه می گفتید (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ)، (إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ) الآن می خواهید بگویند (آمَنَّا بِهِ)، (وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاطُشُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ).

تبیین «رجم به غیب» بودن انکار و ایمان تبهکاران

در حالی که (وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ) هم دیروز رجم به غیب داشتید هم امروز دیروز انکارتان رجم به غیب بود می گفتید اگر انسان بمیرد (أَنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ) (۶) این رجم به غیب بود دیگر، درباره معاد فی الجمله اش نه بالجمله، برهان عقلی هست راه استدلال باز است اما بالجمله یعنی همه صحنه را شفاف بکند به هیچ وجه راه عقلی نیست این نقل است که باید جزئیات را، خصوصیات بهشت را، خصوصیات جهنم را بازگو کند ولی اصل اینکه روز عدلی هست، محاکمه ای هست، محکمه ای هست، انسان از بین نمی رود، روحش زنده است، خدا قدرت دارد اینها را عقل کاملاً می فهمد نقل هم کاملاً برهانی کرده است اما خصوصیات معاد، خصوصیات قیامت، خصوصیات بهشت، خصوصیات جهنم اسرار فراوانی است که اینها را فقط باید آیات و روایات مشخص کند عقل به هیچ وجه به آن جزئیات دسترسی ندارد.

ص: ۲۰۰

۱- (۱۹) اعراف/سوره ۷، آیه ۶۰

۲- (۲۰) اعراف/سوره ۷، آیه ۶۶

۳- (۲۱) اعراف/سوره ۷، آیه ۶۱

۴- (۲۲) اعراف/سوره ۷، آیه ۶۷

۵- (۲۳) نساء/سوره ۴، آیه ۱۴۵

۶- (۲۴) رعد/سوره ۱۳، آیه ۵

فرمود دیروز رجم به غیب می کردید امروز هم رجم به غیب می کنید، دیروز که دین در دسترستان بود انکار کردید و جاهلانه رجم به غیب می کردید امروز که دین از دست شما پر کشیده فاصله دارد [هم رجم به غیب می کنید].

قطع تکامل عملی انسان با مرگ از دیدگاه علی (علیه السلام)

چون این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - که در نهج البلاغه هم هست (۱) - این است که «فانکم الیوم فی دار عملٍ و لا- حساب و انتم غداً فی دار حسابٍ و لا عمل» (۲) فردا به هیچ وجه روز عمل نیست یعنی انسان وقتی که می میرد رابطه او با عمل بالکل به نحو سالبه کلیه قطع می شود هیچ اطاعتی، هیچ عصیانی از او ساخته نیست کاری بکند که معصیت باشد نیست، کاری بکند که اطاعت باشد نیست تکامل عملی نیست محصول کار خودش را می برد.

بازگشت آثار عمل انسان به انسان و عدم انحصار آن

طبق این آیه سوره مبارکه «یس» که (نُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ) (۳) محصول کار خودش را می برد اگر کتابی نوشته، سنتی گذاشته، روشی را در جامعه منتشر کرده تا آن روش هست و کتاب هست و آن فکر هست اثر عمل خود اوست ذات اقدس الهی می فرماید ما اثر عمل او را به او می دهیم این (نُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ) یک اصل کلی است آن گاه در روایات ما آمده، «إذا مات ابن آدم انقطع عمله الا- عن ثلاث» (۴) این روایت در صدد حصر نیست هر عملی که از انسان بماند و برای جامعه سودمند باشد الی یوم القیامه در نامه عملش نوشته می شود چون محصول کار اوست اطلاق آیه سوره «یس» که فرمود: (نُكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ) حالا- این آثار رایج و شایع را ائمه (علیهم السلام) فرمودند: «إذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن ثلاث» اگر فرزند صالح داشته باشد، صدقه جاریه داشته باشد، درختی داشته باشد، باغ و بوستانی داشته باشد، پارکی ساخته باشد، مدرسه ای ساخته باشد اینها شامل حال او می شود.

ص: ۲۰۱

۱- (۲۵) ر ک: نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۲- (۲۶) الخصال، ج ۱، ص ۵۱.

۳- (۲۷) یس/سوره ۳۶، آیه ۱۲

۴- (۲۸) جامع الاخبار، ص ۱۰۵.

پرسش؟ پاسخ: اینها دیگر معذورند اینها مستضعف اند وقتی مستضعف شدند راهی برای حجت الهی نیست اینها (مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ) (۱) هستند اینها را ذات اقدس الهی هرگز عذاب نمی کند اما حالا اعراف می برد، کجا مشمول رحمت قرار بدهیم قدر مسلم این است که کفار مستضعف که حجت الهی بر آنها اقامه نشده آنها معذب نیستند.

پرسش: با اینکه گناه مرتکب شدند؟

پاسخ: گناه نیست اصلاً، الآن بعضی از این روستایی هایی که در چین یا شوروی سابق یا کشورهای کمونیسم هستند که اصلاً نام قرآن و وحی و رسالت در اثر همین استکبار جهانی به آنها نرسید اینها معذورند برخی از دوستان ما گفتند اوایل انقلاب که ما سری به چین زدیم روستایی بود که معروف بود آنها مسلمان هستند به ما گفتند شما از آنها دیدن کنید ما که رفتیم زن و مرد آن روستا به احترام اینکه ما مسلمانیم و آنها مسلمان هستند و نام امام (رضوان الله علیه) را شنیدند همه شان به استقبال ما آمدند تنها حرفی که آنها داشتند گفتند «لا إله إلا الله» فقط «لا إله إلا الله» را بلد بودند اصلاً نام نماز را نشنیدند این استکبار که سالیان متمادی این مرام کمونیستی را ترویج کرد قرآن ها و امثال ذلک را گرفت این نسل اصلاً نماز نشنیدند، روزه نشنیدند خب اینها یقیناً مشمول «رُفِعَ ... ما لا يعلمون» (۲) هستند مستضعف هستند و امثال ذلک اینها یقیناً معذب نیستند کسی که حجت الهی بر او بالغ نشد مستضعف است رحمت الهی شامل حال اینهاست. عظمت امشب و فردا را دریابید که مسئله ولایت در حقیقت قرآن ناطق است ان شاء الله این نظام به برکت ولایت محفوظ خواهد ماند.

ص: ۲۰۲

۱- (۲۹) توبه/سوره ۹، آیه ۱۰۶

۲- (۳۰) التوحید (شیخ صدوق)، ص ۳۵۳.